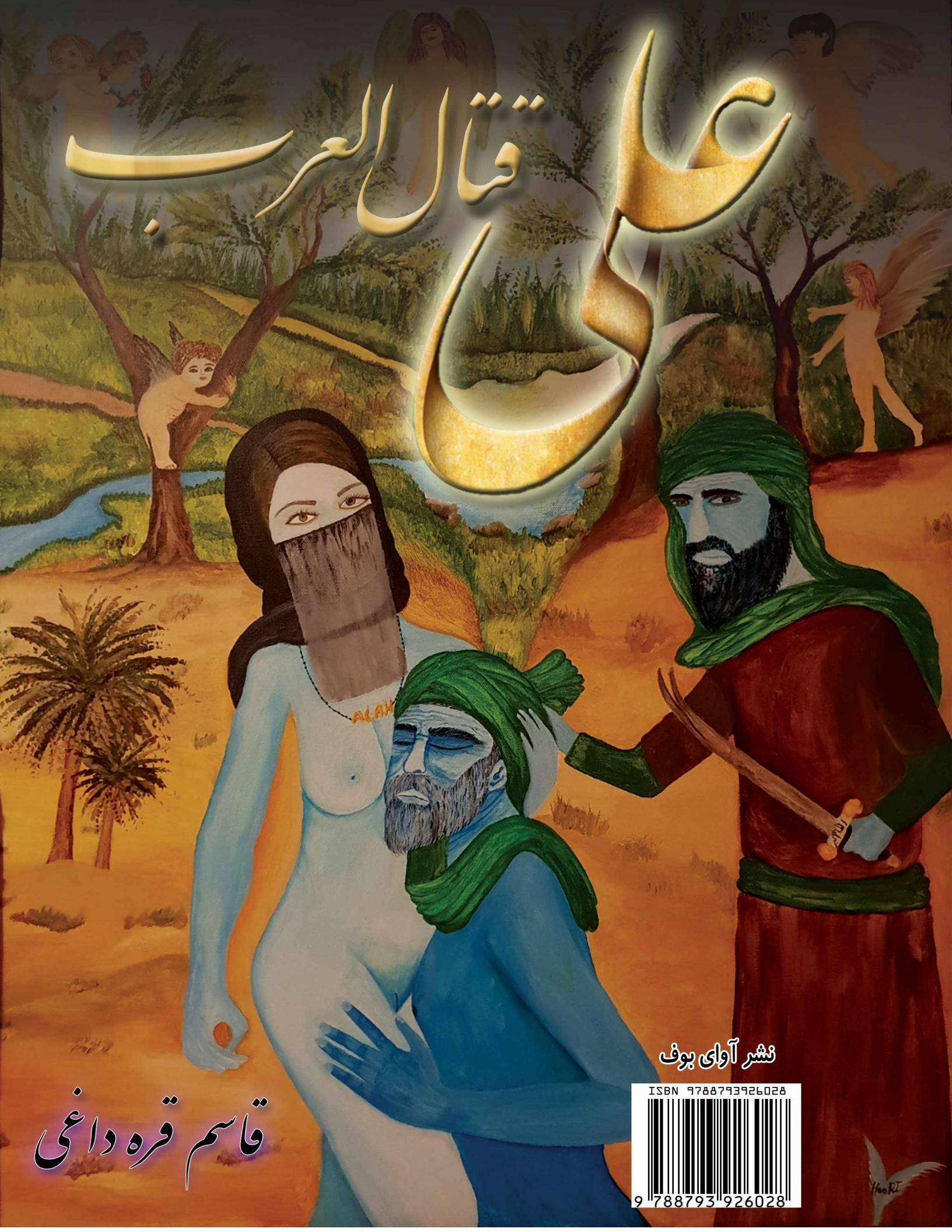
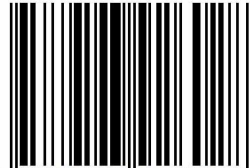


عاشق مقالہ المہربان



نشر آوازی ہوف

ISBN 97887933926028



9 788793 926028

قاسم قرہ داغی

Haori

عالمی قتال العرب

قاسم قرہ داغی



نشر آوای بوف

avayebuf.com

avaye.buf@gmail.com

علی قتال العرب

ALI Ghatal Al Arab

نویسنده : قاسم قره داغی

By : Ghasem Gharehdaghi

طراحی جلد : حوریه قره داغی

Illustrator : Houriyeh Gharehdaghi

انتشارات : آوای بوف

Publish: Avaye Buf

ISBN 978-87-93926-21-9

©2019 Avaye Buf

avaye.buf@gmail.com - www.avayebuf.wordpress.com

<https://avayebuf.com/2020/01/24/ali-ghatal-al-arab/>

به پالش کشیدن این سیاهی پرستان و ددمنشان همتی بزرگ می‌طلبد.

فهرست مطالب

..... سخن ناشر :

..... چکیده

..... علی و شیعیان

..... بررسی جنگ امام علی با عمر بن عبدود

..... فقر امام علی

..... درمان بیماری حسنین:

..... امام علی و فاطمه

..... سر بریدن یهودیان بنی قریظه

..... سوزاندن انسانها

..... حقیقت تاریخی علی

..... نقش امام علی در کشتارهای جمعی

..... چهره واقعی جلاد عرب

..... امام علی و ایرانیان

..... تعداد جنایات فردی امام علی

..... ماجرای عقیل و امام علی

..... توصیه های امام به مالک اشتر

..... زندانیان علی

..... قتل ابن ملجم

..... جورج جورداق و امام علی

..... زنان از دیدگاه علی

..... داستان رد شمس

..... علاقه ی ایرانیان به علی

..... خضر در حضور علی

..... بخشش های علی

..... امتیاز امامت

..... وصی پیامبر، ارث یا پاداش خوش خدمتی؟

سخن ناشر :

کتاب علی قتال العرب، اثر شاعر، نویسنده و محقق توانا مهندس قاسم قره داغی، که به دور از تعصبات دینی و خرافه های مذهبی نگارش یافته و در آن خواننده با انسانی آشنا می شود که فاصله بسیاری از آن تصویر خدا گونه ای که طی قرون متمادی علمای شیعه به علی داده اند. در این کتاب تحقیقی درباره ی علی، شما با انسانی روبرو می شوید که مکار است و در عین حال ساده لوح، از سیاست چیزی نمی فهمد و متعصبی آدمکش است که برای حفظ دین به بیشرمانه ترین اعمال دست می زند و از کشتن و آتش زدن انسانها ابایی ندارد.

کتاب، چالشی است برای علمای دین که مستنداتشان از علی بر پایه جعلیاتی از شیخ مفید و علامه مجلسی است.

۱۴۰۰ سال است که با چوب تکفیر دهان مخالفان را بسته و یک تنه معرکه گردان علم و تاریخ گشته اند و هر ذهن روشن و پرسشگر را با انگ های کافر و زندیق و بی دین و بایی سرکوب می نمایند. از ابن مقفع تا سهروردی، از رازی تا حلاج و کسروی همه را به جرم مخالف گوئی و آرای مخالف کشتند و آتش زدند و دهان دوختند و جعلیات و خرافات بی پایه و داستان گونه خود را در بین مردم رواج دادند. از علی انسانی خدا گونه و به دور از هر لغزش و نقطه ضعفی ساخته اند.

کتاب حاضر علی را آنگونه که بوده به عنوان یک رجل سیاسی و یک انسان زمینی با سیاهی ها و سفیدی هایش مورد بررسی قرار میدهد و تابو شکنی کرده و با عبور از خط قرمز متعصبین دینی آنان را به تفکر و پاسخ گویی وادار می سازد.

به چالش کشیدن این سیاهی پرستان و دد منشان همتی بزرگ می طلبد.

«آوای بوف»

چکیده

آیا می دانستید قتال العرب همان امام علی است؟

علی بن ابی طالب آنقدر آدم کشته است که در بین خود اعراب به "قتال العرب" یعنی "قاتل عربها" معروف است.

چه در زمان زندگی محمد و چه پس از به قدرت رسیدنش حتی لحظه ای از جنگ و کشتار دست برنداشت.

(تصویر ۱ و ۲) - تصاویر علی بن ابی طالب که آخوندها تلاش دارند تا به خورد مردم بدهند:





(تصویر ۳) - تصویر واقعی از علی بن ابی طالب که در موزه های معتبر دنیا نگهداری می شود. این نقاشی منسوب به یک راهب مسیحی است که با روایت تاریخی طبری از شمایل وی تطابق کامل دارد.

در طول سالیان دراز در گوش ایرانیان خوانده اند که علی دوستدار ایرانیان بوده، علی به ایرانیان کمک کرده و ایرانیان هم در مقابل علی را دوست میداشته اند. ولی تا به حال کسی به ما نگفته چرا؟ چرا علی تازی وقتی برای هم میهنان خودش دلسوزی نمی کرد و آنها را به راحتی از دم تیغ می گذراند، به ایرانیان دلبستگی داشت؟؟؟

نخست به چهره ی نادرستی که از علی برای ما ترسیم کرده اند بنگریم. این تصویر علی که به گونه ای نادرست ترسیم شده تا با نگاه کردن به آن، در دل ما احساس مهربانی و خوبی و پاکی درباره ی علی به وجود آورد. این

تصویر را به گونه‌ی مردان ایرانی ترسیم کرده اند تا جلوه‌ی یک ایرانی را در ذهن بیننده ایجاد کند، ولی همانطور که می‌بینید علی واقعی موجودی خشک، خشن و بی‌رحم بوده است و آن از چهره واقعی اش نمایان است.

علی پس از پیروزی بر قبیله «بنی قریظه» تعداد ۹۰۰ نفر از مردان قبیله را در مقابل گودالهایی که از پیش کنده بودند سر بریدند. (تاریخ طبری. جلد ۳. صفحه ۱۰۸۸)

پیامبر گفت تا در زمین گودالها بکنند و «علی» و «زبیر» در حضور پیامبر گردن آنها را زدند. (تاریخ طبری. جلد ۳. صفحه ۱۰۹۳)

۲- کشتار خاندان «أزد»:

علی و یارانش در یک روز تعداد ۲۵۰۰ نفر از خاندان «أزد» را سر بریدند. به نحوی که کسی زنده نماند تا دیگری را دلداری دهد. (مروج الذهب. جلد اول. صفحه ۷۲۹)

۳- کشتار خوارج:

در نهم صفر سال ۳۸ هجری در محلی واقع در دشت نهروان جنگ خونینی بین لشگریان علی و خوارج روی داد که در این جنگ در حدود ۱۸۰۰ نفر از خوارج به قتل رسیدند.

۴- نبرد لیلہ الحریر:

علی در نبردی بنام «لیله الحریر» در حدود ۵۰۰ تا ۹۰۰ نفر را از دم تیغ گذراند. (منتهی الامال. جلد ۱. صفحه ۱۵۳)

۵- کشتار «عبدالله خرمی و یارانش»:

عبدالله خرمی و ۷۰ تن از یارانش از بیم جان به قلعه‌ای پناه برد. به دستور علی قلعه به آتش کشیده شد که در جریان آن تمامی این افراد در آتش سوختند. به طوری که بوی گوشت بریان شده‌ی آنها آنچنان در هوا پخش شده بود که مردم را آزار می‌داد. (علی مرز نامتناهی. صفحه ۱۹۹)

۶- کشتار کسانی که بعد از فوت محمد از دین اسلام برگشتند:

آنانکه دست رنگ کرده بودند و شادی و شعف در اثر در گذشت محمد نشان داده بودند، علی و خالد بن ولید همه را کشتند و اجسادشان را در آتش سوزاندند. (تاریخ طبری. جلد ۴. صفحات ۱۴۶۴. ۱۳۸۰) (تاریخ طبری. جلد ۶. صفحات ۲۲۶۵. ۲۴۲۰)

نقش علی در ترور مخالفان :

۱- ترور شاعری بنام « حویرث بن نقیذ»:

وی که شتر دختران محمد، "فاطمه" و "ام کلثوم" را رم داده بود، به فرمان حضرت محمد و توسط علی در جریان یک توطئه به قتل رسید. (سیره ابن هشام. جلد ۲. صفحه ۲۷۳)

۲- سر بریدن "مغیره":

پیر مردی بنام "مغیره" که پس از فتح مکه از ترس محمد گریخته بود، بوسیله علی دستگیر و سر بریده شد. (زنان پیغمبر. صفحه ۳۱۶)

۳- علی شاهرگ مردانی را برید و بمانند مرغان نیم بسمل آنان را در بیابان رها کرد تا با شکنجه بمیرند. (امام علی. عبدالفتاح. جلد ۵. صفحه ۲۷)

۴- سر بریدن "نضر" و "عتبه":

پس از شکست "ائیل" محمد به علی دستور داد که "نضر" پسر "حارث" را سر ببرد. همینطور در منطقه ای دیگر بنام "الظیه" از میان اسرا "عتبه" پسر "ابی معیظ" بدستور محمد و بدست علی سر بریده شد. (منتهی الامال. جلد ۱. صفحه ۵۷)

۵- سر بریدن "عتبه":

مردی بنام "عتبه" که بخاطر عدم پخش مساوی غنایم بین لشکریان اسلام به صورت محمد تف کرده بود، بوسیله علی سر بریده شد. (تاریخ طبری. جلد ۵. صفحه ۱۱۰۳)

در زمان امام علی، مردم استخر چندین بار قیام کردند. امام علی در یکی از آن موارد «عبدالله بن عباس» را در راس لشکری به آنجا گسیل داشت و شورش توده ها را در سیل خون فرونشاند. (فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۳۶).

در مورد دیگر که مردم استخر شورش کردند، امام علی «زیادبن ابیه» که از خونخواری و آدمکشی به انوشیروان دوم لقب گرفته بود، به آنجا گسیل داشت تا به سرکوبی این قیام پردازند. در مورد جنایات و کشتار مردم استخر

توسط زیادبن ابیه کتابها و روایات زیادی نوشته و نقل شده است. (روجوع کنید به کتاب مروج الذهب، جلد دوم ص ۲۹).

– در سال ۳۹ هجری مردم فارس و کرمان نیز سر به شورش گذاشتند و حکام ستمگر امام علی را از شهر خود بیرون کردند. امام علی مجدداً زیاد ابن ابیه را به آنجا گسیل داشت و لشکریان وی از هیچ جنایتی فروگذاری نکردند. (تاریخ طبری، جلد ۶، ص ۲۶۵۷ و یا فارسنامه، ص ۱۳۶)

– مردم خراسان نیز در زمان امام علی برای چندین بار قیام کردند و چون چیزی نداشتند به عنوان باج و خراج بپردازند، از دین اسلام برگشته و به مقاومت سخت و جانانه ای دست زدند. امام علی «جعبدن هبیره» را بسوی خراسان فرستاد. او مردم نیشابور را محاصره کرد تا مجبور به صلح شدند. (تاریخ طبری، جلد ۶، ص ۲۵۸۶ و فتوح البلدان ص ۲۹۲)

– در زمان امام علی مردم شهر ری نیز سر به طغیان برداشتند و از پرداخت خراج خودداری کردند. امام علی، «ابوموسی» را با لشکری زیاد به سرکوب شورش فرستاد و امور آنجا را بحال نخستین برگرداند. ابوموسی پیش از این طغیان نیز، یکبار دیگر بدستور امام علی به جنگ مردم شهر ری گسیل شده بود. (فتوح البلدان ص ۱۵۰)

– به روزگار خلافت علی بن ابی طالب، چون پایان سال ۳۸ و آغاز سال ۳۹ بود، حارث بن سره عبدی، به فرمان علی لشکر به خراسان کشید و پیروز شد، غنیمت بسیار و برده ی بی شمار بدست آوردند. تنها در یک روز، هزار برده میان یارانش تقسیم کرد. لکن سرانجام خود و یارانش، جز گروهی اندک، در سرزمین قیقان (سر حد خراسان) کشته شد. (فتوح البلدان، بلاذری)

– علی بن ابی طالب، عبدالرحمان بنی جز طائی را به سیستان فرستاد. لکن حسکه حبطی وی را بکشت. پس علی فرمود: باید که چهار هزار تن از حبطیان را به قتل رسانیم. وی را گفتند: حبطیان پانصد تن هم نشوند. (فتوح البلدان، بلاذری)

– علی ولایت آذربایجان را نخست به سعید بن ساریه خزاعی و سپس به اشعث بن قیس داد. یکی از شیوخ آذربایجان نقل می کند که ولید بن عقبه همراه با اشعث از ولید طلب یاری می کرد و ولد برای یاری وی سپاهی از کوفه به در آنجا گسیل داشت. اشعث، حان به حان (حان = خانه به خانه) فتح کرد و پیش رفت. و پس از فتح آذربایجان گروهی از تازیان اهل عطا را بیاورد و در آنجای ساکن ساخت و آنان را فرمان داد که مردم را به اسلام خوانند. (فتوح البلدان، بلاذری)

در پایان برای آنکه علی را بهتر بشناسید:

علی دختر ۷ ساله اش را بنام ام کلثوم به عمر ۵۷ ساله هدیه داد. این کار کثیف میان مسلمانان متداول است. علی گفته است که زن ناقص العقل است و شهادت یک زن در قضاوت کافی نیست باید دو زن جای یک مرد را بگیرد. (نهج البلاغه).

در زمان حضرت علی مردم «ری» در ایران سر به طغیان بر علیه اعراب مسلمان گذاشته و از پرداخت خراج به والیان اعراب خودداری کردند. بطوریکه در خراج آن دیار کسری پدید آمد. حضرت علی «ابو موسی» را با لشکری فراوان به سرکوب شورش مردم «ری» در ایران فرستاد.

(فتوح البلدان. صفحه ۱۵۰)

— فارس و کرمان :

مردم فارس و کرمان نیز در ایران بر علیه اعراب مسلمان قیام کردند و عمال حضرت علی را از شهر بیرون کردند. حضرت علی برای خاموش کردن شورش مردم فارس و کرمان در ایران «زیاد بن ابیه» را به سوی فارس و کرمان فرستاد.

(جهت آشنایی با جنایات این سردار معروف «زیاد بن ابیه» به کتاب مروج الذهب. جلد ۲. صفحه ۲۹ مراجعه فرمایید).

در زمان حضرت علی نیز مردم استخر در ایران بار دیگر به علیه اعراب مسلمان سر به شورش گذاشتند و این بار «عبدالله ابن عباس» به فرمان حضرت علی شورش توده های مردم استخر در ایران را به خون فرو نشاند. فارسنامه - صفحه ۱۳۶

عیسی بن عبدالله العمری از پدرش از علی نقل می کند که فرمود: زمین به خاطر هفت نفر آفریده شده و مردم به خاطر آنان روزی می خورند و به خاطر آنان باران بر آنان می بارد و پیروز می شوند: ابوذر و سلمان و مقداد و عمّار و حذیفه و عبدالله بن مسعود و فرمود: و من پیشوای آنان هستم و آنان همان کسانی هستند که در نماز بر جنازه فاطمه شرکت داشتند.

الخصال، جلد دوم، صفحه سیصد و شصت.

بلاذری نقل می کند:

علی، چهارمین خلیفه راشدین، اولین امام شعیان، داماد و پسر عموی پیامبر اسلام از اولین کسانی است که اسلام آورد و در راه ترویج دین محمد از کشته های مخالفان عرب و عجم پشته ساخت. در وصف ظاهر او می گوید: [علی] پوست تیره پر رنگ، چشمان برآمده، سر طاس و قدی کوتاه داشت.

علی برخلاف ادعاهای صرفاً مکتبی و مذهبی، فردی ثروتمند بود بطوریکه تنها از راه نخلستانهای خود سالانه ۴۰ هزار دینار درآمد داشت. (تاریخ اسلام شناسی، علی میرفطروس باستاند به تجارب السلف ص ۱۳).

این پولهای قارونی که در دوران حاکمیت اسلام ناب محمدی رشد چندین برابر داشت، توانست در کنار مکتب خونریز ذوالفقار، نقش عمده ای در ترویج اسلام ایفا کند.

علی بر این اعتقاد بود که ما [مسلمانان] عقیده هایمان را بر شمشیرهایمان حمل می کنیم.

(به نقل نهج البلاغه).

پس از درگذشت محمد و فاطمه الزهرا، علی شروع به گسترش حرمسرای خود کرد، بطوری که بنا به کتاب نوشته عمادزاده که از منابع معتبری یاری جسته بالغ بر ۳۰ زن و تعداد زیادی کنیز را در حرمسرای خود جا داده بود. بقول غزالی آن حضرت در شمار مردان کثیرالازدواج تاریخ است. زنان دائمی علی که نامشان در تاریخ مانده جز زنانی که نامشان برده نشده و جز کنیزان که از برخی از آنها فرزندان بجای مانده عبارتند از:

فاطمه زهراء، خوله بنت ایاس حنفیه، لیلی بنت مسعود نهشلیه، اسماء بنت عمیس، فاطمه بنت حزام مکناء به امّ البنین، ام سعید بنت عروه بن مسعود ثقفی، امامه بنت ابوالعاص بن ربیع.

علی پس از مرگ پیامبر اسلام، علی رغم کش و قوسهای ۶ ماهه با خلیفه اول مسلمانان (ابوبکر)، بیعت کرد. در زمان خلیفه دوم (عمر)، با ازدواج دخترش با عمر موافقت کرد تا بتواند در معادلات سیاسی نقش بازی کند. در همین راستا بود که در هنگام لشکرکشی مسلمانان به ایران، بعنوان یکی از مشاوران نزدیک عمر عمل کرد.

پس از ترور عمر بدست فیروز ابولولو و روی کار آمدن خلیفه سوم (عثمان)، بارها با وی به مخالفت پرداخت و پس از کشته شدن عثمان بدون در نظر گرفتن رای « اهل اجماع » بر کرسی امپراطوری اسلام تکیه زد. با قدرت گرفتن علی، اختلافات بین وی و معاویه بر سر قدرت و گسترش قلمرو بالا گرفت بطوری که جنگهای بس خونین در گرفت. این اختلافات سرانجام وقتی که هیچ یک از دو گروه به اطاعت دیگری نیامد، با نگارش نامه ای

که معاویه به علی نوشت پایان یافت. معاویه در این نامه خطاب به علی نوشت: «اگر مایل هستی عراق از آن تو باشد و شام از آن من، و شمشیر از این امت برداری و خون مسلمانان را نریزی این پیشنهاد را قبول کن.» علی این پیشنهاد را پذیرفت و پس از آن معاویه با سپاهیان در شام و اطراف آن به حکومت و گرفتن خراج مبادرت کرد و علی نیز در عراق حکومت نمود.

(به نقل از زیادبن عبدالله ، تاریخ طبری، جلد ششم، ترجمه ابولقاسم پاینده)

در جریان جنگهای ما بین علی و معاویه و کشتارهای عقیدتی در سرزمینهای تحت کنترل آنان، کینه و انتقام در بسیاری از خانواده های داغدار و گرایشات مخالف رشد کرد و بسیاری از آنان شروع به فعالیت سازمان یافته مخفی نمودند. یکی از این گروهها که از هواداران خوارج محسوب می شدند، به این نتیجه رسیدند که علل اصلی سقوط اسلام و کشتارها عقیدتی، وجود رهبران گناهکار است که روزگار خوش را از مردم گرفته اند. در این راستا آنان تصمیم گرفتند که حاکمین جبار را ترور کنند. سه نفر به نامهای ابن ملجم، برک بن عبدالله و عمر بن بکر مامور شدند که هر یک به ترتیب امام علی، معاویه و عمروبن عاص را ترور کنند. روز مقرر شده برای این کار هفتم رمضان تعیین شد. هر یک با شمشیرهای زهرآگین بسویی رفتند تا ماموریت خود را در روز مشخص شده انجام دهند. برک بن عبدالله و عمر بن بکر به دلایلی نتوانستند سوژه های خود را معدوم سازند ولی ابن ملجم که خود را به کوفه رسانده بود توانست با یاری یکی از دوستان همفکر خود بنام شیب ضربت کاری را به پیشانی امام علی وارد سازد. بعد از ضربت، ابن ملجم را نزد امام علی بردند و علی از او پرسید: چرا چنین کردی؟ ابن ملجم گفت: شمشیرم را چهل صبحگاه تیز کردم و از خدا خواستم که بدترین و پست ترین مخلوق خدا را با آن بکشم. علی گفت: خود نیز با آن کشته می شوی که بدترین مخلوق خدایی. (تاریخ طبری، ص ۲۶۸)

پس از نگاه شتابزده ای که بر زندگی امام علی داشتیم، در ادامه سعی می کنیم با استناد به منابع مستند تاریخی، نقش عمده وی را در سرکوب و کشتار مخالفان، بهتر بشکافیم.

علی و شیعیان

گاهی اوقات به نظر می‌رسد شیعیان نسبت به علی حساس تر از خدا هستند، یعنی اگر کسی به خدا ایرادی بگیرد و بگوید او وجود ندارد، به شیعیان زیاد بر نمی‌خورد، اما اگر کسی بگوید بالای چشم علی ابرو بوده، امپرشان بالا می‌رود و ممکن است فیوز بسوزانند. من تابحال چندین نوشتار در مورد رد وجود خدا نوشته‌ام، هیچ خداباوری تابحال پاسخ جامع و دقیقی به آنها نداده است اما تقریباً در مورد تمام مقاله‌هایی که راجع به امام علی نوشته شده است، شیعیان تلاش کرده‌اند پاسخهایی ارائه دهند. بیهوده نیست که برخی سنی‌ها شیعیان را علی پرست می‌خوانند. آنقدر در مورد علی قصه گفته‌اند و چیزهای عجیب غریب به او نسبت داده‌اند که آن علی تخیلی که در ذهن شیعیان وجود دارد با شخصیت تاریخی علی که چهارده قرن پیش می‌زیسته است چندین سال نوری فاصله دارد. شهریار در ارتباط با علی سروده است: «نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت.» باورهای شیعیان نسبت به علی از علی الهی‌ها تا شیعیان عاقل بسیار متفاوت است. علی الهی‌ها طبیعتاً باورهای عجیب غریب بیشتری نسبت به علی دارند و با اطمینان می‌توان آنها را تمام دیوانه نامید، بعد از آنها شیعیان عوام هستند که علی را خدا نمی‌دانند، اما باز هم غلو فراوان نسبت به علی می‌کنند. این دسته از شیعیان معمولاً اطلاعات خود در مورد علی را از پای منبر روحانیون شیعه می‌گیرند. روحانیون شیعه و کسانی که به اباطیل آنها باورمندند را می‌توان شیعیان نیمه دیوانه دانست. مثلاً به نمونه‌هایی در مورد علی از برجسته‌ترین محدثان شیعه که جزو باورهای رایج همین طیف از شیعیان است توجه کنید:

منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، پوشینه نخست برگ ۱۸۴ به نقل از ابن شهر آشوب:

حکایت دریدن آنحضرت قِمَاط (قنَاق) را: چنان است که جماعتی حدیث کرده‌اند از فاطمه مادر آن جناب که فرمود چون علی (ع) متولد شد او را در قِمَاط پیچیده و سخت بیستم علی قوت کرد و او را پاره ساخت من قِمَاط را دولایه و سه لایه نمودم و او را پاره‌همی نمود تا گاهی که شش لایه کردم پارچه بعضی از حریر و بعضی از چرم بود چون آنحضرت را در لای آن قِمَاط بیستم باز قوت نموده آن قِمَاط را پاره کرد آنگاه گفت ای مادر دستهای مرا میند که می‌خواهم با انگشتان خود از برای حق تعالی تبصص و تضرع و ابتهال کنم.

... و اما معجزاتی که گاهی از آنحضرت ظاهر شده زیاده از حد و عد است و این احقر در این مختصر بطور اجمال اشاره بمختصری از آن مینمایم که فهرستی باشد از برای اهل تمیز واطلاع، از جمله معجزات آنحضرت معجزات متعلقه بانقیاد و حیوانات و جنیان است آنجنابرا چنانچه اینمطلب ظاهر است از حدیث شیر و جویریه ابن مسهر و مخاطبه فرمودن آنجناب باثعبان بر منبر کوفه و تکلم کردن مرغان و گرک و جری با آن حضرت و سلام دادن ماهیان فرات آنجنابرا بامارت مومنان و بر داشتن غراب کفش آن حضرت را و افتادن ماری از آن و قضیه مرد آذربایجانی و شتر سرکش او حکایت مرد یهودی و مفقود شدن مالهای او و آوردن جنیان آنها را بامر امیر المونان و کیفیت بیعت گرفتن آنجناب از جنها بوادی عقبی و غیره و دیگر معجزات آنحضرتست متعلق به جامدات و نباتات مانند رد شمس برای آن حضرت در زان رسول خدا (ص) و بعد از ممات آنحضرت در ارض بابل و بعضی در جواز ردشمس کتابی نوشته اند و ردشمس را در مواضع عدیده برای آن حضرت نگاشته اند، و دیگر تکلم کردن شمس است با آنجناب در مواضع متعدده و دیگر حکم آنحضرت بسکون زمین در هنگام زلزله حادث شد در زمین مدینه زمان ابوبکر و از جنبش باز نمی ایستاد و بحکم آنجناب فرار گرفت و دیگر تنطق کردن حصی در دست حق پرستش و دیگر حاضر شدن آن حضرت بطی الارض و رسانیدن او بخانه خویش هنگامیکه شکایت کرد بآنحضرت کثرت شوق خویش بدیدن اهل و اولاد خود و دیگر حدیث بساط است که سیر دادن آن جناب باشد جمعی از اصحاب را در خوا و بردن ایشانرا بنزد کهف و اصحاب کهف و سلام کردن اصحاب بر اصحاب کهف و جوان ندادن ایشان جز امیر المومنین (ع) و تکلم نمودن ایشان با آنحضرت و دیگر طلا کردن آنجناب کلوخی را برای وامخواه و دیگر نرم شدن آهن زره در دست او چنانچه خالد گفته که دیدم آن جناب حلقه های درع خود را با دست خویش اصلاح میفرمود و بمن فرمود که ای خالد خداوند بسبب ما و ببرکت ما آهن را در دست داود نرم ساخت و دیگر شهادت نخلهای مدینه بفضیلت آنجناب و پسر عم و برادرش رسول خدا (ص) و فرمودن پیغمبر (ص) بآنحضرت که یا علی نخل مدینه صیحانی نام گذار که فضیلت من و تو را آشکار کردند و دیگر سبز شدن درخت امرودی به معجزه آنحضرت و اژدها شدن کمان بامر آنحضرت و از این قبیل زیاده از آنست که احصاء شود و سلام کردن شجر و مدر بآنجناب در اراضی یمن و کم شدن فرات هنگام طغیان آن بامر آنحضرت.

شیعیان معتقدند امام علی یک تنه تمام نیروها و قدرت شخصیت های کارتونی، فیلمهای هالیوودی همچون سوپرمن، اسپایدرمن، هرکول، زورو و سیندرلا را دارا است. گروه دیگر شیعیان که باقی می ماند شیعیان عاقل

هستند. البته ممکن است برخی از افراد این عبارت را یک عبارت متناقض بدانند و بگویند چنین گونه انسانی تابحال دیده نشده است، بنابر این شاید بهتر باشد این دسته را شیعیان کمتر دیوانه بخوانیم. شیعیان عاقل می‌دانند که این زیاده‌گویی‌ها همگی باورهای عوامانه است که دکان روحانیت برای مردم ساخته است. علی فردی عادی بوده است، نه بال و پر داشته است و نه بشر خواندن وی دشوار است. اما آنچه شیعیان عاقل نمی‌دانند این است که علی نه تنها فرا بشر نبوده است بلکه انسانی فرومایه و دژخیم بوده است. شخصیت تاریخی علی چیزی است که این نوشتار بر آن تکیه خواهد داشت. این نوشتار تلاش خواهد کرد که شخصیت خیالی علی را با شخصیت تاریخی او مقایسه‌ای کوتاه کند.

هدف این نوشتار، شرح زندگی علی و بررسی ویژگیهای او نیست، در این زمینه کتاب‌های زیادی نوشته شده است. هدف این نوشتار در واقع بررسی چند داستان و ماجرا است که شیعیان به علی نسبت می‌دهند و بر آنها تکیه می‌کنند تا ادعا کنند علی آموزه‌هایی عالی و اخلاقی داشته است. این نوشتار نقدی است بر آن ادعاها و گفته‌ها که همیشه میتوان آنرا از شیعیان نیمه دیوانه تا تمام دیوانه شنید. جامعه‌ای که الگوی اخلاقی اش علی باشد و او را بی‌خطا و معصوم بداند بدون شک جامعه‌ای بیمار است.

امیدوارم خوانندگان باورمند به اسلام این نوشتار را با پیش‌داوری نخوانند. و کسانی که آنرا می‌خوانند فرض کنند که ممکن است هر آنچه از پیش در مورد علی خوانده و شنیده‌اند نادرست و ساخته و پرداخته دست‌گاه دینی شامل روحانیون و شرکایشان بوده باشد. به راستی تنها با این دیدگاه است که میتوان به حقیقت نزدیکتر شد.

بررسی جنگ امام علی با عمر بن عبدود (Amr ibn Abd al-Wud):

دو مرد بهم گلاویز شدند. علی که دستش به سر و گردن عمرو نمی رسید، در حالی که او شمشیر را بر کشیده بود تا بر علی فرود آورد، وی ضربه ای چنان قوی بر ران عمرو زد که آن را قطع کرد و در افتاد و بر سینه اش پرید و ریشش را گرفت تا سرش را بگیرد. عمرو که از ننگ شکست از جوانی که خود را از او در پهلوانی نامورتر می دید، سخت به خشم آمده بود، بر چهره علی علیه السلام تف انداخت. علی علیه السلام بسختی خشمگین شد و در حالی که از غیظ، شمشیر را بر گردنش گذاشته بود، ناگهان برداشت و کنار رفت. عکرمه و دیگران بسرعت فرار کردند و از خندق گذشتند. علی علیه السلام آنان را می نگریست، قدم می زد، چشمش را به همه سو می گرداند و اندیشه های گوناگون را به مغزش هجوم می داد. خشمش فرو نشست. با لبخندی آرام بر گشت و با گامهای شمرده و راحت به عمرو نزدیک شد. پایش را بر سینه او گذاشت. عمرو که از این حرکت خیره مانده بود، پرسید: این چه بود؟!

علی علیه السلام گفت: از کار تو خشمگین شدم، نمی خواستم از خشم خویش تو را بکشم، صبر کردم که آرام گردم تا تو را همه برای خدا کشته باشم. سپس چنان که گویی شتر و حسان بن ثابت که در همه جنگها با شعر برنده تر از شمشیرش شرکت داشت، فرار عکرمه را از دم شمشیر علی علیه السلام سرود...

تف انداختن عمر بن عبدود بر چهره امام علی و بعد برخاستن و دور زدن امام علی به دور او معمولاً از چیزهایی است که شیعیان خیلی راجع به آن صحبت می کنند، گمان می کنم نخستین بار که این داستان را شنیدم در کلاس سوم دبستان بودم. بیشتر تمرکز این داستان معمولاً روی این است که امام علی بلند شد، یک دور زد و بعد سر او را برید، این بلند شدن و دور زدن در نظر شیعیان خیلی اهمیت بیشتری دارد تا بریده شدن سر یک انسان. به یاد دارم در دوران جاهلیت خویش (وقتی که مسلمان بودم وقتی به عمرو بن عبدود و کاری که کرده است فکر میکردم با خود میگفتم این شخص چه انسان پستی بوده است، وقتی در جنگ شکست میخوری و حضرت امام رویت می نشیند تا سرت را با دستهای مبارکش ببرد باید خیلی انسان پلیدی باشی که بر چهره آسمانی امام تف بیندازی!! بلکه باید اجازه بدهی آن امام عزیز سرت را راحت از تنت جدا کند. و بعد یاد یکی از روضه خوانها میافتادم که شعر منصوب به مولوی را با آه و ناله در شبهای احیا می خواند و گریه و زاری می کرد و ما هم با او اشک می ریختیم که خدا ما را بخاطر کارهای بدی که کرده ایم ببخشد.

انداختن خصم در روی امیر المومنین علی کرم الله وجهه و انداختن امیرالمؤمنین علی شمشیر از دست:

از علی آموز اخلاص عمل	شیر حق را دان مطهر از دغل
در غزا بر پهلوانی دست یافت	زود شمشیری بر آورد و شتافت
او خدو انداخت در روی علی	افتخار هر نبی و هر ولی
آن خدو زد بر رخی که روی ماه	سجده آرد پیش او در سجده گاه
در زمان انداخت شمشیر آن علی	کرد او اندر غزایش کاهلی
گشت حیران آن مبارز زین عمل	وز نمودن عفو و رحمت بی محل
گفت بر من تیغ تیز افراستی	از چه افکندی مرا بگذاشتی
آن چه دیدی بهتر از پیکار من	تا شدی تو سست در اشکار من
آن چه دیدی که چنین خشم نشست	تا چنان برقی نمود و باز جست
آن چه دیدی که مرا زان عکس دید	در دل و جان شعله ای آمد پدید
آن چه دیدی برتر از کون و مکان	که به از جان بود و بخشیدیم جان
در شجاعت شیر ربانیستی	در مروت خود کی داند کیستی
در مروت ابر موسی بتیه	کمد از وی خوان و نان بی شبیه
ابرها گندم دهد کان را بجهد	پخته و شیرین کند مردم چو شهد
ابر موسی پر رحمت بر گشاد	پخته و شیرین بی زحمت بداد
از برای پخته خواران کرم	رحمتش افراخت در عالم علم
تا چهل سال آن وظیفه و آن عطا	کم نشد یک روز زان اهل رجا
تا هم ایشان از خسیسی خاستند	گندنا و تره و خس خواستند
امت احمد که هستید از کرام	تا قیامت هست باقی آن طعام

چون ابیت عند ربی فاش شد یطعم و یسقی کنایت ز آش شد

مولوی، به گونه ای از ماجرا سخن گفته که گویا امام علی، عمر بن عبدود را بخشیده است و بیخیال ماجرا شده است. و بعد امام را ستایش می کند که چقدر کریم و بخشنده است و همینطور بگونه ای صحبت کرده است که عبدود بیمار بوده است و بدون هیچ دلیلی بر صورت امام که شمشیرش را به دست گرفته بود و تند می شتافت تف انداخته است. اما در واقع مولوی دروغ گفته است، در هیچکدام از کتابهای تاریخی نوشته نشده است که امام علی عمر بن عبدود را بخشید و او را نکشت. البته شاید مولوی هم مثل روشنفکران دینی امروز می خواسته است با تحریف تاریخ، شخصیت های تاریخی و دروغهای هفت رنگ مردم زمان خود را گول بزند و با اینگونه حرفها اسلامگرایان زمانه خود را به ترحم و انسانیت دعوت کند، به این امید که از توحش تاریخی سنگسارگرایان بی وجدان و انسان ستیز کم شود. شاید هنر و ارزش مولوی تماماً به همین باشد، این داستان مولوی نیز همانند داستان موسی و شبان او که در هیچ کتابی یافت نمی شود و ساخته مولوی است، تبلیغ مدارا و تحمل مذهبی می کند، در حالی که در قرآن چنین چیزهایی یافت نمی شود.

این ماجرا مربوط به جنگ احزاب یا خندق است که در آن تمامی اعراب جمع شده بودند تا محمد را که به کاروانها حمله برده بود و مردمانی را قتل عام کرده بود و تهدیدی برای منطقه بشمار میرفت از بین ببرند. اما عبدود برای چه بر چهره امام علی تف انداخت؟ پاسخ بسیار جالبی برای این پرسش وجود دارد. ود از بتهای مشهور اعراب بوده است و عبدود از پرستندگان آن بت بوده است. عبدود از پهلوانان عرب بود و در آن جنگ از معدود کسانی بود که توانسته بود از خندقی که به پیشنهاد سلمان پارسی کنده شده بود عبور کند. و بعد از عبور از خندق بدنبال مبارز می گردد و علی داوطلب مبارزه با او می شود.

سیره ابن هشام در پوشینه سوم از قول امام علی در شرح ماجرای مبارزه علی با عبدود نوشته است:

چگونه با تو بجنگم درحالی که تو بر اسب نشسته ای (درحالی که من پیاده هستم)، پس از اسب فرود آی تا مانند من (پیاده) شوی. پس از اسبش پیاده شد.

اعراب آنقدر هم که مسلمانان اصرار دارند نشان دهند- انسانهای پستی نبودند. عبدود پهلوان برای اینکه در مبارزه با علی انصاف را رعایت کرده باشد، از اسب پیاده می شود تا هردو با یکدیگر برابر شوند، یعنی آداب جوانمردی حتی در آن شرایط نیز وجود داشته است و انسانیت در آن کویر نیز جوانه هایی زده بود. اما جنگ سختی در می گیرد و پهلوان عرب با علی می جنگد. اما امام علی که گویا آن نیرویی که در هنگام کندن در

خیبر داشته است (!) را نداشته، دست به یک حرکت ناجوانمردانه و بسیار زشت می‌زند. ماجرای این عمل ناجوانمردانه در بسیاری از کتابهای حدیث اینگونه آورده شده است:

میزان الحکمه پوشینه سوم بخش آداب جنگ:

در جنگ احزاب میان علی و عمرو بن عبدود سخنانی گذشت علی به او فرمود: ای عمرو! (در بزدلی تو) همین بس نیست که من به جنگ تن به تن با تو آمده ام و تو که شهسوار عربی با خودت کمک آورده ای؟ عمرو برگشت که پشت سر خود را نگاه کند امیر المؤمنین (ع) بیدرنگ چنان ضربه ای بر دو ساق پای او وارد آورد که از پیکرش جدا شدند و گرد و غباری به هوا برخاست. آن حضرت در حالی که بر اثر ضربت عمرو خون از فرقهش می ریخت و از شمشیرش نیز خون می چکید نزد رسول خدا (ص) برگشت رسول خدا (ص) فرمود: ای علی! فریبش دادی؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! جنگ نیرنگ است.

میزان الحکمه، بخش آداب جنگ پوشینه سوم

آیا مشخص است که چرا آن ملعون بر روی چهره امام اول شیعیان و خلیفه چهارم مسلمانان تف کرد؟ عبدود از اسب پیاده شد تا اصول جوانمردی را رعایت کرده باشد و جنگی برابر داشته باشد، اما در مقابل علی در میان جنگ به او میگوید که یارانت نیز به کمک تو آمده اند، عبدود که برمیگردد تا ببیند آیا براستی یارانش از خندق گذشته اند یا نه، میبیند که افتخار هر نبی و هر ولی به او دروغ گفته است. در این زمان امام پاهای پهلوان عرب را قطع می‌کند و آنگاه است که آن ملعون بر چهره امام شیعیان تف می‌اندازد. کجاست آن عدالت علی که شیعیان از آن سخن میگویند؟ پیامبر نیز گویا میدانسته است که علی از پس عبدود بر نمی‌آید، از علی پرسیده است که آیا وی را فریب دادی؟ و علی می‌گوید آری! براستی که جنگ همان خدعه و نیرنگ است. این خدعه و نیرنگ از همان خدعه‌هایی است که امام خمینی به مردم ایران زد. در فرانسه برای آنان از دموکراسی و حقوق بشر سخن گفت و در ایران از جمهوری اسلامی و شریعت اسلامی، همان امامی که ابتدا گفت میزان رای ملت است بعد گفت اگر همه بگویند آری من می‌گویم نه! آن امامی که قرار بود آب و برق را مجانی کند و پول نفت را در خانه‌های مردم به آنها تحویل بدهد! براستی که این دو امام چقدر بهم شباهت دارند.

ماجرای تف انداختن عبدود به علی مرا به شگفت وا می‌دارد، از طرفی در شگفتم که چگونه در بیابانهای عربستان هم انسانیت و جوانمردی اینگونه وجود داشته است و عبدود که خود را در میان مسلمانان تنها یافته است حاضر می‌شود از اسبش پایین آید تا با علی برابر گردد. از طرفی فرومایگی علی و ددمنشی و زشت کرداری

او است که مرا شگفتزده می‌کند، او چگونه توانست در مقابل چنین لطفی اینگونه پاسخ بگوید؟ بیش از رفتار علی رفتار شیعیان مرا شگفت زده می‌کند که چگونه با اخلاقمدار دانستن علی خود نیز پا روی اخلاق و انسانیت می‌گذارند و چنین ددمنشی را نیک کردار می‌پندارند.

فقر امام علی

درمان بیماری حسنین:

امام حسن(ع) و امام حسین(ع) بیمار شدند. پیامبر اکرم(ص) با جمعی از مردم به عیادت آنان آمدند. در آن جلسه برخی از حضار به حضرت علی پیشنهاد نمودند و عرض کردند: یا ابالحسن! چه خوب است برای شفای فرزندان نذری بنمائی، آنگاه علی و فاطمه و فضه که جاریه آنها بود نذر کردند که اگر حسنین شفا یافتند، سه روز روزه بگیرند. هنگامی که حسنین سلامتی خود را باز یافتند آنها شروع به انجام نذر و روزه کردند و چون در خانه علی چیزی برای افطار موجود نبود، لذا امیر المؤمنین از شمعون یهودی خیبری سه صاع جو قرض گرفت و فاطمه از یک صاع آن پنج قرض نان پخت و در سفره افطار نان نهاد. هنگامی که آماده ی افطار شدند، ندای سائلی برخاست که می گفت: سلام بر شما ای خاندان محمد مسکینی از مساکین مسلمین بر در خانه شما آمده است، به من اطعام کنید. خدا از سفره بهشتی شما را روزی دهد. در این هنگام خاندان وحی نان افطار خود را ایثار کردند و فضه نیز تبعیت از آنان نمود و غذای خود را به آن سائل داد و همگی شب را بدون غذا صبح کردند و جز آب چیز دیگری به کامشان نرسید ...

فردای آن روز را نیز روزه گرفتند و هنگامی که دوباره شب فرا رسید، نان و افطارشان در سفره نهاده شد. در آن هنگام یتیمی بر در خانه آمد و باز به همان ترتیب همگی غذای خود را به آن یتیم ایثار کردند. در روز سوم نیز هنگام افطار اسیری از راه رسید و مطالبه طعام کرد. بار سوم نیز آنچه در سفره بود قبل از افطار از طرف خاندان پیامبر به آن اسیر ایثار شد. صبح روز چهارم، علی دست حسنین را گرفت و به سوی رسول خدا رفتند. پیامبر اکرم هنگامی که چشمش به حسنین افتاد دید که از شدت گرسنگی می لرزیدند. فرمود: برای من چه سخت است که شما را به این حال می بینم، رسول خدا فوراً از جای برخاست و همراه آنان به خانه حضرت زهرا آمد و او را در محراب عبادتش مشاهده نمود که حالت نگران کننده ای داشت. از شدت گرسنگی شکم مبارکش به پشت چسبیده و چشمهایش در گودی نشسته بود. پیامبر اکرم با دیدن این منظره بسیار اندوهگین و افسرده شد. در آن هنگام جبرئیل فرود آمد و چنین گفت: بگیر یا محمد مبارک باد بر تو این خاندان تو و سپس سوره «هل اتی» را قرائت نمود.

یا داستان بالا که بسیار شیعیان آنرا تکرار کرده اند، سرتاسر دروغ است یا علی واقعا آدمی نابکار و شرور بوده است. امام حسین و امام حسین در دوران حیات فاطمه نمی توانسته اند بیش از چهار یا پنج سال داشته باشند. البته روایات مختلفی راجع به سن فاطمه وجود دارد که در آن صورت سن آن دو اندکی بیشتر می شود. این داستان به احتمال زیاد ساختگی است. بعید به نظر می رسد علی امام حسن را در سنین کودکی تا این حد گشنه نگه داشته باشد که در این صورت حقیقتاً ننگ بر او باد.

اما آنچه باعث می شود فقر علی جزوی از این نوشتار باشد، تنها این ماجرای احتمالاً ساختگی نیست. یکی از ارزشهای غلطی که اسلام بین مردم رواج داده است فقر است. مردم ایران گاهی اوقات کسی را که فقیر است، انسان خوبی می دانند. این طرز تفکر توسط حکومت های اسلامی ترویج می شود، زیرا آنها می خواهند به مردم بفهمانند که فقر چیز خوبی است، تا مردم از فقر خود کمتر بنالند و به فکر مطالبه حقوق مادی خود نیافتند. این بیماری گدا پرستی اسلامیستی که همچون بختکی کریه بر روان جامعه ایرانی سنگینی می کند، همان چیزی است که باعث می شود فقر علی را ارزشی برای او بدانند و آنرا دلیلی بر والایش بر شمردند. غیر از کسانی که در زندگی مالی خود به دلیل بی کفایتی و تصمیمهای غلط شکست خورده اند، باید برای همه روشن باشد که داشتن ثروت یک ارزش به شمار می رود. کسی که فقیر است یا انسان تنبلی است یا انسانی است که در زندگی خود به اندازه کافی برای رفاه اقتصادی خود و خانواده اش تلاش نکرده است یا اینکه برنامه ریزی دقیق و مشخصی برای پیشرفت در کار خود نداشته است. فقر در اکثر مواقع نشانه کوتاهی افراد است و من گمان می کنم فقیر بودن شرم آور است. بدتر از فقیر بودن آن است که شخص فقیری بچه دار شود و فقر او سبب شود کودکانش نیز در کمبود و عذاب زندگی کنند. لذا فقر را به هیچ عنوان نمی توان یک ارزش دانست. دنگ ژائوپینگ (Deng Xiaoping) از رهبران چین کمونیست، گفته است: «ثروتمند بودن افتخار است.» و این دیدگاه او بود که باعث شد چین به یکی از قدرتهای اقتصادی دنیای امروز تبدیل شود. از آن طرف ملایان، گدا پرستی و فقر را در میان مردم به یک ارزش تبدیل کرده اند.

اما در مورد فقر علی، درست است که او در ابتدا بسیار فقیر بوده است. در تاریخ آمده است که او (همچون سایر مسلمانان) پس از فرار مسلمانان به مدینه، در وضعیت اقتصادی بسیار بدی به سر می برده و برای یهودیان در قبال مزد بسیار کمی کار می کرده است.

اما این شرایط که بر همه مسلمانان در سالهای ابتدایی حاکم بود، با تجاوز به جان و مال یهودیان ساکن مدینه در همان سالهای ابتدائی پس از فرار محمد و هوادارانش از مکه تغییر یافت. همچنین پس از مرگ محمد و

خلافت خلفای تبهکار راشدین، دامنه تجاوز به سایرین به خارج از مرزهای عربستان گسترش یافت و متجاوزان مسلمان به ثروت های کلانی رسیدند. دکتر علی میر فطرس در کتاب مقدمه ی در اسلام شناسی علی میرفطروس (بابک دوستدار) (پوشینه دوم برگ ۹۰ تا ۹۹) روایت های تاریخی متعددی از ثروت علی که شامل پول نقد، برده های متعدد، دهات و نخلستانهای علی می شود، آورده است. از جمله جالب ترین آنها از این قرار است:

در شهر ینبع اراضی و املاک پر ارزشی داشت و صاحب نخلستانی بود که سالانه ۴۰ هزار دینار در آمد داشت. (تجارب السلف، ص ۱۳)

وزن حلقه انگشتر علی که آنرا در وقت نماز به سائل داد، چهار مثقال نقره و وزن نگینش ۵ مثقال یاقوت سرخ بود که قیمتش خراج یکساله کشور شام بود.

(جواهر الولاية، آیت الله بروجردی کاظمینی، ص ۱۳۷، به روایت امام صادق)

در آمد سالیانه فعالیت های «تولیدی» علی حدود هشتاد هزار دینار طلا (معادل ۲۳۰ کیلو طلا) بوده است. (زندگانی امام حسین، زین العابدین رهنما ص ۹۶)

علی در نهج البلاغه راجع به اینکه کنیزان (برده زن) اش اگر فرزندی داشته اند باید آزاد گردند و همچنین راجع به اینکه نخلستانهای او چگونه باید میان ورثه او پخش شوند، شرح داده است.

(نهج البلاغه شیخ رضی، پوشینه سوم برگ بیست و سه)

هرگاه تنها یکی از این منابع حقیقت را گفته باشند، فقر علی نیز به روضه خوانی های ملایان محدود می شود. روشن است که نه علی فقیر بوده است و نه فقر افتخاری برای علی است. علی اگر فقیر بوده باشد فقر او شرمی برای او است نه یک افتخار. البته این به آن معنی نیست که هر ثروتی افتخار است. بخشی از ثروتی که علی به دست آورده است، از راه غنیمت گیری و از اموال مردمانی است که آنها را به جرم نامسلمانی خود غارت کرده است یا همدستان و سایر تبهکاران مسلمان چنین کرده اند و او از چپاولگری های آنها سهمی برده است.

امام علی و فاطمه

در مورد زندگانی علی و فاطمه نیز ملایان، شبهه ملایان و شیعیان یاوه گو بسیار لاف زده اند و اغراق کرده اند. برخی از اسلامگرایان علی و فاطمه را بهترین نمونه و الگو برای همه دورانها معرفی می‌کنند، اما تاریخ بگفته ناپلئون که آنرا دشمن دین دانسته است به شدت با این فرضیه مخالفت دارد. منابع تاریخی نشان می‌دهند که میان علی و فاطمه روابط خوبی وجود نداشته است. علی قصد ازدواج داشته است و از همین روی فاطمه به محمد شکایت می‌کند. حدیث معروف محمد نیز که در مورد فاطمه است، یعنی «فاطمه پاره تن من است، هرکس او را بیازارد مرا آزرده است.» به همان آزرده‌گی فاطمه از دست علی ارتباط دارد. دانشنامه اسلام (Encyclopedia of Islam) از معتبرترین کتابهایی که اساتید و تاریخ نویسان متعددی از دانشگاه های مختلف دنیا در تکمیل آن با یکدیگر همکاری کرده اند در زیر نام فاطمه، برگ ۸۴۳ با استفاده از منابع تاریخی اسلامی، این تنش ها را چنین وصف کرده است:

تنش های بین علی و فاطمه و مداخله محمد. علی و فاطمه همیشه با یکدیگر در همسازی زندگی نمی کردند. علی با شدت و خشم با زنش رفتار می کرد، و فاطمه از همین رو برای شکایت به نزد پدرش رفت. احادیثی وجود دارند که این مشکلات خانوادگی را بگونه ای شفاف و روشن نشان می‌دهند که چگونه پیامبر دخالت کرد و صورت او وقتی که خواسته ها و تمایلاتش برآورده شد، از رضایت درخشید. جدی ترین اختلاف (بین فاطمه و علی) وقتی رخ داد که بنی هشام بن المغیره از قریش به علی پیشنهاد داد تا با یکی از زنانشان ازدواج کند. علی این پیشنهاد را رد نکرد اما وقتی این خبر به محمد رسید، او به دفاع از دخترش برخاست. محمد گفت: «فاطمه پاره تن من است و هرکس او را بیازارد مرا آزرده است.» (البلاذری، انساب الاشراف ۱، ۴۰۳، الترمذی ۲، ۳۱۹ و غیره) یا (هرچه او را ناخشنود سازد، مرا ناخوشنود می سازد.) (این حدیث به گونه های مختلفی آورده شده اما تغییر چندانی در معنی پیش نمی آید.) به نظر می‌رسد در همان دوران علی می‌خواست با دختر ابوجهل که با نام العُروه (یک چشم) شناخته میشد ازدواج کند. محمد از روی منبر بر این تصمیم علی اعتراض کرد که می‌خواست دختر رسول الله را در کنار دختر دشمن رسول الله در یک خانه اسکان دهد. در این ماجرا نیز پیامبر اعلام کرد که (فاطمه پاره تن من است)، و اگر علی می‌خواهد پروژه اش را با موفقیت به پایان برساند، ابتدا باید فاطمه را طلاق دهد.

(احمد بن حنبل، مسعود قاهره ۱۳۱۳، پوشینه ۴، ۳۲۶؛ بخاری پوشینه ۲ شماره ۴۴۰).

برخی از نویسندگان از این ماجرا نتیجه گرفته اند که از خصیصه های فاطمه این بوده است که شوهرش تنها حق داشتن یک همسر را داشته است.

یکی از نامهای علی، ابوتراب «مرد خاک» بوده است. یکی از توضیحاتی که در مورد این نام آمده، این است که علی بجای اینکه جواب فاطمه را با خشم بدهد، از خانه خارج می شد و خاک بر سر خود میریخت. محمد چون او را اینگونه دیده بود نام ابوتراب را به او داده بود که علی بعدها به این نام اشتها یافت.

اگر این گزارشهای دقیق تاریخی و تفاوت آنها با آنچه ملایان از خود در آورده و بر سر منبرها می خوانند شما را شگفت زده کرده، شاید این واقعیت شما را بیشتر شگفت زده کند که بدانید، علی تنها ۳ روز بعد از مرگ فاطمه با دختری به نام امامه ازدواج می کند. امامه هم بازی امام حسین بوده است. علی نیز همچون محمد که تا زمان حیات خدیجه جرات نداشت زن بگیرد، در دوران حیات فاطمه هیچ زنی نگرفت، زیرا نمی توانست چنین کند و اشتهای خود را برای زنبارگی با اجبار سرکوب کرد، اما بعد از مرگ او، شروع به تشکیل و تکمیل حرمسرایش کرد، چنانکه در زنبارگی، دستکمی از خود محمد نداشته است و نشان داد که دست کم به اندازه ی او در این زمینه نیز استعداد دارد. حدود ده زن در حرمسرای علی عضویت رسمی داشته اند:

فاطمه بنت محمد بن عبدالله.

خوله بنت جعفر بن قیس بن مسلمه.

لیلی بنت مسعود بن خالد.

ام البنین بنت حزام بن خالد.

ام ولد.

اسماء بنت عمیس الخثعمیه.

الصهباء ام حبیب بنت ربیعہ.

امامه بنت ابی العاص بن الربیع بن عبدالعزی، اما زینب بنت رسول الله، و امها خدیجه بنت خویلد.

ام سعید بنت عروه بن مسعود.

محباه بنت امریء القیس بن عدی.

دو تن از این زنان بردگانی بوده اند که علی آنها را خریداری کرده است.

دفتر زنان پیغمبر اسلام نوشته عمادزاده برگ ۳۹۱، ماجرای خریداری کنیزی زیبا به نام «صهبا ثعلبیه» که نام کامل او «الصهباء ام حبیب بنت ربیعہ» است، توسط امام علی را از خالد ابن ولید شرح داده است. امام علی وی را در خانه خالد می‌بیند و به او علاقه مند می‌شود. امام علی او را به قیمت ۴۰ دینار از خالد می‌خرد و نتیجه این کار او دو فرزندی است که صهبا برای علی دنیا آورده است. این دو فرزند عمر الاصرف و رقیه نام دارند. خوله بنت یاس حنفیه، کنیز دیگری است که علی داشت و نام فرزندی که او برای علی آورده محمد الاکبر ابن الحنفیه بود، که در ماجرای کربلا کشته می‌شود. نَفْسُ الْمَهْمُومِ شیخ عباس قمی برگ ۳۲۴ ماجرای کشته شدن او را نقل کرده است. نتیجه این زنازگی علی به گفت ابن سعد در کتاب طبقات الکبری (۱/۱۰۸) ۱۴ پسر و ۱۷ دختر بوده است.

به عقیده ی من، عشق چیزی یگانه است، یعنی نمی‌توان در یک زمان عاشق دو زن بود، از همین روی تمام کسانی که بیش از یک زن دارند، ازدواجشان مبتنی بر عشق نیست، بلکه زن را یا اسباب جنسی خود می‌بینند، نه یک انسان. شوربختانه علی از این دست انسانها بوده است. انصافاً نظر شما در مورد مردی که ۱۰ زن دارد چیست؟ آیا او انسانی سالم و اخلاقمدار است؟ آیا حاضرید نزدیکانتان به مجموعه زنهای او بپیوندند؟ البته از تجاوزاتی که علی با استفاده از قوانین اسلامی، قرآنی به بردگان و اسرای جنگی کرده است، نیز می‌توان مواردی را در تاریخ و احادیث یافت، مثلاً:

صحیح بخاری جلد ۵ بخش ۶۰ شماره ۶۳۷

محمد بن بشار، از روح بن عباده، از علی بن سوید بن منجوف، از عبدالله بن بریده، نقل کرده است که:

رسول خدا علی را به سوی خالد فرستاد تا خمس (سهم پیامبر از غنائم را) بگیرد و من از دست علی ناراحت شدم. بعد از اینکه علی غسل گرفت، (بعد از برقراری تماس جنسی با یکی از بردگانی که جزوی از غنائم بود)، من به خالد گفتم: «آیا این را نمی‌بینی؟» (خواهید علی با بریره را؟). وقتی به پیامبر رسیدیم، من جریان را برای پیامبر تعریف کردم. پیامبر گفت: «ای بریده آیا از علی متنفری؟» گفتم: «آری»، پیامبر گفت: «از او متنفر نباش، زیرا سهم او از خمس بیش از این است.»

توضیحی که در برگ ۴۴۷ آمده است در مورد همین حدیث می‌گوید:

بریره از علی متنفر بود، زیرا علی دختری را از میان غنائم بیرون کشیده بود و با او تماس جنسی برقرار کرده بود و در نظر بربرده این کار او ناپسند بود.

در اینجا علی دختری را از میان اسرا انتخاب کرده و با او همبستر می‌شود. وقتی که این قضیه با محمد در میان گذاشته می‌شود او این مسئله را تایید می‌کند. توجه داشته باشید که اسرا همچون غنیمت‌ها به شمار می‌رفتند و از اموال مسلمانان و مسلمانان می‌توانند از کنیز خود برای سکس استفاده کنند یا به عبارت دیگر به آنها تجاوز کنند.

امام علی و اسلحه نکشیدن بر روی خوارج

معمولاً گفته می‌شود که علی در مقابل خوارج تا زمانی که آنها بر روی او شمشیر نکشیدند، شمشیر نکشید. البته شیعیان نمی‌گویند که علی وقتی شمشیر علیه خوارج کشید با آنها چه کرد و چه خونهایی از منتقدین حکومتش ریخت. اما اینکه چرا علی چنین کاری نکرد، بیشتر به این برمی‌گردد که علی برعکس محمد سیاستمدار خوبی نبود و اشتباهات سیاسی بسیاری را مرتکب شده بود. از طرفی او درگیر سایر مسائل سیاسی و جنگ با رقبای دیگر بود و موقعیت سرکوب خوارج را تا زمانی که دست به این کار زد، بدست نیاورده بود. اما حتی اگر فرض کنیم علی با سایر مسلمانان رفتار شایسته‌ای داشته است، آیا همین کافی است که او را انسانی اخلاقمدار و عادل بدانیم؟ این تنها در صورتی میسر است که کارهای وحشتناک دیگری که او انجام داده است را نادیده بگیریم. معمولاً اسلامگرایان فاشیسم دینی رهبرانشان نسبت به ناباوران به اسلام و دگر اندیشان را نادیده می‌گیرند و تنها رفتار اسلامگرایان اولیه با سایر اسلامگرایان را مد نظر قرار می‌دهند. در زیر چند مورد مورد از این کارهای وحشتناک را خواهیم آورد.

سر بردن یهودیان بنی قریظه

در ماجرای بنی قریظه تمامی تاریخ نویسان اتفاق نظر دارند که امام علی و زبیر بن عوام مسئول سر بردن یهودیان اسیر بودند و سر آنها را بردند و جسد آنها را در چاه انداختند. حال در مورد تعداد افراد این قبیله که کشته شده اند دو قول ۹۰۰ تن و ۷۰۰ تن آورده شده است. اگر میانگین این دو قول یعنی ۸۰۰ نفر را بپذیریم و فرض کنیم که علی و زبیر بن عوام هرکدام به اندازه یکدیگر سر بریده اند، به این نتیجه خواهیم رسید که امام علی با دست خود ۴۰۰ نفر را سر بریده است. اگر شخصی تنها ۱ نفر آدم بیگناه را سر ببرد او انسان قاتل و کثیفی خواهد بود، چه برسد به اینکه ۴۰۰ نفر را سر ببرد. در جایی دیگر آمده است: «در لیلۃ الہریر (در جنگ صفین)، زیاده از پانصد نفر و بقولی نهصد نفر را با شمشیر بگشت و به هر ضربتی تکبیری گفت.»

(شیخ عباس قمی، منتهی الآمال پوشینه یکم برگ ۱۸۳).

وجدان شما در مورد کسی که در چشمهای صدها انسان نگاه کرده است و سرهای آنها را بریده است و جان آنها را در مقابل عزیزانشان گرفته است به شما چه می‌گوید؟ آیا حاضرید در همسایگی چنین مردی زندگی کنید؟ امام علی رکورد کشتن افراد با دست خود را دارد، من تابحال به هیچ شخصیت دیگری در تاریخ هیچ مملکتی در هیچ زمانی بر نخورده‌ام که با دست خود این تعداد آدم را کشته باشند. البته بوده‌اند چنگیزها، تیمورها، هیتلرها و سایر آدمهایی که کردار و پندار آنها به مرگ صدها، هزاران و میلیونها نفر انجامیده است، اما آنها هیچکدام خودشان با دست خود این تعداد آدم نکشته‌اند. حتی اگر آدمهای دیگری نیز پیدا شوند که بیش از علی با دست خود آدم کشته باشند، امام علی به مقام دوم یا سوم تاریخ نزول پیدا می‌کند. این مردی است که شیعیان با تحریف اتفاقات تاریخی و نادیده گرفتن اعمال او سعی در ساختن الگویی اخلاقی از وی دارند. تصور کنید شخصی در چشم انسانهای دیگر نگاه می‌کرد و همزمان سر آنها را می‌برید. آیا برای چنین انسانی میتوان هیچ احترامی قائل شد؟

قتل عامهای علی به این مورد منتهی نمی‌شود، وی و یارانش دست به جنایات بسیار هولناکی زده‌اند. به گوشه‌ای دیگر از اسناد تاریخی توجه کنید:

به ابی‌لبید جَهْضَمی که از قوم «أزد» بود گفتند «علی را دوست داری؟» گفت: «چگونه کسی را که در یک قسمت روز دو هزار و پانصد نفر از قوم مرا کشته است، دوست داشته باشم؟ آنقدر از مردم کشت که کسی نبود کسی را تسلیم گوید و هر خاندانی بکشتگان خود مشغول بود.»

سوزاندن انسانها

البته این درست نیست که مبتکر آدم سوزان امام علی بوده باشد، اما مسلماً او نیز همچون هیتلر در هولوکاست، دست به سوزاندن آدمها زده است. آدم سوزاندن او نیز همچون آدم سوزی هیتلر، از روی باورهای افراد بوده است. امام علی در زمان حیات خود افراد دگر اندیش را زنده زنده سوزانده است و اینکار همانطور که در ادامه همین نوشتار خواهد آمد در مورد قاتل او نیز انجام شد. آدم سوزی‌های علی در جنگ‌های الرِّدَّة اتفاق افتاده است. اعراب بسیاری که همچون ایرانیان با اعراب و زور شمشیر مسلمان شده بودند، مرگ محمد را جشن

گرفتند و زنانشان دست خود را حنا بسته بودند. مسلمانان به شدت به سرکوب و قتل عام این افراد و قبایل پرداختند. به این جنگها جنگهای رده گفته می‌شود. علی این افراد را زنده زنده سوزاند.

(کامل ابن اثیر، پوشینه دوم صفحات ۳۷، ۸۳، ۸۸).

علی بارها گردن زده است. (مثلاً نضر بن الحارث) آدم به دو نیم قسمت کرده است،

(مقلا مرحب یهودی منتهی الآمال پوشینه نخست برگ ۱۸۴)

برای سیاهه ای بزرگتر از جنایات علی از این دست به کتاب پژوهشی در زندگانی علی بخش هفتم با سرفصل «علی دژخیم محمد» مراجعه کنید.

سرکوب ایرانیانی که از سلطه و تجاوز مسلمانان عرب به تنگ آمده بودند، از دیگر جنایات علی است. در زمان حکومت علی مردم بسیاری از شهرهای ایران توسط حکام علی و با دستور مستقیم وی با خشونت تمام سرکوب شدند. وی همچنین در تجاوز نخستین اعراب به ایران که قرن‌ها سبب بردگی ملت ایران شد نقش فراوان داشته است.

اگر انسانگرایی در برخی ایرانیان به آن حد نیست که کشتار اعراب و یهودیان و مخالفان اسلام تنشان را بلرزاند و نشان دهد که علی چه انسان ددمنشی بوده است، امید است مطالعه ی بلایی که علی و امثالش بر سر ایرانیان آورده اند، موجب شود تا چهره واقعی علی برای ایرانیان آشکار شود. شمشیر نکشیدن علی در مقابل خوارج را در کنار این کارها بگذارید، آنگاه قضاوت کنید که علی دژخیم بوده است یا انسان دوست و اهل مدارا.

نقش امام علی در کشتارهای جمعی

(۱) قبیله یهودی «بنی قریظه» با پیامبر اسلام قرارداد دوستی و همکاری امضا کردند که بر اساس آن قرارداد اگر دشمنانی از خارج به مدینه هجوم آوردند، این قبیله موظف بود دوش به دوش لشکر مسلمانان با آنها بجنگد. محمد پس از چندی با قبیله بنی نضیر که جزو قبایل مدینه است به جنگ می پردازد و از قبیله بنی قریظه کمک می خواهد. این قبیله سر باز می زند و خود را در صورتی مسئول و ملزم به اجرای قرارداد همکاری می داند که دشمنان خارجی به مدینه حمله ور شوند. محمد خشمگین می شود و به امام علی دستور می دهد که در راس لشکری به آنجا رفته و آنها را حسابی گوشمالی دهد. امام علی نیز پس از فتح قبیله «بنی قریظه» به همراه سایر لشکران اسلام بیش از ۷۰۰ نفر تا ۹۰۰ نفر از مردان قبیله را در مقابل گودالهایی که از پیش کنده شده بود، سر می زنند.

(تاریخ طبری، جلد ۳، ص ۱۰۸۸)

(۲) امام علی و یارانش در یک روز، ۲۵۰۰ نفر از خاندان اژد را سر بریدند، به نحوی که کسی زنده نماند تا دیگری را دلداری دهد. (مروج الذهب، جلد اول، ص ۷۲۹)

(۳) خوارج از مسلمانانی بودند که پس از جنگ صفین و مسئله حکمیت، به مخالفت علی برخاستند و چون از سوی علی ابو موسی اشعری و از سوی معاویه عمرو عاص به داوری معین شده بودند تا به مطالعه کتاب خدا و سنت پیغمبر کدامیک از علی و معاویه را برگزینند. داور شام داور عراق را فریب داد و عراقیان دانستند که از عمرو عاص فریب خورده اند. به حضرت اعتراض کردند که چرا به حکمیت تن دادی؟ و آنان فرقه ای شدند و به مخالفت علی پرداختند. بعدها جنگی به نام نهروان بین خوارج و لشکر علی در گرفت که در طی آن تعداد زیادی از خوارج بوسیله لشکر امام علی از دم تیغ گذشتند. بطوری که تاریخ طبری و فتوح البلدان می نویسند: هزاران جسد از خوارج زمین را پوشانده بود.

خوارج به خلافتی معتقد بودند که انتخاب خلیفه از روی اختیار مردم باشد، خواه از قریش و عرب و یا از هر قوم و ملتی باشد؛ و می گفتند: خلیفه پس از انتخاب باید اوامر الهی را اطاعت کند و گرنه باید عزل شود.

« روح الله خمینی»، رهبر حکومت اسلامی ایران، ۱۴ قرن بعد از کشتار خوارج چنین گفت: یوم الله واقعی روزی است که امیر علیه السلام شمشیرش را کشید و خوارج را از اول تا به آخر درو کرد و تمامشان را کشت.

(سخنرانی خمینی در سال ۱۳۶۱ بمناسبت سالگرد پیامبر اسلام)

۴) امام علی در نبردی بنام « لَيْلَةُ الْهَرِيرِ » چیزی بالغ بر تن ۵۰۰ تا ۹۰۰ نفر را کشت.

(منتهی الامال ، جلد اول، ص ۱۵۳)

۵) عبدالله خرمی با ۷۰ نفر از همراهانش از بیم جان، به دژی پناه برد. به دستور امام علی، دژ به آتش کشیده شد و در جریان آن تمامی این افراد زنده زنده در آتش سوختند؛ بطوری که بوی گوشت بریان شده این انسانهای نگون بخت در هوا پخش و مردم را آزار داد.

(علی مرزی نامتناهی، حس صدر، ص ۱۹۹)

۶) بعد از مرگ محمد پیامبر اسلام، عده ای از مردم قبایل از اسلام برگشتند و عوامل پیامبر اسلام را کشتند و از شادی مرگ محمد به زنانشان فرمودند که دستان خود را حنا بگذارند.

(قصص النیا نیشاپوری، ص ۴۵۵) .

۷) ابوبکر، عمر و علی به فوریت دستور دادند که هر که از دین برگشت، گردن بزنند و با آتش بسوزانند و زن و بچه‌هایشان را به اسارت برند.

(تاریخ طبری، جلد ۴ ص ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۹۴، ۱۴۰۷ و جلد ۶، ص ص ۲۴۲۰ و ۲۶۶۵).

در جریان این کشتارها، شمشیرهای خالد ابن ولید و امام علی برنده تر از دیگران عمل کرد. تاریخ طبری درباره‌ی کشتارهای « خالد بن ولید» می نویسد: «آنانکه دست رنگ کرده بودند و شادی و شعف در اثر درگذشت پیامبر اسلام نشان داده بودند، همه را بکشت و به آتش بسوخت و فرمود تا سرهایشان گرد کنند و پایه دیگ کنند و آتش در تن های ایشان زد و همه را بسوخت.» همین کتاب در مورد نقش علی در سوزاندن اجساد مردم در جریان این کشتارها می نویسد: «علی تن‌های آنان را در آتش سوزاند و خاکستر نمود.»

(تاریخ طبری، جلد چهارم ص ص ۱۳۸۰ و ۱۴۶۴ و جلد ششم صفحات ۲۴۲۰ تا ۲۲۶۵)

چهره واقعی جلاد عرب

(۱) شاعری بنام « حُوپرث بن نَقید » که با سخنان شیوا و افشاگریانه ی خود موجبات اذیت و آزار محمد پیامبر خدا را برانگیخته و همچنین شتر دختران محمد، فاطمه و ام کلثوم را رم داده بود، به فرمان محمد رسول خدا و توسط علی امام اول شعیان، در جریان یک توطئه به قتل رسید.

(رجوع شود به تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۱۸۸ و سیره ابن هشام ج ۲ ص ۲۷۳)

(۲) پیرمردی بنام « مُعیرَه » که از ترس محمد گریخته بود، بوسیله امام علی دستگیر و سر بریده شد.

(دفتر زنان پیغمبر، عمادزاده ص ۳۱۶ و ۳۱۷)

(۳) امام علی شاهرگ مردانی را برید و بمانند مرغان نیم بسمل آنان را در بیابان رها کرد تا با شکنجه بمیرند.

(امام علی، عبدالفتاح، جلد ۵، ص ۲۷)

(۴) مردی بنام عتبه که بخاطر عدم پخش مساوی غنائم بین لشکر اسلام به صورت محمد تف کرده بود، بوسیله علی سر بریده شد.

(تاریخ طبری، جلد ۳، ص ۱۱۰۳)

امام علی و ایرانیان

امام علی یکی از مشاوران نزدیک عمر (خلیفه دوم مسلمانان) در هنگام حمله لشکر اسلام به ایران بود. زمانی که عمر می خواست خود شخصا در این جنگها حاضر شود، امام علی به او گفت: «تو سر این سپاهی اگر بروی و کشته شوی، سپاه اسلام متلاشی می شود. تو باید مرکز خلافت را داشته باشی تا اگر سپاه اسلام شکست خورد، ایرانیان بدانند که این نیرو پشت دارد.»

(تاریخ طبری، جلد ۵، ص ۱۹۴۳ و ۱۹۴۵، اخبار الطول ص ۱۴۷ و نهج البلاغه ص ۴۴۳ - ۴۴۶).

عمر که داماد امام علی بود و روی حرفهای وی حساب می کرد، پیشنهاد وی را پذیرفت و در دارالخلافت ماند و در راس لشکریان اسلام فرماندهان با تجربه و خونریزی گمارد و به طرف ایران گسیل داشت. پس از شکست ایرانیان و پیروزی لشکریان اسلام، علی خطاب به مردم کوفه گفت: ای مردم کوفه! شما شوکت عجمان را بردید.

(تاریخ طبری، جلد ۶ ص ۲۲۰۸)

پس از پایان سلطنت ۳ تن از خلفای مسلمانان (ابوبکر، عمر، عثمان) نوبت سلطنت امام علی رسید که بسیار لرزان و کوتاه بود. اختلافات معاویه و علی بر سر قدرت بالا گرفت و سبب ساز جنگهای طولانی گردید. علی جهت تامین مخارج این جنگها مجبور بود که باج و خراج بیشتری از ایرانیان اخذ کند. این فشارها موجب قیامها و مقاومتهای دلیرانه از سوی شهرهای مختلف ایران شد بطوری که امام علی بی رحم ترین سرداران خود، از جمله «زیاد ابن ابیه» را بسوی خراسان، فارس، ری، آذربایجان و سایر شهرها و بلاد اعزام داشت.

در ادامه به مواردی از سرکوب قیامهای مردم ایران در زمان خلافت امام علی می پردازیم:

در زمان امام علی، مردم استخر چندین بار قیام کردند. امام علی در یکی از آن موارد «عبدالله بن عباس» را در راس لشکری به آنجا گسیل داشت و شورش تودهها را در سیل خون فرونشاند (فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۳۶). در مورد دیگر که مردم استخر شورش کردند، امام علی «زیاد بن ابیه» که از خونخواری و آدمکشی به انوشیروان

دوم لقب گرفته بود به آنجا گسیل داشت تا به سرکوبی این قیام بپردازند. در مورد جنایات و کشتار مردم استخر توسط زیاد بن ابیه کتابها و روایت زیادی نوشته و نقل شده است.

(رجوع کنید به کتاب مروج الذهب، جلد دوم ص ۲۹).

در سال ۳۹ هجری مردم فارس و کرمان نیز سر به شورش گذاشتند و حکام ستمگر امام علی را از شهر خود بیرون کردند. امام علی مجدداً زیاد بن ابیه را به آنجا گسیل داشت و لشکریان وی از هیچ جنایتی فروگذار نکردند.

(تاریخ طبری، جلد ۶، صفحه ۲۶۵۷ و یا فارسنامه، ص ۱۳۶)

مردم خراسان نیز در زمان امام علی برای چندین بار قیام کردند و چون چیزی نداشتند بعنوان باج و خراج بپردازند، از دین اسلام برگشته و به مقاومت سخت و جانانه ای دست زدند. امام علی «جَعْدَه بن هَبیره» را بسوی خراسان فرستاد. او مردم نیشاپور را محاصره کرد تا مجبور به صلح شدند.

(تاریخ طبری، جلد ۶، ص ۲۵۸۶ و فتوح البلدان ص ۲۹۲)

در زمان امام علی مردم شهر ری نیز سر به طغیان برداشتند و از پرداخت خراج خوداری کردند. امام علی، «ابوموسی» را با لشکری زیاد به سرکوب شورش فرستاد و امور آنجا را بحال نخستین برگرداند. ابوموسی پیش از این طغیان نیز، یکبار دیگر بدستور امام علی به جنگ مردم شهر ری گسیل شده بود.

(فتوح البلدان ص ۱۵۰)

به روزگار خلافت علی بن ابی طالب، چون پایان سال ۳۸ و آغاز سال ۳۹ بود، حارث، به فرمان علی لشکر به خراسان کشید و پیروز شد، غنیمت بسیار و برده ی بی شمار بدست آورد. تنها در یک روز، هزار برده میان یارانش تقسیم کرد. لکن سرانجام خود و یارانش، جز گروهی اندک، در سرزمین قیقان (سرحد خراسان) کشته شد.

(فتوح البلدان، بلاذری)

علی بن ابی طالب، عبدالرحمن بنی جز طائی را به سیستان فرستاد. لکن حسکه بن عطاب حبطی وی را بکشت، پس علی فرمود: بیاید که چهار هزار تن از حبطیان را به قتل رسانیم. وی را گفتند: حبطیان پانصد تن هم نشوند.

(فتوح البلدان، بلاذری - ص ۳۸۳)

علی ولایت آذربایجان را نخست به سعید بن ساریه خزاعی و سپس به اشعث بن قیس داد. یکی از شیوخ آذربایجان نقل می کند که ولید بن عقبه همراه با اشعث بن قیس به آذربایجان می آیند. و چون ولید آن دیار را ترک کرد ، مردم آذربایجان قیام کردند. اشعث از ولید طلب یاری کرد و ولید برای یاری وی سپاهی از کوفه به آنجا گسیل داشت. اشعث، حان به حان (حان= خانه به خانه) فتح کرد و پیش رفت. و پس از فتح آذربایجان گروهی از تازیان اهل عطا را بیاورد و در آنجای ساکن ساخت و آنان را فرمان داد که مردم را به اسلام خوانند.

(فتوح البلدان، بلاذری)

تعداد جنایات فردی امام علی

تعداد افراد سربریده شده توسط امام علی، امام اول شیعیان:

امام علی امام اول شیعیان، یکی از بزرگترین متخصصان سر بریدن انسان ها در تاریخ چند هزار ساله ما انسان هاست. البته این مطلب برای شیعیان بسیار دور از ذهن و عجیب است ولی متاسفانه کتاب های زیادی از خود شیعیان بر این داستان غم انگیز شهادت می دهند.

در اینجا تعداد افراد کشته شده توسط علی را از کتاب های تاریخی می آوریم. سپس آنها را با هم جمع می کنیم تا ببینیم: آیا امام علی افتخار مدال طلای آدمکش ها را دارد یا نه؟

علی و زبیر بن عوام پس از پیروزی بر قبیله "بنی قریظه" تعداد ۹۰۰ نفر از مردان قبیله را در مقابل گودالهایی که از پیش کنده بودند، سر بریدند. (تاریخ طبری. جلد ۳)

پیامبر بگفت تا در زمین گودالها بکنند و "علی" و "زبیر" در حضور پیامبر گردن آنها را زدند. (تاریخ طبری. جلد ۳، صفحه ۱۰۹۳) اگر فرض کنیم که علی و زبیر بن عوام هرکدام به اندازه یکدیگر سر بریده اند، به این نتیجه خواهیم رسید که امام علی تا اینجا با دست خود ۴۰۰ نفر را سر بریده است.

۲- کشتار خاندان "«اُرد»":

علی و یارانش در یک روز تعداد ۲۵۰۰ نفر از خاندان «اُرد» را سر بریدند. بنحوی که کسی زنده نماند تا دیگری را دلداری دهد. (مروج الذهب. جلد اول. صفحه ۷۲۹)

اگر خوشبینانه به قضیه نگاه کنیم و زبیر سربر را تنها یار علی حساب نکنیم برای امام علی ۴ نفر همراه در نظر می گیریم پس:

سهام علی می شود ۵۰۰ نفر که با ۴۰۰ نفر بالایی می شود ۹۰۰ نفر

$$۹۰۰ = ۵۰۰ + ۴۰۰$$

۴- نبرد "لیله الحریر":

علی در نبردی بنام "لیله الحریر" در حدود ۵۰۰ تا ۹۰۰ نفر را از دم تیغ گذراند.

(منتهی الامال . جلد ۱، صفحه ۱۵۳)

میانگین ۵۰۰ و ۹۰۰ را در اینجا کمترین عدد ذکر شده که ۵۰۰ هست، را حساب می کنیم:

علی در این نبرد ناجوانمردانه ۵۰۰ نفر را کشت.

$$۱۴۰۰ = ۵۰۰ + ۹۰۰$$

۵- کشتار "عبدالله خرمی و یارانش":

عبدالله خُرمی و ۷۰ تن از یارانش از بیم جان به قلعه ای پناه بردند. به دستور علی قلعه به آتش کشیده شد که در جریان آن تمامی این افراد در آتش سوختند، بطوری که بوی گوشت بریان شده آنها آنچنان در هوا پخش شده بود که مردم را آزار می داد. (علی مرز نامتناهی . صفحه ۱۹۹)

اینجا علی ۷۰ نفر را کباب کرده است.

$$۱۴۷۰ = ۷۰ + ۱۴۰۰$$

۶- کشتار کسانی که بعد از فوت محمد از دین اسلام برگشتند:

آنانکه دست رنگ کرده بودند و شادی و شمع در اثر در گذشت محمد نشان داده بودند "علی" و "خالد بن ولید" همه را بکشتند و اجسادشان را در آتش سوزاندند. (تاریخ طبری . جلد ۴ . صفحات ۱۴۶۴، ۱۳۸۰) (تاریخ طبری . جلد ۶، صفحات ۲۲۶۵، ۲۴۲۰)

به طور تخمینی تعداد زنان و مردان کشته شده توسط علی را ۱۰۰ نفر حساب می کنیم:

$$۱۵۷۰ = ۱۰۰ + ۱۴۷۰$$

البته امیدوارم از طرف شیعیان به بی انصافی متهم نشوم چون من اینجا فقط قتل های ناجوانمردانه علی را جمع کردم و گرنه اگر شمار کشته شدگان به دست علی را در جنگ هایی مثل نهروان، صَفین، جَمَل، خِیبر و ده ها جنگ دیگر آن امام حساب کنم، بدون شک این تعداد از ۵۰۰۰ نفر هم بیشتر می شود.

برای اینکه آخرین امتیاز را هم به علی داده باشیم، ۱۵۷۰ را به ۱۵۰۰ رند می کنیم. پس:

علی(ع) که همای رحمت! است، با وجدان آسوده ۱۵۰۰ نفر را ناجوانمردانه کشته است.

ماجرای عقیل و امام علی

بارزترین مثال از عدالت طلبی مولای متقیان(ع)، قاطعیت آن حضرت در برابر برادر خودش - عقیل - بود. با اینکه عقیل نابینا و فقیر و مستمند بود و غبار فقر بر چهره کودکش هم نمایان بود، اما امام علی(ع) هیچگاه از موقعیت خود سوءاستفاده نکرد و از بیت المال چیزی بیشتر از سایرین به برادرش نداد.

از ماجراهای دیگر امام علی و عدالتش، ماجرای عقیل بن ابیطالب برادر او است که به نزد او می آید و از او می خواهد که از بیت المال به او پولی دهد. امام نیز آهنی گداخته در آتش را به سوی برادر نابینای خود نزدیک می کند و به روایاتی به بدن او میزند، و به او میگوید آتش جهنم از این داغ تر است. من تاب و تحمل آن آتش را ندارم، چگونه از من می خواهی که به تو از بیت المال پول دهم؟

شیعیان، این ماجرا را دلیل بر عدالت سرشار علی می دانند. برداشتن پول از بیت المال که از اموال دیگران است و به امانت نزد حاکم گذاشته شده بود، بدون شک دزدی به حساب می آید. و شیعیان اصرار دارند که چون امام علی دزدی نکرده است باعث می شود که او از لحاظ اخلاقی بسیار والا و فوق العاده باشد. این درحالی است که اکثر انسانها دزد نیستند، و دزدی نکردن به گمان من کاری عادی است و چندان شایسته ستایش نیست. گمان نمی کنم کار شایسته ای باشد، اگر به کسی به دلیل دزد نبودن جایزه بدهند. همچنین سایر داستانهای مشابه مانند اینکه امام علی وقتی برای کارهای اداری شمعی روشن می کرد، پول آنرا از پول بیت المال می داد و پول شمع روشنایی خانه اش را خود می داد، بسیار شباهت به همین قضیه دارد. اگر شما هم پول قبض برق خانه خود را از پول شرکت یا جایی که برای آن کار می کنید، نمی دزدید به همان اندازه اخلاقمدار هستید که علی بوده است. از شیعیان باید پرسید که آیا شما دزد هستید؟ اگر گفتند نه، باید به آنها یاد آور شد که پس به اندازه همان امام علی اخلاقمدار هستید، البته با فرض اینکه امام علی دزد نبوده باشد.

اما از طرف دیگر عقیل کسی است که به نزد دشمن امام علی یعنی معاویه بن ابوسفیان می رفته و از او نیز درخواست کمک می کرد، بنابر این او برادری خیانت پیشه بوده است. جالب است بدانید برادر دیگر علی، طالب نیز در جنگ بدر در صف مکیان قرار گرفته بود و علیه علی جنگید، لذا برادر دیگر او نیز علیه او بود. کدام انسانی حاضر است به چنین برادر خائنی کمک کند؟ عقیل ظاهراً نه تنها یک برادر خیانت کار بلکه یک دزد نیز هست. یعنی از امام علی خواسته است که از بیت المال برای او دزدی کند. خود را بجای امام علی بگذارید، آیا شما دزد

هستید؟ آیا شما حاضرید به چنین برادر نابکار و فرومایه ای کمک مالی کنید و یا بخاطر او دست به دزدی بزنید؟ اگر پاسخ شما به این دو پرسش منفی است، پس شما نیز به همان اندازه امام علی قابل ستایش هستید. گمان من بر آن است که اکثر مردم در مقابل این دو پرسش پاسخ منفی می دهند و در عمل نیز نشان می دهند که بر اساس این دو پاسخ رفتار می کنند، اگر اینگونه باشد کار امام علی چه ارزش فوق العاده ای پیدا می کند؟ آیا هرکس دزد نباشد انسان فوق العاده با اخلاق و شایسته ای است؟ روشن است که شیعیان در این قضیه اغراق می کنند و از ماجرای کم اهمیت نتیجه گیری های غیر عادی می کنند.

حال اینکه آیا آهن داغ گذاشتن در دست کسی که نابینا است، کار اخلاقی است؟ یا اینکه رفتاری بیمارگونه و نشان دهنده بلاهت یک شخص است بر عهده شما بماند. همچنین مقایسه ی این داستان با داستان دیگر که علی در هنگام رکوع انگشتر خود را که خراج روم را با آن می شد داد، به گدایی داده است و تناقض میان این دو داستان نیز بر عهده شما.

شاید اسلامگرایان به دلیل فساد شدید اخلاقی که گریبانگیرشان است و بی انصافیها و دزدیهای که بینشان رایج است، اینگونه اعمال را فوق العاده و تعجب بر انگیز بدانند، اما چنین رفتارهایی قطعاً باعث نمی شوند که شخصی یک الگوی اخلاقی فوق العاده برای انسانهای تمام دورانها شود.

توصیه های امام به مالک اشتر

نمی توان انصاف را کنار گذاشت و گفت این جملات که در نامه ۵۳ مجموعه نهج البلاغه آمده، بی ارزش هستند. اما دو قضیه را نیز نباید فراموش کرد. یکم اینکه کتاب نهج البلاغه تقریباً ۴۰۰ سال بعد از حیات علی نوشته شده است، کتابی که اسناد و مدارک معتبری را از راویان اعلام نمی کند و به همین دلیل ارتباط این کتاب با امام علی بسیار ضعیف است. البته این کتاب در نزد شیعیان ارزش بسیار یافته است، اما برآستی ارزش تاریخی چندانی ندارد. دومین نکته که اهمیت بیشتری از نخستین نکته دارد این است که عدالت واژه ی بسیار بزرگ و کلی است. آیا هرگز تابحال شنیده اید که شخصی مردم را تشویق به بی عدالتی بکند یا بگوید که هوادار بی عدالتی است؟ همه انسانها طرفدار عدالت هستند، منتها تعریف انسانها از عدالت متفاوت است.

هیتلر گمان می کرد از بین بردن یهودیان و همجنسگرایان و کمونیست ها و سلطه ی نژاد آریایی و افراد مو بور چشم آبی بر سایر انسانها که او آنها را شبه انسان مینامید، عادلانه است. بنابر این تشویق به عدالت کردن هیچ ارزش خاصی ندارد. عدالت از نظر امام علی برابر با به بردگی کشیدن انسانها، حمله به کشورهای مختلف، کشتن مردان و تصاحب زنانشان بوده است. امام علی تجاوز به اسرا را عین عدالت می دانسته است. از نظر او چشم در آوردن، دست و پا بریدن، آدم سوزاندن، سر بریدن و غیره برابر با عدالت بوده است. بنابر این، اینگونه نصیحت ها نیز کوچکترین ارزشی ندارند.

علی، اسلام را عادلانه می دانست و همین کافی است که او شخصی عادل نباشد و توصیه او به عدالت در اصل رعایت کردن اسلام و قوانین آن است. حال اگر اسلام عادلانه نباشد، که نیست، عدالت علی نیز زیر سوال می رود. اگر چشم در آوردن، دست بریدن، سر بریدن، آدم سوزاندن، تجاوز به سایر مردم و ملتها، سرکوب انسانهای آزادیخواه، سنگسار کردن، برده داری کردن، همخوابگی با بردگان، حمله به کاروان ها و غیره عادلانه هستند، علی را و در کنار او چنگیز خان مغول، اسکندر، هیتلر، استالین و خمینی را نیز می توان دادگر و دادگستر دانست.

زندانیان علی

اما در اتهامات سیاسی چنانکه گفته و سیره حضرت امام علی (ع) است مخالفان سیاسی حکومت صالح و منتقدان آن تا زمانی که اقدام مسلحانه نمایند، آزادند، و حبس و بازداشت و قطع ارتباط آنان با بستگان برای اثبات جرم و اقرار به آن و اعمال هرگونه فشار به ویژه به طور حبس انفرادی و طویل‌المدت جائز نیست.

این سخن را نیز از اسلامگرایان زیادی شنیده ام، گمان میکنم حشمت الله طبرزدی بوده است که از آقای خامنه ای پرسیده است: «آیا امام علی زندانی سیاسی داشته است؟». جالب است که این افراد نمیدانند در آن شرایط و زمان اساساً زندانی وجود نداشته است. زندان بعدها با تصرف ایران و تشکیل حکومت‌های بنی امیه و بنی عباس بود که بوجود آمد. دلیلش هم واضح است، نه هزینه نگه داشتن زندانی برای آنها وجود داشته، نه دلیلی برای انجام اینکار. حبس کردن بعدها وارد شریعت اسلامی شده است. ممکن است فردی را در آن دوران بعنوان اسیر برای مدتی در جایی زندانی کرده باشند، اما هرگز زندان به معنی امروزی آن، یعنی اینکه فردی را به دلیل جرمی که انجام داده است با حبس کردن مکافات کنند، در تاریخ اولیه اسلام دیده نمی‌شود. امام علی و سایر تازیان مجبور بودند به جای حبس کردن افراد، سر آنها را ببرند یا تکه ای از بدنشان را جدا کنند و کار را خلاص کنند.

سوره مائده آیه ۳۳

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ يَدَيْهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

سزای کسانی که با [دوستداران] خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.

بنابر این روشن است که این قضیه نیز نمی تواند امتیازی برای علی باشد، علی نه امکانش را داشته است که نظام فعلی زندانها را ایجاد بکند، نه چنین چیزی به ذهنش خطور می کرد. آقای طبرزدی بد نیست نگاهی به تاریخ اسلام بیاندازند و تنها بعد از این کار از نوادگان علی بخواهند که همچون جدشان عمل کنند.

قتل ابن ملجم

قتل ابن ملجم هم از دیگر داستانهایی است که شیعیان معمولا برای علی میگویند، ببینید نویسنده شیعه زیر در مورد این قتل چه گفته است:

«شیعیان همه میدانند که مولا علی (ع) هنگامی که در بستر شهادت قرار داشتند وقتی برایش شیرآوردند فرمودند: آیا برای اسیر خود (ابن ملجم ضارب آن حضرت) نیز غذا برده اند و توصیه می فرمودند که نه تنها بد رفتاری با او نشود حتی گرسنه یا تشنه هم نماند و باز فرمودند: اگر زنده بمانم خود میدانم با او چگونه رفتار کنم و اگر زنده نمانم شما اجازه دارید فقط یک ضربه همان گونه که او زده است بزنید و نکند او را مثله کنید یا شکنجه نمائید. این برخورد امام علی، یک برخورد ارزش اسلامی است یعنی ارزشی است نه حکومتی و سیاسی.»

محمد رضا سعادت، حکومت اسلامی یا ارزش اسلامی

توجه داشته باشید که بر اساس نوشته بالا، علی نمی دانسته است که خواهد مرد و یا زنده خواهد ماند. این برای شیعیان باید دلیلی باشد بر اینکه او غیب گو نبوده است و بسیاری از چیزها را نمی دانسته است، از جمله اینکه نمیدانست بر اثر این ضربه خواهد مرد یا نخواهد مرد.

باری آنروز که حضرت از خانه بیرون می رود و میخ در به لباس حضرت گیر می کند و حضرت با زبان میخی به میخ میگوید: «میخ جان مرا رها کن که می خواهم بروم شهید شوم» و میخ به حضرت میگوید: حضرت جان نرو و مرغابی ها که معلوم نیست در آن بیابان از کجا پیدایشان می شود، به حضرت می گویند: نرو ابن ملجم می گشت. حضرت با زبان مرغابی ها می گوید: شما در این کارا دخالت نکنید، ما امامها خودمان میدانیم چیکار کنیم.

ابن ملجم که متوجه نشده بود اسلام یک حرکت مافیایی است و رهبران این گروه خونخوار مافیایی بعد از مرگ پدرخوانده خود به جان یکدیگر افتاده اند و فکر میکرد واقعا اسلام برای برابری و برادری آمده است و از این رو همچون سایر خوارج دموکرات به این معتقد بود که خلیفه باید از میان تمامی مردمان چه عجم و چه عرب انتخاب شود و شایسته ترین فرد برای خلافت باشد، علی و معاویه را افرادی می دانست که می خواستند عدالت را زیر پا گذاشته و بر سر حکومت بایکدیگر جنگ قدرت کنند. او در هنگامی که به علی حمله می بُرد فریاد زد:

«حکمیت از آن خدا است نه تو ای علی!» ، زیرا معتقد بود علی نیز همچون سید علی خامنه ای مردم را اغفال کرده و خود را حاکم از طرف خدا می خواند، او بر علی شمشیر می کشد. آن شمشیر را بر سر آن امام همام میکوبد.

شیعیان معمولاً به همین قصه ها علاقه دارند و به تاریخ علاقه چندانی نشان نمی دهند.

آیا مایلید بدانید آن شخصی که قرار بود با یک ضربت کشته شود و مبادا شکنجه شود چه بلایی سرش آمد؟ از یکی از معتبر ترین کتابهای تاریخی اسلام پاسخ را بیابید:

وقتی خواستند ابن ملجم لعنت الله علیه را بکشند، عبدالله بن جعفر گفت: «بگذارید من دل خودم را خنک کنم.» و دست و پاهای او را ببرید و میخی را سرخ کرد و به چشم او کشید ابن ملجم گفت: «منزه است خدایی که انسان را آفرید تو چشمان خودت را بسائیده سرب سرمه می کنی.» پس از آن او را گرفتند و در حصیر پیچیدند و نفت مالیدند و آتش در آن زدند و بسوختند.

عمران بن حطان درباره ابن ملجم و ستایش او درباره ضربی که زد، ضمن شعری دراز چنین میگوید «چه ضربتی بود از مردی پرهیزکار که می خواست بوسیله آن رضایت خداوند را جلب کند. هروقت او را بیاد می آورم پندارم که کفه عمل او بنزد خدا از همه مردم سنگینتر است.»

مروج الذهب، علی بن حسین مسعودی، مترجم ابوالقاسم پاینده، تهران شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۸۲، پوشینه نخست

ابن سعد، تاریخ نویس دیگر نوشته است:

بعد از دفن (علی)، حسن بن علی به سوی عبدالرحمن بن ملجم رفت و او را از زندان خارج کرد تا وی را بکشد. پس مردم جمع شدند، او (حسن) بدن او را به نفت آغشته کرد و گفت که او را آتش بزنیم. عبدالله بن جعفر و حسین بن علی و محمد بن حنیفه گفتند اجازه دهید تا دل خود را از او خنک کنیم، پس عبدالله بن جعفر دست او را و پاهای او را قطع کرد. او (ابن ملجم) شکوه نکرد. سپس میخ داغ به چشان او کشید، و او شکوه نکرد. سپس گفت تو چشمان خودت را بسائیده سرب سرمه میکنی، سپس گفت اقرا باسم ربک الذی خلق، خلق الانسان من علق و تا آخر سوره را خواند، سپس چشمان او پر از اشک شد. دستور دادند زبان او را قطع کنند، پس او شکوه کرد (ضجه زد)، پس به او گفتند ای دشمن خدا وقتی دست و پایت را می بریدیم ضجه نزدی،

اکنون چه شده است که وقتی می‌خواهیم زبانت را ببریم ضجه می‌زنی؟ گفت من ضجه می‌زنم زیرا من از این دنیا متنفرم، پس زبان او را بریدند و او را درون نمدی پیچیده و سوزاندند.

الطبقات کبری، ابن سعد، المپوشینه الثالث، ذکر عبد الرحمن بن ملجم المرادی.

شیخ عباس قمی نوشته است:

پس آن حضرت موافق وصیت امیر المومنین (ع) ابن ملجم ملعون را بیک ضربت بجهنم فرستاد، و به روایت دیگر حکم کرد که او را گردن زدند. و ام الهیثم دختر أسود نَحَعی خواستار شد تا جسدش را به او سپردند. پس آتشی بر افروخت و آن جسد پلید را در آتش بسوخت.... و ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که استخوانهای پلید ابن ملجم را در گودالی انداخته بودند و پیوسته مردم کوفه از آن مگاک بانک ناله و فریاد می‌شنیدند و حکایت اخبار آنراهب از عذاب ابن ملجم دردار دنیا بقی کردن مرغی بدن او را در چهار مرتبه و پس او را پاره پاره نمودن و بلعیدن و پیوسته اینکار را با او نمودند و بر روی سنگی در میان دریا مشهور و در کتب معتبره مسطور است.

منتهی الآمال پوشینه نخست برگ ۲۲۴

تا به حال شنیده بودید آخوندها و بچه آخوندها اینجای قصه را هم برای کسی تعریف کنند؟ در هیچ کتابی از کتب تاریخ اسلام نمی‌توان یافت که علی گفته باشد به قاتلش شیر بدهند و یا او را تنها یک ضربه بزنند. این داستانها به نظر می‌رسد به دست توانمند روحانیت شیعه ساخته شده باشند.

جورج جرداق و امام علی

جورج جرداق مسیحی، کتابی ۶ جلدی با نام «علی، صدای عدالت انسانی» نوشته است و همین قضیه سبب شده که شیعیان بسیاری کتاب او را پیراهن عثمان کنند و می گویند تمام متفکرین بزرگ جهان به علی و عدالت او معتقد هستند.

«هر جا که بدنبال عدالت بگردید، نام علی را در آنجا خواهید یافت و در هر جا که در جستجوی انسانیت برآیید نظیری برای آن حضرت نخواهید یافت. او والاترین الگو و عالیترین مثال است و هیچ کسی نمی تواند در انسانیت، عدالت، سخاوت، آزادمنشی، بخشش و شجاعت نظیر او باشد و به پایه علم، ادب، بلاغت، سعه صدر و عطاوت او برسد. آری آنان کجا و ابوالحسن کجا؟ که: میان ماه من تا ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است.

امام علی علیه السلام تجسم حقیقی همه فضایل انسانی است، نام او مترادف با هر فضیلت و نیکی است و چاره ای جز این نیست که او را همانند آن معانی متعالی که در او تجلی یافته بشمار آورید. بشریت تاکنون نظیری برای او نیافته است و اگر چشم بینا بیابد خواهد فهمید که با از دست دادن علی، دچار چه زیان بزرگی شده و در چه خسارت بزرگی همچنان بسر می برد.

از آنجا که امام «ع» جلوه ارزش ها و مشعل تمدن است، همه بزرگان در برابرش زانو می زنند و تنها کاری که می توانند بکنند این است که سر به زیر افکنند و در تعظیم و بزرگداشت او کمر خم کنند.

این بزرگان با هر عقیده و فرهنگ و ایدئولوژی، وقتی به فرزند ابیطالب می رسند، خود را ناچیز می یابند و گریزی جز بزرگداشت و تعظیم او نمی بینند و عشق به آن شخصیت بلندمرتبه و سترگ، وجودشان را فرامی گیرد و کیست که عاشق همچو اوئی نشود و ادعان نکند که او شخصیتی بی بدیل است.

از اینجاست که دانشمندان، ادیبان، اندیشمندان، سیاستمداران، روشنفکران، دانشگاهیان و تمامی جویندگان حقیقت و همه دوستداران نیکی و فضیلت در ادیان و مذاهب و گرایشات فلسفی و فکری گوناگون، به دیده تجلیل و اعجاب به این شخصیت سترگ می نگرند، که جهان را به شگفتی واداشته و با عدالت و با انسانیتش بر جهان سایه افکنده است. یکی از این بزرگان، اندیشمند و ادیب مسیحی معروف «جورج جرداق» است که انگیزه (کشف دوباره علی) او را واداشت که شش جلد بزرگ در معرفی شخصیت یگانه آن حضرت به نگارش درآورد و

این محصول علمی گسترده را تحت عنوان «علی، صدای عدالت انسانی» به جهانیان تقدیم کند؛ کتابی که شهرت آن تمام آفاق را فراگرفته و بازتاب کم نظیری در جهان امروز داشته است. «

نام «منصف» همیشه در ادامه نام جرداق در آثار و نوشتارهای شیعیان دیده می‌شود، کلمه منصف از نظر شیعیان به تاریخ نویس یا اندیشمندی گفته می‌شود که همانند شیعیان در مورد علی فکر می‌کنند. جالب اینجاست که نویسندگان سطور بالا معتقد است همه اندیشمندان باید هوادار علی باشند. نتیجه منطقی این است که هرکس مثل او راجع به علی فکر نمی‌کند اندیشمند نیست. مثلاً دانتی که در کمدی الهی علی و محمد را در جهنم به تصویر کشیده است را باید از لیست بزرگان خارج کرد.

اما پرسش این است که آیا جرداق می‌تواند نشان دهد که علی رکورد دار آدمکشی نیست؟ چندین زن نداشته است، برده دار نبوده است، مردم را سرکوب نکرده است، با دست خود آدمها را نسوزانده است، سر نبریده است، به دو نیمه تقسیم نکرده است و غیره؟ آیا انصاف او همانند انصاف نویسندگان شیعه است که چشم بر تمام این وقایع می‌بندند و علی را بخاطر داستانهایی که در همین نوشتار مطرح شدند عادل می‌خوانند؟

روشن است که مسیحی بودن جرداق نمی‌تواند اثبات کند که هرچه او گفته است و بافته است، راست و درست هستند. این همه شیعیان یاهو برای علی بافته اند، یک مسیحی نیز به جمع آنها بپیوندد اتفاق خاصی نمی‌افتد. به نظر می‌رسد شیعیان در نقل قول از جرداق دچار سفسطه توسل به مرجعیت می‌شوند، جرداق انسانی هم‌دوره‌ی ما است و سخنان او در مورد علی ذره‌ای ارزش ندارند مگر اینکه مستند به تاریخ نویسانی که در دورانی نزدیک به علی بوده اند، باشد. البته گویا «عشق» جرداق به علی نیز به حدی نیست که او مسیحیت و تثلیث را که از نظر علی کفر بوده است کنار بگذارد و مسلمان شود. ای کاش جرداق در زمان علی وجود می‌داشت تا علی نیز در مقابل او سر چند انسان را ببرد! شخصاً مایل بودم ببینم آیا بازهم علی را بنیانگذار حقوق بشر می‌دانست یا نه و چنین مزخرفاتی را می‌نوشت یا نه؟

هیچ یک از ماجراهایی که در بالا آمد نمی‌توانند نشان دهند که علی جایگاه ویژه و بالایی در اخلاقمداری و انسانیت دارد، آنگونه که شخصیت تاریخی علی در کتب تاریخی ثبت شده است، او نه تنها شخصیتی والا نداشته است بلکه انسانی ددمنش و فرومایه بوده است و اگر میان روایات روی منبری‌ها و مادر بزرگها و کتب تاریخی و قدیمی قرار باشد یکی را ملاک شناخت علی قرار دهیم، مسلماً باید کتب تاریخی را انتخاب کنیم و این انتخاب

سبب می‌شود که میان شخصیت تخیلی و تاریخی علی فاصله بسیار بیافتد. جامعه ای که الگوهای اخلاقی اش انسانهایی دون و ددمنش همچون علی باشند هرگز نمی‌توانند جوامع موفق و پیشرفته ای باشند.

زنان از دیدگاه علی

همه چیز زن بد است و بدتر چیزی که در اوست این است که مرد را چاره ای نیست از بودن با او .

نامه ی ۲۳۰ نهج البلاغه

لیست زنان عقدی امام علی:

- ۱ - فاطمه زهرا
- ۲ - خوله بنت ایاس حنیفه
- ۳ - لیلی بنت مسعود نهشلیه
- ۴ - اسماء بنت عمیس
- ۵ - فاطمه بنت حزام مکنه به ام البنین
- ۶ - ام سعید بنت عروه بن مسعود ثقفی
- ۷ - امامه بنت ابو العاص بن ربیع

از او ۳۴ فرزند بجا ماند.

فرزندان دختر امام علی : ۱۶ نفر

فرزندان پسر امام علی : ۱۸ نفر

خطبه ۸۰ نهج البلاغه

معاشر الناس ان النساء نواقص الايمان نواقص الحظوظ نواقص العقول...

ای مردم، زنها از ایمان و ارث و خرد کم بهره هستند. اما نقصان ایمان آنها به جهت نماز نخواندن و روزه نگرفتن است در روزهای حیض و جهت نقصان خردشان آن است که در اسلام گواهی دو زن به جای گواهی یک مرد است و از جهت نقصان نصیب و بهره هم، ارث آنها نصف ارث مردان می باشد. پس از زنهاى بد پرهیز کنید و از خوبانشان بر حذر باشید و در گفتار و کردار پسندیده از آنها پیروی نکنید تا در گفتار و کردار ناشایسته طمع نکنند.

خطبه ۱۵۵ نهج البلاغه (این خطبه بعد از جنگ جمل خطاب به عایشه خوانده شده است:

و اما فلا نه فادرکها رای النساء و ضغن غلافی صدرها...

اما بر فلان زن (عایشه) اندیشه زنان غلبه یافت و کینه در سینه او جوشیدن گرفت، همچون دیگ آهنگران که در آن فلز گدازند و اگر او را فرا می خواندند تا آنچه با من کرد با دیگری کند، نهی می نمود و بعد از این هم حرمت و بزرگی پیش از این برای او باقی است و حساب و بازرسی با خداوند است.

نامه ۱۴ نهج البلاغه

ولا تهیجوا النساء با ذی و...

و زنان را با آزار رساندن به آنها بر می انگیزید، هر چند دشنام به شرافت و بزرگواری شما داده، به سرداران و بزرگانان نا سزا گویند، زیرا نیروها، جانها و خردهای ایشان ضعیف و سست است حتی در زمانی که زنان مشرک بودند ما را گفته بودند که از آنها دست باز داریم در زمان جاهلیت اگر مردی زنی را با سنگ یا چماق میزد، بر اثر آن، او را و بعد از او فرزندان او را سرزنش می نمودند.

نامه ۳۱ نهج البلاغه

وایاک و مشاوره النساء فان رایهن الی افن و عزمهن الی و هن و..

از رای زدن با زنان بپرهیز، زیرا ایشان را رای سست و عزمی نا توان است با پرده نشینی، نگاه آلوده شان را راه ببند که سخت گیری در پرده نشینی آنان، ماندگاریشان را افزون کند خارج شدن زنان از خانه بدتر نیست از اینکه کسی را که به او اطمینان نداری به خانه در آوری (یعنی هر دو اینها به یک اندازه میتواند خطرناک باشد). اگر توانی کاری کنی که جز تو را نشناسند، چنان کن. کاری که بدور از توان اوست بدو مسپار زیرا زن چون گل ظریف است نه پهلوان خشن. گرامی داشتن او را از حدمگذران و او را به طمع میانداز چندان که دیگری را شفاعت کند. زنهار از رشک بردن و غیرت نمودن نابجا، زیرا سبب می شود که زن درستکار به نادرستی افتد و زن به عفت آراسته را به تردید کشاند.

حکمت ۵۸ زن چون کزدم است که شیرین است گزیدن او.

حکمت ۱۱۹ غیرت زن کفر است و غیرت مرد ایمان است.

حکمت ۱۳۱ جهاد زن خوشرفتاری با شوهر و اطاعت از اوست.

حکمت ۲۲۷ بهترین خوهای زنان بدترین خوهای مردان است که تکبر و ترس و بخل باشد پس هر گاه زن متکبره باشد، سر فرود نمی آورد و هر گاه بخیل و زفت باشد مال خود و شوهرش را نگاه می دارد و هر گاه ترسو باشد از آنچه به او رو آورد می ترسد و دوری می گزیند.

حکمت ۲۳۰ همه چیز زن بد است و بدتر چیزی که در اوست این است که مرد را چاره ای نیست از بودن با او.

(ذکر حکمتها از منبع ترجمه نهج البلاغه فیض الاسلام می باشد.)

در تمام خطبه ها و نامه ها کلمه عام النساء به کار برده شده و این نشان می دهد که عموم زنان مورد نظر علی ابن ابیطالب بوده اند. پس این توجیه که در واقع روی صحبت وی با گروه خاصی از زنان بوده است، به هیچ وجه قابل قبول نیست، چرا که اگر چنین بود، علی می بایست با بکار بردن عباراتی مناسب این ابهام را از بین می برد. همچنانکه آنجا که در مورد مردان صحبت می کند و از آنان گله می کند، هیچگاه همه مردان را مورد خطاب قرار نداده است. به عنوان نمونه علی در قسمتی از خطبه ۲۷ چنین می گوید: « ای کسانی که به مردان می مانید ولی مرد نیستید! ای کودک صفتان بی خرد و ای عروسان حجله نشین! چقدر دوست داشتم که هرگز

شما را نمی‌دیدم و نمیشناختم همان شناسایی که سر انجام مرا اینچنین ملول و ناراحت ساخت خدا شما را بکشد که این قدر خون به دل من کردید و سینه مرا مملو از خشم ساختید و کاسه های غم و اندوه جرعه جرعه به من نوشاندید و با سر پیچی کردن و یاری نکردن، نقشه های مرا تباه کردید.»

این خطبه به هنگامی ایراد شد که خبر رسید سپاه معاویه بر انبار تاخته و هیچکس در مقابل قوای او پایداری نکرده است و به خوبی نشان می‌دهد که روی صحبت علی با تمام مردان و در همه زمانها نیست، بلکه مردانی مورد خطاب واقع شده اند که در حال حاضر خون به دل او کرده اند و با نافرمانی از او نقشه هایش را تباه ساخته اند این توجیه در مورد خطبه ۸۰ نهج البلاغه بیشتر به کار می‌رود، چنانچه گفته می‌شود مقصود اصلی عایشه است که با توجه به محتوای خطبه ۸۰ این نظر شدیداً رد می‌شود. همه زنان مطابق قوانین اسلامی ارثی نصف مردان دارند نه فقط عایشه. معادل بودن شهادت یک مرد با دو زن در مورد همه زنان صادق است. گذشته از این تمام زنان چه مسلمان و چه غیر مسلمان چند روزی از ماه را عادت ماهانه هستند. از طرفی علی آنجا که در مورد عایشه صحبت می‌کند، از لفظ عام النساء استفاده نمی‌کند و دقیقاً او را مورد خطاب قرار می‌دهد خطبه ۱۳ و ۱۵۵ نهج البلاغه این امر را به خوبی نمایان می‌سازد.

خطبه ۱۳ کنتم جندالمرثه و اتباع البهیمه ...

ای مردم شما سپاه زنی و پیرو حیوان زبان بسته ای بودید به صدای شتر برانگیخته می‌شدید و هنگامیکه پی کرده شد همگی گریختید.

نیاز به بحث بیشتر نیست و از آنچه از علی ذکر شد بخوبی نمایان است که روی صحبت او تمام زنان بوده اند. اما یکی از نکاتی که در خطبه ۸۰ شایان ذکر است؛ استدلال علی درباره نقصان خرد و اندیشه زنان است. در اینجا علی معلول را جای علت می‌گذارد و در واقع دلیل کمی بهره زنان از عقل را در این می‌داند که شهادت دو تن از آنها، معادل شهادت یک مرد است، در حالیکه در واقع شرع اسلام چون زن را ضعیف و ناقص عقل تر از مردان میدانند، شهادت دو تن از زنان را معادل یک مرد قرار میدهد. از سویی دیگر علی علت کمی ایمان زنان را در این میدانند که آنها مدتی از ماه را نمی‌توانند نماز بخوانند و روزه بگیرند، یعنی تنها کمیت را عامل بالا رفتن کیفیت دانسته، گویی که هر کس بیشتر نماز بخواند و ساعات بیشتری به عبادت اختصاص دهد، همین کافی ست تا ایمان او قوی و محکم گردد. هر چند که در هر صورت زنان در این باره هیچ دخالتی نداشته اند و تنها در برابر قانون طبیعت سر تعظیم فرود آوردند.

پس از زنان بد باید پرهیز کرد و از خوبان آنها بر حذر بود و حتی در معروف هم از آنها اطاعت نکرد چون آنها تمام سال را نمی توانند روزه نگاه دارند و نماز بخوانند. پس ایمان آنها ناقص و عقل آنها نیز دچار نقص است و دلیل سوم هم آن است که بهره آنان کم است چون ارثی نصف مردان دارند. در اینجا علی باز هم معلول را جای علت می گذارد، چرا که شرع اسلام چون زن را در مرتبه پایین تری از مرد میداند، ارث او را نصف ارث مرد قرار داده است هر چند که به هر حال این جمله قابل هضم نیست که چون ارث زنان نصف ارث مردان است پس باید از خوبان آنها بر حذر بود و در امور هم از آنان اطاعت نکرد.

علی در خطبه ۱۵۵ علت کار عایشه را غلبه یافتن اندیشه زنان بر او می داند. که با توجه به متن خطبه ۸۰ و نیز نامه ۳۱ یا ۱۴ می توان حرف او را اینگونه تعبیر کرد که عایشه به علت غلبه یافتن اندیشه زنان بر او، اقدام به این کار کرد و از آنجا که رای و اندیشه زنان سست و ضعیف است، چنین نتیجه ای حاصل شد.

اما نامه ۳۱ علی جایگاه و سیمای زن نزد او را به خوبی نمایان می سازد. علی ضمن تکرار صحبت‌های قبلی خود مبنی بر ناتوانی و ضعف خرد زنان، این بار حکم پرده نشینی در مورد زنان را صادر می نماید.

وَ اكْفُفْ عَلِيَهُنَّ مِنْ اَبْصَارِ هِنَّ بِحِجَابِكِ اَيَّاهُنَّ، فَاِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ اَبْقَى عَلِيَهُنَّ، وَ لَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِاَشَدَّ مِنْ اِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوثِقُ بِهِ عَلِيَهُنَّ، وَ اِنْ اسْتَطَعْتَ اَلَا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَاَفْعَلْ؛

در پرده ی حجاب نگاهشان دار، تا نامحرمان را ننگرند، زیرا که سخت گیری در پوشش، عامل سلامت و استواری آنان است. بیرون رفتن زنان بدتر از آن نیست که افراد غیر صالح را در میانشان آوری، و اگر بتوانی بگونه ای زندگی کنی که غیر تو را نشناسند چنین کن.

حجاب در واقع بیشتر به معنای پرده و حایل میان دو چیز است، نه پوشش. کلمه مناسب برای مفهوم پوشش در زبان عربی، کلمه ستر است. بنابراین تعبیر حجاب به پوشش که امروزه به کار می رود، تعبیر درستی نیست. همچنانکه علی در دستوری که به مالک اشتر در نامه ۵۳ نهج البلاغه می نویسد، میگوید:

فلا تطولن احتجاجك عن رعيتك ...

یعنی در میان مردم باش، کمتر خود را در اندرون خانه از مردم پنهان کن، حاجب و دربان تو را از مردم جدا نکند.

که مسلماً منظور علی از بکار بردن «احتجابک» این نبوده که مالک اشتر باید روسری و یا روبنده خود را کنار بگذارد و بدون آنها در میان مردم آمد و شد کند. پس حجابی که علی در متن نامه ۳۱ بکار برده به معنای پوشش نیست و معنای پرده نشینی را میدهد. از دید علی این پرده نشینی برای بقای زنان بهتر است. تا آنجا که حتی اگر توانی کاری کن که جز تو را نشناسند(!؟) همچنین از دید علی بیرون رفتن زن و آوردن شخصی غیر قابل اعتماد به خانه، هر دو به یک اندازه می تواند بد و خطرناک باشد. پس چه بهتر که آنها تا حد امکان از خانه بیرون نروند و چه خوبتر اگر شرایطی فراهم شود که زن غیر از شوهر خود را نشناسد (!؟)

حکمت‌های ذکر شده به خوبی جایگاه زن نزد علی را نمایان می سازند و نیازی به شرح و توضیح بیشتر نیست. اما ذکر شماری چند از نظرات و تفسیرهایی که علما و بزرگان اسلامی در رابطه با زن عنوان نموده اند، خالی از لطف نیست.

همه چیز زن بد است و بدتر چیزی که در اوست این است که مرد را چاره ای نیست جز بودن با او.

از دیدگاه ابن میثم بحرانی

مقصود از اینکه احوال زن تماماً بر مرد شر است، یا از جهت نفقه ای است که بر مرد دارد، که این ظاهر است و یا از جهت لذت بردن از اوست که این خود عاملی باز دارنده از اطاعت الهی است، که مرد را از خدا دور می کند و اینکه مرد را چاره ای نیست از همراه بودن با زن ضرورت و احتیاجی است که در طبیعت وجود دینوی نسبت به او هست و به خاطر این مسأله است که مرد زن را تحمل می کند. البته وجود شر در درون زن، عقلی است که قوی تر از معلول می باشد.

(شرح نهج البلاغه ابن میثم ج ۵)

از دیدگاه علامه خوئی

مردان ناگزیر از رویارویی و بر خورد با شئون مادی و دنیوی می باشند که زندگی آنان از جهات مختلف با آن شئون ارتباط دارد. مانند مواجه شدن با مال، زن، کارگران، همسایگان، نزدیکان، فرزندان و غیره که در این برخوردها آنان با سختیها و آسانیها، خوبیها و بدیها و روبرو می شوند که این امور، به خوبی یا بدی مرد در زندگی بر می گردد مشکل ترین این برخوردها، برخورد با زن در شئون مختلف زندگی است و علی (ع) با

سخنان خود این آگاهی را داد که این رویارویی از تمام جهات برای مرد شر است زیرا زن اگر آشوبگر باشد عقل مرد را سلب می کند و اگر بد کار باشد دل مرد را ترسو می کند، اگر همسر مرد باشد، مرد مکلف به پرداخت نفقه اش می باشد و اگر زن بیگانه باشد مرد را به فساد و گمراهی سوق می دهد و اگر دشمن مرد باشد با بهتان و دورغ بر او پیروز می شود با تمام این اوصاف مرد ناچار از بودن با زن است و رهایی وی از دست زن امکان پذیر نیست. (منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، علامه خوئی، ج ۲۱)

از دیدگاه ابن میثم بحرانی

زن چون کژدم است که شیرین است گزیدن او.

گزیدن برای عقرب است و چون شأن زن، نیز اذیت می باشد، لفظ عقرب برای او استعاره شده است، منتها در زن گزیدنش همراه با لذت است، مانند زخمی که خاراندن آن اگر چه ناراحتی به دنبال دارد، اما در لحظه خارش، این خاراندن همراه با لذت است (شرح ابن میثم بحرانی، ج ۵)

نظر ابن میثم بحرانی پیرامون وصیت ۳۱

علی (ع) به امام حسن (ع) در مورد زنان، به اموری وصیت نمود از جمله اینکه:

۱- از مشورت کردن با زنان بپرهیز، زیرا که آنان از نظر عقلانی دارای نقصان هستند و فکر آنان در معرض خطاست و هر کسی که اینچنین باشد، سزاوار نیست که مورد مشورت قرار گیرد.

۲ دیدگان زنان را به واسطه حجاب بپوشانید که این فصیح ترین کنایات از حجاب است.

۳- جایز نیست شخصی را که اطمینان به او نمی باشد (خواه زن خواه مرد) وارد خانه اش نماید

۴- در بعضی مواقع، فساد آوردن بعضی از مردم به خانه، بیش از بیرون شدن زنان از خانه است و بهتر این است که زن در حالتی باشد که غیر از شوهر را نشناسد.

۵- زنان براموری که خارج از توانایی آنها باشد (اعم از خوردنیها و پوشیدنیها و غیره) نباید مسلط شوند.

اما اینکه زن چون گیاهی خوشبو (ریحانه) است نه کار فرما، غرض آن است که زن محلی برای لذت و بهره جویی است و شاید هم اختصاص دادن لفظ ریحانه برای زن، از جهت استعاره باشد، زیرا زنان عرب عطر را بسیار استعمال می کردند. اما اینکه زن نمی تواند کار فرما باشد، برای این است که او برای حکمرانی خلق نشده، بلکه باید بر او حکومت کرد.

۶- در گرامی داشتن او از آنچه که مربوط به اوست تجاوز مکن.

۷- زن را به طمع شفاعت برای دیگران نینداز، زیرا از توانایی او خارج است و این امر ناشی از نقصان غریزه و ناتوانی اندیشه اوست.

۸- در مورد زنان پاکدامن غیرت به کار نبرد، زیرا که این امر سبب فساد برای وی میشود، یعنی او را به کاری ناشایست وادار می کند و قبح و زشتی عمل را از او سلب میگرداند (شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵)

شرح وصیت ۳۱ از دیدگاه علامه خوئی

امام در رفتار با زنان، به امور زیر وصیت نموده است:

- ۱- ترک مشورت با زنان به جهت ناتوانی اندیشه و اراده و تصمیم آنها در امور.
- ۲- دیدگان زنان را از بیگانگان و زیبایی دنیا بوسیله حجاب باز دارد زیرا برای آنها پاینده تر است و سبب وفاداری به همسر می شود.
- ۳- مردان غریبه را اگر اهل فساد و فتنه هستند به خانه ات راه مده.
- ۴- تدبیر امور منزل، مانند نیازهای سخت و اموری را که از توانایی زنان خارج است، بر عهده ایشان مگذار، زیرا موجب رنج آنها می شود و زیبایی و ارزش آنها را از بین می برد.
- ۵- او را به شفاعت در مورد دیگری وادار مکن، زیرا سبب توجه دیگران به سوی ایشان می گردد و منجر به فسادشان می شود.

۶- از اظهار غیرت و بدگمانی در جائیکه نباید غیرت بکار رود بپرهیزد، مقصود این است که از سوءظن نسبت به زنان دوری نماید و مهر آنان بر دل گیرد، زیرا بدگمانی موجب فساد آنها می شود (منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، علامه خوئی، ج ۲۰)

شرح نامه ۱۴ از دیدگاه ابن میثم بحرانی

مقصود از (لا تهيجوا النساء) این است که با اذیت و آزار نسبت به زنان موجب شرارت آنها نشوید، اگر چه آنها دشنام دادن نسبت به شرافت و بزرگی شما را به بالا ترین حد برسانند و این مسأله عدم آزار و اذیت زنها، ناشی از ضعف القوا بودن آنان است و منظور از ضعف آنها این است که آنان قادر به مقاومت در مقابل مردان نیستند و در این مورد سلاح ضعیفی دارند، بدین معنا که برای دفع اذیت و آزار، متوسل به دشنام دادن می شوند منظور از بکار بردن نواقص العقول، در مورد زنان این است که زنان، قوه ای برای تعقل این مسأله ندارند که عدم فایده دشنام را بفهمند و این عدم توانایی بر تعقل از رذائل اخلاقی است که مستلزم زیاد شدن شر و بدی است و باعث بر انگیختن حالات درونی می شود، که فرد می خواهد آن را آرامش بخشد و قول حضرت علی (ع) که می فرماید (ان کنا لنؤمر بالكف عنهن وانهن لمشرکات) (ما در زمان رسول مأمور شدیم که از ایشان دست بر داریم حال آنکه مشرکه بودند) در صورت اظهار اسلام، اولی به این است که نباید موجب اذیت و آزار آنها شوند و قول حضرت که می فرماید ان کان الرجل الی آخره اگر کسی زنش را با سنگ یا چماق می زد (در زمان جاهلیت) بر اثر آن زدن، آن مرد و بعد از آن مرد فرزندانش را سرزنش می نمودند، این مسأله هشدار است برای اینکه اذیت و آزار زنان، به دنبال خود مفسده ای دارد که این مفسده همان ننگی است که با مرد آزار دهنده در حالت حیات و بعد از وفاتش نیز، همراه است یعنی وی پیوسته مورد سرزنش قرار می گیرد. (شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، ج ۴)

حکمت ۲۲۶ و نظر ابن ابی الحدید:

در حکمت افلاطون آمده است از استوار ترین دلایل علاقه مرد به همسرش و همبستگی میان آن دو، این است که صدای زن، ذاتا پایین تر از صدای مرد، قوه تشخیص و تمییز او کمتر از قوه تشخیص مرد و قلبش نازک تر و رقیق تر از قلب مرد می باشد، پس هر گاه یکی از صفات زن نسبت به مرد فزونی یابد، به همان میزان از مرد دور می شود (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷)

حکمت ۲۲۶ از دیدگاه علامه خوئی

از مهمترین صفات پسندیده و واجب زن، پاکدامنی و امانت اوست، زیرا زن در معرض شهوت مردان بیگانه، و شعله ور شدن عشق و احساس از هر جهتی است زن مالک خانه و حافظ اموال شوهر است و از سوی دیگر در نزد مردم به ضعف و عدم توانایی شهرت دارد، پس ناگزیر باید زن را نسبت به مال و نفس آگاهی داد از بهترین صفات زن تکبر است، بگونه ای که این کبر و غرور، مانع از نظر مردان بیگانه، یا طمع آنها نسبت به زنها شود، این کبر و غرور از صفات مذموم و ناپسند برای مرد است و در مورد زن از صفات مورد ستایش به شمار می رود همچنین بخل در زن که خودداری از بخشش اموالی می باشد که در دست اوست، از صفات پسندیده است زیرا این عمل از طمع بیگانگان و سارقین به اموال وی جلوگیری می کند همچنین صفت ترس در زن که به معنای ترس از رفتن به مکانهای خلوت و سفر در تاریکی شب و سفر در صحرا می باشد، موجب مقید شدن زن میگردد. این صفات (ترس-بخل-تکبر) با احساس در ارتباط است و احساس در زن قوی تر از مرد است.

(منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه ، علامه خوئی، ج ۲۱)

غیرت زن کفر است و غیرت مرد ایمان است.

نظر ابن میثم بحرانی:

غیرت مرد، مستلزم بر آن چیزی است که خداوند بر آن خشم دارد چون خداوند دو مرد را بر یک زن دشمن دارد و خشم بر آنچه که خداوند بر آن خشم می گیرد، موافق رضای خدا و مؤید نهی خداوند است و این ایمان می باشد اما غیرت زن در تحریم آنچه خداوند حلال کرده است، یعنی اشتراک دو زن یا بیشتر برای یک مرد و مقابله کردن بر این مسأله رد و انکار و تحریم آنچه که خداوند حلال کرده است، می باشد و این مستلزم کفر است. (شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵)

جهاد زن خوشرفتاری با شوهر و اطاعت از اوست.

نظر علامه طباطبایی:

اسلام محرومیت های زنان را مانند محرومیت جهاد در راه خدا بدون عوض و جبران به مثل نگذاشته، بلکه کمبود آن را به معادل آن در فضیلت و مزیت تدارک نموده، مثلاً نیکو داشتن شوهر را معادل جهاد قرار داده، این کارها و این گونه مزایا چه بسا برای ما که بازار فاسد زندگانی ما را احاطه کرده، ارزشی نداشته باشد، ولی در نظر اسلام

که هر چیزی را به بهای حقیقی آن می‌سنجد و فضایی را که مرضی خداست، می‌جوید، خداوند تعالی نیز هر چه را به ارزش آن مقدار فرمود و راه مخصوص هر کس را جلوی پای وی نهاده و آن را مستلزم به آن راه ساخته و قیمت هر کس معادل خدمات انسانی وی و به وزن اعمال او قرار داده، پس در اسلام شهادت مرد در میدان نبرد و گذشت از خون رنگین بر نیکو شوهر داری زن برتری ندارد و حاکم که چرخ زندگی اجتماع را می‌چرخاند یا قاضی که بر مسند قضاوت تکیه می‌زند بر زنی که خانه دار است مایه افتخاری ندارد با اینکه اینها مناسبتی هستند که اگر عمل به حق کرده و بر حق رفته باشند، جز تحمل بار گران مسئولیت حکومت و قضاوت و در معرض علاج و مخاطراتی برای دفاع از حقوق ضعفا واقع شدن، فایده‌ای ندارد، پس اینان چه افتخاری بر کسانی دارند که دین آنها را از ورود به این کارها منع کرده و بر ایشان راه دیگری پیش رو نهاده است این افتخارات را احتیاجات مختلف اجتماعات و برگزیدگی افرادی از خود برای هر کاری، زنده و استوار می‌دارد. چرا که در اختلاف شئون اجتماعی و انسانی بر حسب اختلاف محیط‌های اجتماع، جای انکار نیست.

(تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۵۱۷)

و در پایان نظر ابن میثم پیرامون حکمت مذکور

جهاد زن نیکو شوهر داری کردن است و این از اسرار شوهر داری می‌باشد طاعت شوهر در طاعت خداست و در این مسأله نفس اماره‌ی زن شکسته می‌شود و نفس زن در صراط الهی، منقاد می‌شود.

شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵

داستان رد شمس

داستان «رد شمس» یا «بازگشت خورشید» را علاوه بر علمای شیعه، بیش از بیست نفر از بزرگان اهل سنت با اختلاف مختصری از اَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَیْسٍ ، ابو رافع، اُمّ سَلْمَه، جابر، ابو سعید الخُدْری، ابو هُرَیْرَه و از دیگر صحابه نقل کرده اند. «رد شمس» از حوادث سال هفتم هجرت است که وقوع آن را در فتح خیبر و هنگام تقسیم غنایم ذکر کرده اند. از اسماء بنت عمیس روایت شده است که روزی هنگام عصر رسول خدا (ص) سرش را در دامن علی (ع) نهاد و حالت وحی بر آن حضرت عارض شد و طول کشید تا غروب شد و علی (ع) نماز عصر نخوانده بود، اما به احترام پیغمبر نتوانست از جا برخیزد و چون پیغمبر برخاست به علی (ع) فرمود: آیا نماز عصر خوانده ای؟ عرض کرد: نه. پیغمبر دعا کرده گفت: «پروردگارا علی (بنده تو) در راه اطاعت تو و فرمانبرداری رسول تو بوده پس خورشید را برای او بازگردان.» اسماء گوید: در این وقت خورشید را دیدم که بازگشت و دیوارها را دوباره آفتاب گرفت تا علی (ع) وضو گرفت و نمازش را خواند، آنگاه غروب کرد. وقوع این حادثه اگر چه از دایره نظام طبیعت خارج است، اما فضیلت علی (ع) نزد خداوند بر همگان اثبات شده است. رخداد چنین پدیده ای برای فردی که خداوند به جهت بزرگداشت و بالا بردن مقام و اظهار کرامت او محل تولد او را خانه خویش قرار داده؛ آیتی است بر همگان.

علاقه ی ایرانیان به علی

چرا و به چه دلیل ایرانیان این چنین به علی دلبستگی پیدا کردند؟ علی در دوران خلافت عمر و عثمان چه کمکی به ایرانیان شکست خورده کرد؟ علی در دوران خلافت خودش که در جایگاه قدرت بود، چه کمکی به ایرانیان کرد؟ هیچ و هیچ. در هیچ کجای تاریخ موردی پیدا نمی‌شود که علی از اعمال وحشیانه اعراب در ایران جلوگیری کرده باشد و یا در مورد دستورات بی رحمانه‌ی عمر و عثمان در قتل عام و رفتار وحشیانه با اسیران، به کمک ایرانیان شتافته باشد. بلکه برعکس، همیشه در مشورتهای خویش با عمر و عثمان با آنها همراهی کرده تا بهتر و راحتتر بر ایرانیان چیره شوند. و این منطقی تر به نظر میرسد که یک عرب با خلیفه خود، خلیفه ای که با او بیعت کرده است، همراهی و همفکری کند، تا جانبدار قومی بیگانه باشد، آنهم قوم عجم!! پس علی دلیلی برای کمک به ایرانیان و در دلش مهری برای ایرانیان نداشته، همانطوری که عمر و عثمان نداشته اند. آیا بدیهی نیست که وقتی جنگی بین دو قوم جریان دارد، هر که به فکر قوم خویش باشد و نه قوم بیگانه؟

یکی از بهانه هایی که تازی پرستان نادان برای بیگناهی علی می آورند این است که حمله تازیان به ایران در زمان عمر صورت گرفته، پس علی بیگناه است.

براساس اسناد تاریخی، علی در کنار و همپای دیگر خلفای تازی، عمر و عثمان، در تمام رایزنی ها شرکت داشته و به عنوان یکی از مردان جنگجویی، یکی از مشاوران مهم عمر و عثمان بشمار میرفته. در نهج البلاغه چنین آمده:

نهج البلاغه خطبه ۱۴۶:

« از سخنان آنحضرت علیه السلام است به عمر بن خطاب هنگامی که برای رفتن خود به جنگ با اهل ایران با آن بزرگوار مشورت نمود.

عمر گفت یا علی پس دستور چیست؟ فرمود رای اینست که تو در مدینه مانده مرد دلیری را امیر لشگر اسلام نموده بجنگ ایرانیها بفرستی و اگر هم مغلوب شده شکست بخورند تو در جای خود مانده دوباره لشگر آماده میسازی و برای سرداری لشگر اسلام نعمان ابن مقرن لیاقت دارد، عمر این رای را اختیار نموده نامه ای به نعمان که در بصره بود نوشت و او را مامور نمود که به سپهسالاری لشگر اسلام به جنگ ایرانیها برود....

پس رای خود را برای نرفتن عمر بکارزار از روی برهان چنین بیان فرمود:

مکان زمامدار دین و حکمران مملکت مانند رشته مهره است که آنرا گرد آورده بهم پیوند می نماید، پس اگر رشته بگسلد مهره ها از هم جدا شده و پراکنده گردد و هرگز همه آنها گرد نیامده است.....

اگر چه امروز عرب اندکست، لیکن بسبب دین اسلام (و غلبه بر سایر ادیان) بسیار است....

پس تو مانند میخ وسط آسیا(ساکن و برقرار) باش و آسیا(ی جنگ) را بوسیله عرب بگردان (در تجهیز لشکر و آراستگی و انتظام امرایشان بکوش) و آنان را به آتش جنگ در آورده خود بکارزار مرو

و دیگر آنکه اگر تو وارد کارزار شوی ایرانیها ترا ببینند میگویند: این پیشوای عرب است، که اگر او از بین برید (بقتل رسانید) آسودگی خواهید یافت، و این اندیشه حرص ایشانرا بر (جنگ با) تو و طمعشان را در (نابود کردن) تو سختتر و زیاد تر می گرداند.....»

و در تاریخ طبری:

طبری پوشینه ۵ برگ ۱۹۴۲-۱۹۴۳

« چنان بود که عمر آنها را از پیشروی در دیار جبل منع کرده بود....

... آنگاه ندای نماز جماعت دادند که مردم فراهم آمدند و سعد بیامد و عمر از نام سعد فال نیک زد و بر منبر به سخن ایستاد و خبر را با مسلمانان بگفت و با آنها مشورت کرد و گفت:

... آیا صواب است که من با کسانی که پیش منند و آنچه فراهم توانم کرد بروم و در منزلگاهی میان این دو شهر فرود آیم و آنها را برای حرکت دعوت کنم و ذخیر قوم باشم تا خدا ظفرشان دهد و آنچه را خواهد مقرر کند. اگر خدا ظفرشان داد آنها را سوی دیار پارسیان برانم که بر سر ملکشان جنگ آغاز کنند؟

آنگاه علی بن ابیطالب علیه السلام برخاست و گفت:

ای امیر مومنان، جماعت رای صواب آوردند و مکتوبی را که به تو رسیده فهمیدند، ظفر و شکست این کار به بیش و کمی نیست، وضع تو نسبت به مسلمانان چون رشته مهره هاست که آنرا فراهم دارد و نگه دارد و اگر پاره شود، مهره ها پراکنده شود و برود و هرگز به تمامی فراهم نیاید. اکنون عربان اگر چه کمند اما بوسیله

اسلام بسیارند و نیرومند. بمان و به مردم کوفه که بزرگان و سران عربند و از جمع بیشتر و تواناتر و کوشاتر از اینان باک نداشته اند، بنویس که دو سوم آنها سوی پارسیان روند و یک سوم بمانند و به مردم بصره بنویس که جمعی از سپاه آنجا را به کمک مردم کوفه فرستند. »

ادامه در برگ ۱۹۴۵

« علی برخاست گفت: اما بعد ای امیر مومنان، اگر مردم شام را از شام ببری رومیان سوی زن و فرزندشان بتازند و اگر مردم یمن را از یمن ببری حبشیان سوی زن و فرزندشان تازند، تو اگر از این سرزمین بروی همه اطراف آن آشفته شود تا آنجا که پشت سرت به سبب زنان و نانخوران از آنچه در پیش روی داری مهمتر شود، این کسان را در شهرهایشان به جای گذارد و به مردم بصره بنویس که سه گروه شوند: یک گروه پیش زن و فرزند بمانند و گروهی با ذمیان بمانند که نقض پیمان نکنند و گروهی دیگر به کمک برادران خویش سوی کوفه روند، اگر عجمان فردا ترا ببینند گویند این امیر عرب است و ریشه عرب، و سختتر و مصرانه تر حمله کنند. »

همانطور که می بینید، علی شرکت عمر را در سپاه تازیان به سود تازیان نمی دید و با آن مخالفت کرد. چه بسا وجود عمر در میان سپاه عرب، باعث برافروخته شدن ایرانیان می شد و عاقبت جنگ به سود ایرانیان خاتمه می یافت.

دقت کنید که چقدر ملیت عرب علی برایش اهمیت داشته که آنرا چند بار تکرار میکند. و با این حال، بهانه جویان اسلامی میگویند: برای علی ایرانی و یا عرب بودن مهم نبوده بلکه علی برای حق و حقوق ایرانیان تلاش میکرده!!! ما می پرسیم کجا و چگونه و چرا؟

علی میر فطروس در همین مورد در کتاب « ملاحظاتی در تاریخ ایران ... » مینویسد:

« علی در حمله به ایران و خصوصا در جنگ نهاوند از عوامل مهم و از مشاوران نزدیک عمر بود. در همین جنگ، وقتی سپاهیان اسلام - ابتدا - شکست خورده بودند، عمر برای تشویق و ترغیب سپاه، خواست که شخصا به جنگ ایرانیان برود، اما حضرت علی او را از این کار منع کرد و به عمر توصیه کرد: تو سر این سپاهی و اگر بروی و کشته شوی، سپاه اسلام بکلی متلاشی شود، تو باید مرکز خلافت را داشته باشی تا اگر سپاه اسلام شکست خورد، دشمن (ایرانیان) بدانند که، اینجا پشت دارد.

نمونه های بسیاری از اینگونه مشاورتها و همیاری علی در هجوم به ایران و کمکهایش به عمر و عثمان در امور خلافت، در تاریخ وجود دارد:

« ابوبکر از آن پس که فرستادگان برفتند علی و زبیر و طلحه و عبدالله بن مسعود را بر گذرگاههای مدینه گماشت.... » طبری پوشینه ۴ برگ ۱۳۷۱

طبری پوشینه ۴ برگ ۱۶۳۱

« عبدالله بن عمر گوید:

سالی که عمر به خلافت رسید عبدالرحمان بن عوف را سالار حج کرد علی بن ابیطالب عهده دار قضا بود.»

طبری پوشینه ۴ برگ ۱۶۳۲

« عمر ندای نماز داد و مردم بر او فراهم شدند و کس فرستاد و علی علیه السلام را در مدینه جانشین کرده بود بخوان که بیامد. »

«..... و چنان بود که علی علیه السلام را در مدینه جانشین عمر شده بود »

طبری پوشینه ۵ برگ ۱۸۲۲ (پس از آوردن پروه های تیسفون)

« وقتی شمشیر خسرو و کمر بند و زیور وی را پیش عمر آوردند گفت: کسانی که این را تسلیم کرده اند موتمن بوده اند.

علی گفت: تو خویشتن داری، رعیت نیز خویشتن دار شده. »

طبری پوشینه ۵ برگ ۱۸۴۲

« عمر بن خطاب مردم را فراهم آورد و گفت: تاریخ از چه روز نهم؟

علی گفت: از روزی که پیمبر خدا صلی الله علیه و سلم هجرت کرد و سرزمین مشرکان را ترک کرد. «

طبری پوشینه ۵ برگ ۱۸۶۴

« فرستادگان قوم سوی عمر رفتند، ولید نیز سران و دینداران نصاری را فرستاد، عمر به آنها گفت: جزیه بدهید.

گفتند: چیزی از ما بگیر و نام آنرا جزیه مگذار.

عمر گفت: ما نام آنرا جزیه می گذاریم و شما هر چه می خواهید بنامید.

علی بن ابیطالب گفت: ای امیر مومنان مگر سعد زکات را دو برابر از آنها نگرفته است؟

گفت: چرا و سخن علی را شنید. «

طبری پوشینه ۵ برگ ۲۰۴۶

« عمر بن خطاب با مسلمانان در کار ترتیب دیوانها مشورت کرد،

علی بن ابیطالب گفت: هر سال اموالی را که پیش تو فراهم می شود تقسیم کن و چیزی از آن نگه مدار. «

طبری پوشینه ۵ برگ ۲۰۷۸ (هنگام جانشینی عمر)

« عبدالرحمان به علی گفت: تو می گویی به سبب خویشاوندی پیمبر و سابقه و خدمت موثر در کار دین بیش از همه حاضران شایستگی خلافت دارم. و بیجا نیست، اما اگر کار از تو بگردد و به تو نرسد کدام یک از این جمع را برای اینکار شایسته تر میدانی.

گفت: عثمان «

طبری پوشینه ۵ برگ ۲۰۷۹

« عبدالرحمان سه روز در خانه خود بماند که نزدیک مسجد بود.... عبدالرحمان کس به طلب علی فرستاد و به او گفت: اگر با تو بیعت نکنم به کی نظر می دهی؟

گفت: عثمان. «

طبری پوشینه ۵ برگ ۲۱۲۷ (جانبداری علی از عثمان)

« علی علیه السلام گفت: شما که عیب عثمان می‌گویید همانند آن کسید که خویشتن را ضربت می‌زند که همراهش را بکشد. »

طبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۴۱ (شورش مصریان بر عثمان)

« وقتی مصریان در ذی‌خشب منزل گرفتند، با علی و یاران پیمبر خدا سخن کرد که آنها را بازگردانند. »

طبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۴۳

« پس از رفتن مصریان علی پیش عثمان آمد و گفت: سخن گوی که مردم استماع کنند و شاهد آن شوند... بیم دارم گروهی دیگر از کوفه بیایند و بگویی ای علی سوی آنها برو و من رفتن نتوانم و معذورم نداری، و گروه دیگر از بصره بیایند و بگویی ای علی سوی آنها برو اگر نروم پنداری که رعایت‌خویشاوندی نکرده‌ام و حق تو را سبک گرفته‌ام. »

طبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۴۵

« چون برون شد نائله دختر قرامضه، زن عثمان پیش وی آمد و گفت: سخن علی را شنیدم که دیگر پیش تو نخواهد آمد، مطیع مروان شده‌ای که تو را هر کجا بخواهد می‌کشد.

گفت: چه باید کرد.

گفت: کس پیش علی فرست و از او استمالت کن که خویشاوند است و خلاف تو نمی‌کند. »

طبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۴۸

« آنروز که عثمان غش کرده بود علی بن ابیطالب پیش وی رفت، بنی‌امیه اطراف وی بودند. علی گفت: ای امیر مومنان تو را چه می‌شود. »

طبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۵۴

« پس عثمان کس سوی علی فرستاد و او را خواند و چون بیامد گفت: ای ابو حسن، رفتار مردم چنان بوده که دیده‌ای و رفتار من چنان بود که دانسته‌ای، می‌ترسم مرا بکشند، آنها را پس فرست. »

طبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۷۸

« مصریان گفتند: از این ورطه رهایی نداریم جز اینکه این مرد(عثمان) را بکشیم و مردم به این حادثه از ما مشغول شوند. و راهی برای نجاتشان جز کشتن عثمان نماند. آهنگ در کردند اما حسن و ابن زبیر و محمد بن طلحه و مروان بن حکم و سعید بن عاص و دیگر فرزندان صحابه که با آنها بودند مانعشان شدند و در هم آویختند. »

طبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۸۴

پس از کشته شدن عثمان

« علی نیز خبر یافت و گفت: خدا عثمان را رحمت کند و به جای وی نیکی آرد. »

طبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۸۶

« همه کسان برفتند، عثمان قرآن خواست و قرائت آغاز کرد. حسن نزد وی بود. »

طبری پوشینه ۶ برگ ۲۳۰۲

« عکرمه به نقل از ابن عباس گوید: وقتی عثمان برای آخرین بار محاصره شد.....

گوید: از ابن عباس پرسیدم: مگر دو محاصره بود؟

گفت: آری، محاصره اول ده روز بود، مصریان آمده بودند که علی در ذی خشب آنها را بدید و از عثمان بازشان گردانید، بخدا علی برای وی یاری راستگو بود..... »

طبری پوشینه ۶ برگ ۲۵۹۰ (گفتگوی شریح بن هانی با عمروعاص)

« شریح گوید: این سخنان را باوی بگفتم که چهره اش درهم رفت و گفت: من کی مشورت علی را پذیرفته ام یا پیرو دستور وی بوده ام یا به رای او اعتنا داشته ام؟

گفتم: ای روسپی زاده، چه مانعی دارد که نظر سرورت را که پس از پیمبر پیشوای مسلمانان است، بپذیری؟ کسانی بهتر از تو بودند یعنی ابوبکر و عمر با او مشورت می کردند و به رای وی کار میکردند.»

نهج البلاغه خطبه ۱۳۴ برگ ۴۱۵

« از سخنان آن حضرت علیه السلام است هنگامیکه عمر بن خطاب برای رفتن بجنگ رومیان از آن بزرگوار مشورت نمود ... »

طبری پوشینه ۵ برگ ۱۹۹۹

« علی بن ابیطالب گوید: وقتی خبر فتح خراسان به عمر رسید گفت: خوش داشتم که میان ما و آنها دریایی از آتش بود.

گفتم: چرا از فتح آنها آزرده ای که اینک وقت خرسندی است. »

(نمونه خرسندی علی در فتح و کشتار ایرانیان بدست سرداران خونخوار تازی).

طبری پوشینه ۵ برگ ۱۸۷۲

« در همین سال یعنی سال هفدهم عمر برای آخرین بار سوی شام آمد. عمر روانه شد و علی علیه السلام را در مدینه جانشین کرد. »

پس از شکست ایرانیان و پیروزی اعراب، علی به مردم کوفه گفت :

ای مردم کوفه! شما شوکت عجمان(ایرانیان) را ببردید.

نهج البلاغه خطبه ۲۳۵ برگ ۸۱۹

« از سخنان آنحضرت علیه السلام است که به عبدالله ابن عباس فرمود زمانیکه از طرف عثمان که در محاصره بود نامه ای برای آن بزرگوار آورد، در آن نامه از آن حضرت درخواست می نمود که به ملک خود در یَنْبَعُ تشریف ببرد تا غوغا و هیاهوی مردم برای نامزد نمودن او بخلافت کم شود. بعد از آنکه مانند آن درخواست را پیشتر هم نموده بود. (پیش از آن خواست که حضرت به یَنْبَعُ تشریف ببرد، چون رفت پس از آن درخواست نمود که از آنجا به مدینه برگشته او را یاری فرماید، اکنون دوباره درخواست می نمود که به یَنْبَعُ تشریف ببرد.) پس امام علیه السلام فرمود:

ای پسر عباس، عثمان می خواهد مرا مگر اینکه مانند شتر آب کش قرار دهد با دلو بزرگ، بیایم و بروم(پیش از این) بسوی من فرستاد که (از مدینه) بیرون شوم، پس از آن فرستاد (برای یاری او از یَنْبَعُ به مدینه) بیایم، و اکنون(تو را) میفرستد که بیرون روم، بخدا سوگند(او را یاری کرده) و از او دفاع نمودم، بطوریکه(از زیاد کوشش

کردن در همراهیش) گناهکار باشم (چون بر اثر کارهای ناشایسته ای که کرده و بجا می‌آورد مستحق دفاع نمی‌باشد). «

از نوشته های بالا در نهج البلاغه نمایان است که علی مانند مهره ای، مشاور و زیردستی در خدمت عثمان بوده است که هرگاه می‌خواست او را مانند شتر آب کش به این سو و آن سو روانه می‌کرده و دستور آمدن و رفتنش را از مدینه میداده است. آیا این همان علی است که آخوند شیعه به ما فروخته است که با دستگاه خلافت امویان در ستیز بوده است و در حمله و کشتار ایرانیان دست نداشته است؟؟؟

در جای دیگر می‌بینیم که عمر هنگامی می‌خواهد در مورد فرش گرانبهای بهارستان تصمیم بگیرد، با علی رایزنی می‌کند. (تاریخ تبری و همچنین کامل، ابن اثیر - ج ۱ ص ۲۱۳):

تاریخ تبری پوشینه پنجم، برگ ۱۸۲۴:

«... فرش را بر این قرار فرستاد. فرش شصت ذراع در شصت ذراع بود، یکپارچه، به اندازه یک جریب که در آن راههای مصور بود و آب نماها چون نهرها و لابه لای آن همانند مروارید بود و حاشیه ها چون کشتزار و سبزه زار بهاران بود. از حریر بر پودهای طلا که گلهای طلا و نقره و امثال آن داشت.

وقتی فرش را پیش عمر آوردند، از خمس به کسان چیز داد و گفت: «از خمسها به همه جنگاورانی که حضور داشته اند یا میان حصول دو خمس کوشا بوده اند باید داد و گمان ندارم از خمس بسیار داده باشند.» آنگاه خمس را به مصارف آن تقسیم کرد و گفت: «درباره ی این فرش چه رای می‌دهید؟»

جماعت همسخن شدند و گفتند: «این را به رای تو واگذاشته اند رای تو چیست؟»

اما علی گفت: «ای امیر مومنان، کار چنانست که گفتند، اما تامل باید که اگر اکنون آنرا بپذیری فردا کسانی به دستاویز آن به ناحق چیزها بگیرند.»

عمر گفت: «راست گفتمی و اندرز دادی.» و آنرا پاره پاره کرد و به کسان داد.

دوباره در برگ دیگر تاریخ طبری همین مشورت عمر و علی به زبان دیگری آورده شده:

تاریخ طبری، پوشینه پنجم، برگ ۱۸۲۵:

« گوید: و چون فرش را در مدینه پیش عمر آوردند، خوابی دید و کسانی را فراهم آورد و حمد و ثنای خدا کرد و درباره فرش رای خواست و قصه آنرا بگفت، بعضی ها گفتند آنرا بگیرید، بعضی دیگر به نظر او واگذاشتند، بعضی دیگر رای مشخص نداشتند. علی سکوت عمر را دید برخاست و نزدیک او رفت و گفت: « چرا علم خود را جهل می کنی و یقین خود را به مقام شک می بری؟ از دنیا جز آن نداری که عطا کنی و از پیش برداری یا بپوشی و پاره کنی یا بخوری و ناچیز کنی.»

گفت: « راست گفتمی و فرش را پاره پاره کرد و میان کسان تقسیم کرد. یک پاره آن به علی رسید که به بیست هزار فروخت و از پاره های دیگر بهتر نبود.»

و همچنین در تاریخ حبیب السیر در مورد پروه هایی که بدست تازیان افتاد و پخش آنها در میان اهل بیت و سهم علی از فرش بهارستان سخن گفته شده است.

تاریخ حبیب السیر - خواندمیر - پوشینه اول، برگ ۴۸۱

« سعد بن ابی وقاص چون به فتح و نصرت اختصاص یافت به لوازم شکر الهی قیام نموده باجتماع غنایم که زیاده از حد حصر و احصا بود نفود نامعدود و جواهر زواهر و اوانی زرین و سیمین و البسه زربفت و ابریشمین و اسیان را هوار و شتران باربردار و استران رکابی و قطار و اسلحه نفیسه بسیار که خمس غنایم آن معرکه بود بنظر عمر رضی الله عنه رسانیدند و خلیفه آن اموال را بمصارف شرعیه صرف نموده ... و اسامی اجله اهل بیت (پیامبر مانند زنان بیشمار و اقوام بیحساب، فاطمه و علی و غیره) و اصحاب را (یاران اولیه رسول) بر دفتر ثبت کرده جهت هر یک چیزی مقرر فرمود و ابتدا به عباس رضی الله عنه کرده باسم شریفش دوازده هزار درهم و بروایتی بیست و پنج هزار درهم نوشت و بعد از آن سادات خاندان سید کاینان را بر سایر برابریا تقدم داد و بنام هر یک از امهات مومنین ده هزار درهم تعیین فرمود و هر یک از حضار معرکه بدر را پنج هزار درهم داد و سبطین خواجه کونین امام حسن و امام حسن رضی الله عنها را بدستور اهل بدر وظیفه مقرر کرد و ابوذر غفاری و سلمان فارسی را نیز داخل آن طبقه گردانید..... »

« سعد بن ابی وقاص بعد از این درآمد نظر بران قصور منقش و منیع و ایوانهای دلکش رفیع انداخت و آن اموال لاتعدولاتحصی و اجناس بی حد و قیاس دیده زبان بحمد مهیمن منان گردان ساخت و ضبط غنایم را در عهده عمر بن مقرن مزخی کرده آن مقدار اشیا نفیسه و اقمشه شریفه و ظروف و اوانی نقره و طلا و فرش و بساطهای گران بها بدست آمد که وصف آن با مداد قلم و بنان تسیر پذیر نیست و از آن جمله بساطی بود

ابریشمین شصت گز در شصت که اطراف آن بزمرد ترصییع یافته بود و بروایتی هژده ارش از آن فرش بجوهری غیر مکرر تزئین داشت چنانچه دو ارش از زمرد سبز بوده و ده ارش از بلور سفید و ده ارش از یاقوت سرخ و ده ارش از یاقوت کبود و ده ارش از یاقوت زرد و در حواشی و جوانبش اصناف ریاحین و ازهار و انواع اشجار و اثمار از جواهر آبدار و لالی شاه وار بافته بودند و آنرا بهارستان نام نهاده و ملوک عجم در فصل شتا آن بساط را مسبوط ساخته مجلس عشرت می آراستند و میان زمستان را اوایل ایام بهار می پنداشتند. القصة سعد بن ابی وقاص از غنایم خمس جدا کرد نهصد (۹۰۰) شتر جهت حمل آن ترتیب نموده و چون از قیمت بساط موصوف مقومان ذوالبصیره عاجز گشتند آنرا بی از آنکه در قسمت داخل سازد اضافه اموال خمس کرده بمدینه فرستاد و تتمه غنایم را بر شصت هزار سوار تقسیم نموده بدست هر سواری دوازده هزار دینار (۱۲۰۰۰۰ درهم) در آمد و چون اموال خمس و خبر فتح مداین بمدینه رسید امیرالمومنین عمر بتجدید مبتهج و مسرور گشته آن اموال را پخش کرد و بساط مزکور را که مجرد رویت آن موجب نشاط و انبساط میشد قطعه قطعه ساخته یک وصله از آن پیش شاه مردان علیه الرحمه و الرضوان (علی امام اول شیعیان) فرستاد و آنجناب آن را بیست هزار درم و بقولی بیست هزار دینار (۲۰۰۰۰۰ درم) فروخت.

نکته ای که به آن کمتر دقت می شود، این است که بر اساس آیات قرآن (حشر ۶ و انفال ۴۱ و ۶۹) علی باید در جنگ با ایرانیان شرکت مستقیم داشته باشد و بر روی دشمنان شمشیر کشیده باشد تا بتواند سهمی از غنایم جنگی ببرد!!!

سوره حشر، آیه ۶

« و آنچه را الله از مال (یهودیان بنی نضیر) به رسم غنیمت باز داد، متعلق برسول است، که شما سپاهیان اسلام برآن هیچ اسب و استری نتاختید) و آزار نبرد نکشیدید). ... »

نهج البلاغه خطبه ۲۲۳:

« از سخنان آن حضرت علیه السلام است به عبدالله ابن زمعه یکی از اصحابش، هنگامیکه در زمان خلافت آنحضرت نزد آن بزرگوار آمده مالی (از بیت المال) از او درخواست نمود، امام علیه السلام فرمود:

این مال ... غنیمت مسلمانان (که بر اثر غلبه و تسلط بر کفار در کارزار بدست آورده اند) و اندوخته شمشیرهای ایشان است. پس اگر با آنها در کارزارشان شریک بوده ای ترا هم مانند آنان نصیب و بهره میباشد و اگر نه (ترا بهره ای نیست، زیرا) چیده دستهای آنها برای دهنهای دیگران نمی باشد.»

آیا علی برای اینکه خودش سهمی از آن فرش گرانبها ببرد، عمر را به این کار احمقانه تشویق کرد؟

به هر سوی، باز هم می بینیم که علی پای به پای عمر و دیگر راهزنان، متجاوزان و قاتلان ایرانیان دست در دست آنها به تقسیم پروه ها مشغول است و خود سهمی هم می برد.

نتیجه کار، علی در رایزنی نقش داشت، در پاره کردن فرش گرانبهای بهارستان نقش داشت و در آخر سهمی هم از غنایم بدست آورد. علی تا اینجا که چیزی از عشق و علاقه به ایرانیان نشان نداده!

یکی از مواردی که به ایرانیان در طول سالها دروغ گفته اند، دشمنی میان علی، عمر و عثمان است. این را گفته اند تا مهر علی را در دل ایرانی بنشانند. چون می دانند چقدر ایرانی از عمر و عثمان برای جنایاتی که مرتکب شده اند متنفرند. ولی این دشمنی که تازی پرستان از آن یاد می کنند، در روابط نزدیک میان علی و عمر و عثمان به چشم نمیخورد. همانگونه که در پیش گذشت علی یکی از خویشاوندان و مشاوران و یاران دو خلیفه و در تمام امور داخلی و خارجی و جنگهای تازیان بر علیه ایرانیان شرکت داشته و در همه چیز سهمی بوده است. روابط علی و عمر به گونه ای نزدیک و علی چنان مورد اطمینان عمر بوده است که در نبودنش علی را جانشین خود قرار میداده است.

۱- حفصه یکی از زنان محمد دختر عمر بود. اگر عمر آدم جنایتکاری بود، چطور محمد دختر خودش را به زنی به او داده بود؟

۲- ام حبیبه دختر ابو سفیان، خواهر معاویه همینطور یکی از زنان محمد بود. این معاویه را برادر زن محمد می کند.

۳- رقیه دختر محمد زن عثمان بود. پس از مرگ رقیه، که گفته می شود از کتکهای عثمان مرد، محمد دختر دیگر خود، ام کلثوم، را به عقد عثمان درآورد.

۴- علی دختر نابالغ خود، ام کلثوم را به زنی به عمر داد. اگر علی با عمر دشمنی داشت چگونه دخترش را به او داده است؟؟؟

ابن سعد (طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۴۶۲) می گوید:

«... عمر بن خطاب، ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب را به ازدواج خود درآورد، در حالی که دختری غیربالغ بود و نزد او بود تا هنگامی که عمر کشته شد، برای او دو فرزند به نام زید و رقیه به دنیا آورد.»

حاکم نیشابوری به سند خود از علی بن حسین نقل می‌کند:

عمر بن خطاب برای خواستگاری ام‌کلثوم دختر علی(ع) نزد او آمد و از او خواست که دخترش را به نکاح وی درآورد. علی(ع) فرمود: من او را برای فرزند برادرم، عبدالله بن جعفر گذاشته‌ام. عمر گفت: باید او را به نکاح من درآوری... آنگاه علی(ع) ام‌کلثوم را به ازدواج او درآورد. سپس عمر نزد مهاجران آمد و گفت: آیا به من تبریک نمی‌گویید؟ گفتند: به چه دلیل؟ گفت: به دلیل ازدواج ام‌کلثوم دختر علی و فاطمه. من شنیدم از رسول خدا(ص) که فرمود: هر نسب و سببی روز قیامت منقطع است، مگر سبب و نسب من. از همین رو، دوست دارم که بین من و رسول خدا(ص) نسب و سبب باشد.» (مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۲)

بیهقی نیز به سند خود از علی بن الحسین(ع) نقل می‌کند:

عمر بعد از انجام گرفتن ازدواج از مهاجران خواست که به او تبریک گویند، زیرا از رسول خدا(ص) شنیده بود که هر سبب و نسبی غیر از سبب و نسب حضرت در روز قیامت منقطع می‌شود.»

(بیهقی، سنن الکبری، ج ۷، ص ۶۳)

همچنین خطیب بغدادی، (تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۸۲) ابن عبدالبرّ، (الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۹۵۴)، ابن اثیر(اسدالغالبه، ج ۵، ص ۶۱۴) و ابن حجر عسقلانی (الاصابه، ج ۴، ص ۴۹۲) هم آورده اند.

۵- اگر علی با عمر و با خلافتش مخالف بود، چرا نام فرزند خود را عمر نهاد؟ (تاریخ طبری، پوشینه ۴، برگ ۱۵۲۱؛ تحفه العالم ۱ / ۲۲۴؛ مستدرکات علم رجال الحدیث ۶ / ۱۰۱؛ بحارالانوار ۴۵ / ۳۷).

۶- اگر علی با عثمان و خلافتش مخالف بود چرا نام فرزند دیگر خود را عثمان نهاد؟ (مستدرکات علم رجال الحدیث ۵ / ۲۲۰؛ لباب الانساب ۱ / ۳۹۸؛ تحفه العالم ۱ / ۲۳۱)

۷- علی در نهج البلاغه، خطبه ۲۱۹ (برگ ۷۲۱) به مناسبت مرگ عمر چنین می‌گوید:

«او کسی است که کجی را راست کرد، و درد را درمان کرد، و سنت را بر پا داشت و فتنه را پشت سر گذاشت، پاک جامه رفت و اندک عیب و خیر خلافت را دریافت و از شر آن اجتناب جست. طاعت خداوند را بجای آورد و بر ادای حقیقت تقوی ورزید.»

فتوح البلدان، بلاذری (بخش مربوط به ایران) برگ ۷:

« فصلی در امر عطا به روزگار عمر بن خطاب رضی الله عنه»

عمر بن خطاب رضی الله عنه، در تدوین دیوانها با مسلمین رای زد. علی بن ابی طالب(ع) وی را گفت: « در هر سال، هر چه گرد آمده است تقسیم کن و چیزی نزد خود نگه مدار.» عثمان گفت: « می بینم که مالی عظیم گرد آمده است که همه مردمان را بسنده باشد. لکن اگر آنان را شماره نکنیم تا کسی که بهره خود گرفته از آن کس که چیزی نگرفته است باز شناخته نشود، بیم آن دارم که امر پریشان گردد. »

این در زمانی است که هزاران زن و کودک ایرانی در بند اسارت تازیان راهی مکه و مدینه و بازارهای برده فروشی دنیا بودند. این هم از عشق علی به ایرانیان!

طبری پوشینه ۵ برگ ۱۹۵۸

« وقتی اسیران نهبان را به مدینه آوردند، ابولولو فیروز، غلام مُغیرت بن شُعبه ، هر کس از آنها را کوچک و بزرگ می دید دست به سرش می کشید و می گریست و می گفت: عمر جگرم را خورد. »

دو قرن سکوت برگ ۵۹، دکتر عبدالحسین زرین کوب

« در جنگ جَلولا، برده های بسیار به چنگ عرب افتاد، چندان غنیمت که پیش از آن نیافته بودند و زنان و دختران نیز به اسارت گرفتند چندانکه عُمَر را از کثرت اسیران نگرانی در دل پدید آمد. دینوری می نویسد که عُمَر مکرر می گفت از فرزندان این زنان که در جَلولا اسیر شده اند بخدا پناه می برم. اخبارالطول برگ ۱۲۳»

منظور از «فرزند این زنان»، فرزندان است که زنان ایرانی پس از تجاوز تازیان باردار شده بودند. ترس عُمَر از فرزندان بی پدری بود که در شکم این زنان بودند.

البلدان برگ ۶۲، یعقوبی

مردم کرمان نیز سالها در برابر تازیان پایداری کردند تا سرانجام در زمان خلافت عثمان، حاکم کرمان پرداخت دو میلیون درهم و دو هزار غلام و کنیز، بعنوان جزیه، با تازیان مهاجم صلح کرد.

در یورش تازیان به سیستان در زمان عثمان مردم شهر، مقاومت بسیار کردند ولی تازیان با خشونت بی اندازه توانستند در آخر آنها را به صلح درآورند. ربیع بن زیاد(سردار عرب) برای ایجاد وحشت و کاستن از شور مقاومت آنها، دستور داد:

«... تا صدی بساختند از آن کشتگان (یعنی اجساد کشته شدگان جنگ را روی هم انباشتند) و جامه افکندند بر پشتهاشان و هم از کشتگان، تکیه گاهها ساختند و ربیع بن زیاد بر شد و بر آن نشست و «ایران بن رستم» ... و بزرگان و موبد موبدان بیامدند چون ایران بن رستم او را بر آن حال بدید و صدر او از کشتگان، بازنگرید و به یاران گفت: میگویند اهرمن بروز فرادید نیاید، اینک اهرمن فرادید آمد که اندرین هیچ شک نیست.»

تاریخ سیستان برگ ۸۰؛ کامل ابن اثیر ج ۳ برگ ۵۰

پس از این شکست، ایرانیان پیمان بستند تا هر سال از سیستان هزار هزار (یک میلیون) درهم و هزار وصیف(غلام نابالغ) که بدست هر یک از آنها جام زرین باشد، به تازیان بپردازند.

تاریخ طبری، پوشینه ۴، برگ ۱۵۲۱

« آنگاه خالد از مصیخ برفت و از حوران و رنق و حماه گذشت که اکنون از آن بنی جناده بن زهبر تیره ای از کلب است، و هم از زمیل گذشت که همان بشر است و ثنی نزدیک آنست و هر دو در مشرق رُصافه است و از ثنی آغاز کرد و با یاران خویش فراهم آمدند و شبانگاه از سه طرف بر آن حمله بردند و شمشیر در جمع نهادند و کس از قوم جان به در نبرد و نوسالان را اسیر گرفتند و خمس خدا را همراه نعمان ابن عوف شیبانی پیش ابوبکر فرستاد و اموال غارتی و اسیران را تقسیم کرد و علی بن ابی طالب علیه السلام دختری به نام ربیعه بن بجیر را خرید و به خانه برد و عمر و رقیه را از او آورد. »

نه تنها علی، در چپاول تازیان سهمیم بوده و زنان اسیر را خریداری میکرده، بلکه نام فرزند خود را عمر گذاشته است. میگویند علی ۲۵ سال سکوت کرد و با عمر و عثمان مخالفت داشت!! این است سکوت علی؟

در پایین متن نامه ای را خواهید خواند که از طرف علی در زمان خلافتش به حاکم بصره و جانشین عبدالله ابن عباس، زیاد بن ابیه در ایران نوشته شده است. عبدالله ابن عباس کسی است که علی او را برای سرکوب شورش استخر می فرستد. همانطور که می بینید، علی در این نامه تنها به فکر «خراج» گرفته شده از ایرانیان است و نه جان و مال و ناموس ایرانی.

نهیج البلاغه برگ ۸۷۱:

« از نامه های آنحضرت علیه السلام است زیاد ابن ابیه هنگامیکه در حکومت بصره قائم مقام و جانشین عبدالله ابن عباس بود، و عبدالله آنهنگام از جانب امیرالمومنین علیه السلام بر بصره و شهرهای اهواز و فارس و کرمان حکمفرما بود:

و من سوگند بخدا یاد میکنم سوگند از روی راستی و درستی اگر بمن برسد که تو در بیت المال مسلمانان به چیزی اندک یا بزرگ خیانت کرده و بر خلاف دستور صرف نموده ای بر تو سخت خواهم گرفت چنان سختگیری که ترا کم مایه و گران پشت و ذلیل و خوار گرداند (تو را از مقام و منزلت برکنار نموده آنچه از بیتالمال اندوخته ای میستانم بطوریکه درویش گردیده و توانایی کشیدن بارمونه و روزی عیال نداشته در پیش مردم خوار و پست گردی) و درود برآنکه شایسته دورد است.»

درست است که حمله تازیان در زمان خلافت عمر صورت گرفت و دستورات از طرف عمر صادر می شد، ولی براساس اسناد تاریخی و گفته های خود علی، علی با رضایت قلبی با هر دو خلیفه عمر و عثمان بیعت کرده بود. در ضمن در تمام رایزنی های مهم، علی در کنار عمر و عثمان قرار داشت و با آنها همراهی می کرد. تنها چیزی که میتواند نیت واقعی علی را در آنزمان نشان دهد این است که اگر علی بعد از به خلافت رسیدن، شیوه وحشیانه عرب را بر علیه ایرانیان تغییر میداد، آنگاه می شد ادعا کرد که شرکت علی در مشورتها با خلفای پیشین خود، از روی میل قلبی نبوده است. ولی این به نظر درست نمی رسد، چون علی بعد از به خلافت رسیدنش شیوه قتل و غارت تازیان زیر فرمانش را در ایران تغییر نداد.

براساس اسناد تاریخی علی بعد از رسیدن به خلافت، بارها دستور قتل عام مردم بیگناه ایران را صادر کرده است. این دستورات به دنبال شورشهای پیاپی که مردم در شهرهای مختلف انجام می داند صادر شده که به هیچ وجه امکان توجیه آنها نیست. کشتن و کشته شدن سربازان در میدان جنگ یکی از عوارض نگونبختانه جنگ است،

ولی ما در اینجا در مورد سربازان جنگی سخن نمی گویم، بلکه سخن از کشتار بی رحمانه مردم عادی، زن و بچه و مردان بیگناه است.

علی بین ۴ تا ۵ هزار نفر از کسانی را که در جنگ صفین با او همکاری نکردند را به فرماندهی ربیع بن خثیم ثوری، برای جنگ به دیلمان فرستاد. فتوح البلدان برگ ۸۱

مردم فارس و کرمان در شورش خود بر علیه دستگاه خلافت علی نمایندگان علی را از شهر بیرون راندند و از دادن خراج سرپیچی کردند. علی زیاد بن ابیه را به فارس فرستاد که مردم را سرکوب کرد و خراج گرفت.

طبری پوشینه ۶ برگ ۲۶۵۷ و برگ ۲۶۷۴ - طبری پوشینه ۷ برگ ۲۷۲۲ + کامل، ابن اثیر پوشینه ۱ برگ ۳۲۸ و ۳۳۳

مردم استخر در زمان علی دوباره دست به شورش زدند و این بار علی عبدالله بن عباس را برای سرکوبی مردم استخر فرستاد که به گفته ابن بلخی: «عبدالله بن عباس خلایقی بی اندازه بکشت».

فارسنامه این بلخی برگ ۲۷۸ + فتوح البلدان برگ ۱۴۶

« در سالهای آخر خلافت عثمان نیز که دستگاه خلافت دستخوش ضعف و تزلزل بود، اینگونه زد و خوردهای محلی همچنان وجود داشت. چنانکه در دوره خلافت پرآشوب علی نیز چون بصره و کوفه در دست وی بود ازین دو لشکرگاه کار «فتوح» همچنان دنبال می شد. چنانکه بعد از کشته شدن عثمان باز اهل استخر سر به شورش برآوردند و عبدالله بن عباس به فرمان علی عصیان آنها را در سیل خون فروشست.»

تاریخ ایران بعد از اسلام برگ ۳۵۰؛ دکتر عبدالحسین زرین کوب.

مردم خراسان نیز در زمان علی بار دیگر سر به شورش برداشتند و از اسلام سرباز زدند. علی این بار جعده بن هبیره را بسوی خراسان فرستاد و او مردم نیشابور را محاصره کرد تا تسلیم شدند. مردم مرو هم در همان زمان دست به قیام زدند که او آنها را هم ساکت کرد.

طبری پوشینه ۶ برگ ۲۵۸۲ کامل، ابن اثیر پوشینه ۱ برگ ۳۲۵ - فتوح البلدان برگ ۱۶۴

« هنگامی که علی بن ابی طالب(ع) به روزگار خلافت خویش در کوفه بود، ماهویه مرزبان مرو به خدمت وی شد. علی(ع) به دهقانان و اسوران و دهسالاران نامه نوشت که جزیه بدو بپردازند. اهل خراسان سر باز زدند. پس

علی (ع) جعده بن هبیره مخزومی را که پسر ام هانی دختر ابوطالب بود بدان جای روانه کرد. اما فتحی دست نداد و امر خراسان همچنان پریشان بود تا علی علیه السلام کشته شد. «

فتوح البلدان برگ ۱۸۷

« به روزگار خلافت علی بن ابیطالب رضی الله عنه، چون پایان سال سی و هشت و آغاز سال سی و نه بود، حارث بن مره عبدی، به فرمان علی (رضی الله عنه) لشکر به آن حدود (منظور خراسان) کشید و پیروز شد، غنیمت بسیار و برده بی شمار به دست آورد و تنها در یک روز، هزار برده میان یاران خویش بخش کرد. لکن سرانجام خود و یارانش، جز گروهی اندک، در سرزمین قیقان کشته شدند. قتل او در سال چهل و دو بود. قیقان در دیار سند، نزدیک سرحد خراسان واقع است. «

تاریخ تبرستان - حسن بن اسفندیار؛ برگ ۱۵۷:

« لشکر آوردن مصقله بن هیره الشیبانی به تبرستان:

و درین وقت خلافت به امیرالمومنین علی علیه السلام رسیده بود، قومی بودند که ایشان را « بنوناجیه » گفتند، به نصرانیان پیوستند و ترسا شده است. امیر المومنین بر ایشان تاخت، جمله را بغارت بیاورد و زنان و فرزندان بمن یزید برداشت و تا مسلمانان به بندگی بخرند، مَصْقَلَةُ بن هَبیره به صد هزار درهم بخرد و آزاد کرد. سی هزار درهم برسانید مابقی ادا را وجه نداشت، بگریخت و بمعایه پیوست. امیرالمومنین علی علیه السلام در حق او میگوید که: قبح الله مصقله فعل فعل الساده و فر فرار العبید. بصره فرستاد و خانه و سرای او خراب کرد، و اول سرایی که در اسلام خراب کردند این بود، و از خواهر او مال طلب فرمود، و امروز هنوز در بصره آثار سرای او باقیست و فرزندان او بکوفه مقیم اند... «

در کمال شگفت زدی میخوانیم که چگونه علی به قومی حمله می کنند و زنان و فرزندان آنان را به بندگی برای مسلمانان اسیر می کند و سپس آنها به قیمت صد هزار درهم به مصقله می فروشد که او هم آنها را پس از خرید آزاد می کند. ولی مصقله بیش از سی هزار درهم آن را نمیتواند بپردازد و قادر به پرداخت مابقی آن نیست و از این رو و از ترس علی پا به فرار میگذارد و پیش معاویه امان می طلبد. علی ایرانی دوست، ماموران خود را به بصره می فرستد و خانه او را خراب می کند و حتی از خواهر مصقله طلب باقیمانده پول را میکند!

فتوح البلدان برگ ۱۵۰ - ۱۵۱ و تاریخ سیستان برگ ۸۵

« ۳۷۵. گویند : عبدالرحمن به زرنگ شد. در آنجا بود تا امر عثمان پریشان گردید. آنگاه امیر ابن احمر یشگری را بر آنجای گمارد و خود از سیستان بازگشت. زیاد اعجم درباره امیر گوید: اگر امیر نبود، قوم یشگر همه هلاک می شدند. به هر حال، یشگریان همه هلاک خواهند گردید.

پس از چندی، اهل زرنگ، امیر را از شهر براندند و دروازه آن را بیستند. همان زمان که علی بن ابیطالب علیه السلام از امر جمل فارغ شد، حسکه بن عتاب حبطی و عمران بن فصیل برجمی با گروهی از راهزنان عرب به زالق شتافتند. اهل آنجای، پیمان شکسته بودند. تازیان، مالی بسیار به دست آوردند و نیای بختری اصم پسر مجاهد و مولای شیبان را نیز در آنجای اسیر کردند. و سپس از آن شهر به زرنگ روی آوردند. مرزبان زرنگ بترسید و صلح طلبید. تازیان به شهر اندر شدند.

شاعر گوید: دیار سیستان را خبر دهید که گرسنگی و جنگ فرا رسید. ابن فصیل و راهزنان عرب فرا رسیدند. ایشان را نه سیم رضا کند و نه زر.

علی بن ابی طالب (ع)، عبدالرحمن بن جر طائی را به سیستان فرستاد. لکن حسکه حبطی وی را بکشت، پس علی فرمود: «باید که چهار هزار تن از حبطیان را به قتل رسانم.» وی را گفتند: «همه حبطیان پانصد تن هم نشوند.»

۳۷۶. ابومخنف گوید: علی رضی الله عنه، عون بن جعده بن هبیره مخزومی را به سیستان فرستاد. وی بدست بهدالی راهزن طایی در نیمه را عراق کشته شد. پس علی (ع) به عبدالله بن عباس نامه نوشت و فرمان داد مردی را با چهار هزار تن به ولایت سیستان فرستد. عبدالله، ربیع ابن کاس عنبری را با چهار هزار مرد جنگی روانه کرد. حصین بن ابی الحر - ابوالحر خود مالک بن خشخاش عنبری نام داشت - و نیز ثابت همراه وی شدند. ثابت، فرمانده سپاه پیشرو بود. چون به سیستان رسیدند، حسکه به جنگ ایشان آمد و کشته شد و ربیع همه آن دیار را به تصرف خود درآورد. «

اینگونه است مهر علی به ایرانیان که نخست ایرانیانی که شوریده بودند (پیمان شکسته بودند)، در چنگال راهزنان تازی غارت می شوند و سپس سپاهیان علی بعد از کشتن راهزنان مردم را دوباره تسلیم به خراجگذاری میکنند.

« قرظۀ از جانب علی (ع) والی کوفه شده بود و همان جا نیز وفات یافت و علی رضی الله عنه بر وی نماز گزارد. «

فتوح البلدان، بلاذری برگ ۷۸:

قرظۀ بن کعب انصاری کسی است که آخرین بار ری را فتح می کند و همین گونه که می بینم علی برای قدردانی از قرظۀ، او را والی کوفه می کند و پس از مرگش بر وی نماز می گزارد.

در زمان خلافت عمر مردم آذربایجان شوریدند و اشعت بن قیس کندی فرمانده سپاه تازیان با سپاهی عظیم از کوفه، این شورش را با خشونت خاموش کرد. علی در زمان خلافتش همین اشعت بن قیس کندی را حاکم آذربایجان می کند که با چهل هزار سپاهی به آذربایجان روانه شود. اشعت در کار آماده سازی سپاه است که علی کشته می شود.

فتوح البلدان، بلاذری برگ ۸۶ + طبری پوشینه ۷ برگ ۲۷۱۳

بر اساس این شواهد، علی تا آخرین روزهای مرگش به فرستادن سپاه و کشتار ایرانیان و برده گیری و جنایتهای خود سرگرم بود و اگر کشته نشده بود همچنان مانند گذشته سیاست چپاول و خونخواری خود را در مورد ایرانیان ادامه می داد.

نکته دیگر انتخاب علی در سرداران سپاه خود است. کسانی مانند اشعت بن قیس، قرظۀ بن کعب انصاری و یا زیاد ابن ابیه که گذشته ای خون آشام در برخورد با ایرانیان دارسته اند. این پرسش پیش می آید که چگونه علی که دوستدار ایرانیان است چنین کسانی را به فرماندهی سپاهش در برخورد با ایرانیان انتخاب میکند؟؟؟

پس از شکست ایرانیان و پیروزی اعراب، علی به مردم کوفه گفت :

ای مردم کوفه! شما شوکت عجمان(ایرانیان) را ببردید.

طبری پوشینه ۶ برگ ۲۴۰۸

همانطوری که دیدید، میان خلافت علی و عمر و عثمان و دیگر تجاوزگران تازی تفاوتی وجود نداشته است. در هیچ کجا مهری از سوی علی نسبت به ایرانیان شکست خورده روا داشته نشده، پس به چه دلیلی ایرانیان باید مَهر کسی که دستور قتل عام نیاکانشان را داده را به دل داشته باشند؟ در تاریخ کدام ملتی قاتلان نیاکان خود را می پرستند؟

خضر در حضور علی

امام محمد تقی علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین همراه حسن بن علی علیهما السلام می آمد و بدست سلمان تکیه کرده بود تا وارد مسجدالحرام شد و بنشست. مردی خوش قیافه و خوش لباس پیش آمد و به امیرالمؤمنین علیه السلام سلام کرد، حضرت جوابش فرمود و او بنشست. آنگاه عرض کرد: یا امیرالمؤمنین سه مسأله از شما می پرسم، اگر جواب گفتمی، می دانم که آن مردم (که بعد از پیغمبر حکومت را متصرف شدند) درباره تو مرتکب عملی شدند که خود را محکوم ساختند و در امر دنیا و آخرت خویش آسوده و در امان نیستند. اگر جواب نگفتمی می دانم تو هم با آنها برابری. امیرالمؤمنین به او فرمود: هر چه خواهی از من بپرس، او گفت: ۱ وقتی انسان می خوابد روحش کجا می رود؟ ۲ و چگونه می شود که انسان گاهی بیاد می آورد و گاهی فراموش می کند؟ ۳ و چگونه می شود که بچه انسان مانند عموها و داییهایش می شود؟

امیرالمؤمنین رو به حسن کرد و فرمود: ای ابا محمد! جوابش را بگو، امام حسن جوابش را فرمود، آن مرد گفت: گواهی می دهم که شایسته پرستشی جز خدا نیست و همواره به آن گواهی می دهم. و گواهی دهم که محمد رسول خداست و همواره بدان گواهی دهم. گواهی دهم که تو وصی رسول خدا هستی و به حجت او قیام کرده ای اشاره به امیرالمؤمنین کرد و همواره بدان گواهی دهم. گواهی دهم که تو وصی او و قائم بحجت او هستی، اشاره به امام حسن کرد. و گواهی دهم که حسین بن علی وصی برادرش و قائم بحجتش بعد از او است. و گواهی دهم که علی بن الحسین پس از حسین قائم به امر امامت اوست. و گواهی دهم که محمد علی قائم بامر امامت علی بن الحسین است. و گواهی دهم که جعفر بن محمد قائم بامر امامت محمد است. و گواهی دهم که موسی (بن جعفر) قائم بامر امامت جعفر بن محمد است. و گواهی دهم که علی بن موسی قائم بامر موسی بن جعفر است. و گواهی دهم که محمد بن علی قائم بامر امامت علی بن موسی است. و گواهی دهم که علی بن محمد قائم بامر امامت محمد بن علی است. و گواهی دهم که حسن بن علی قائم بامر امامت علی بن محمد است. و گواهی دهم که مردی از فرزندان حسن است که نباید بگنیه و نام خوانده شود، تا امرش ظاهر شود و زمین را از عدالت پر کند، چنان که از ستم پر شده باشد. و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد، ای امیرالمؤمنین! سپس برخاست و برفت، امیرالمؤمنین گفت: ای ابا محمد! دنبالش برو ببین کجا می رود؟ حسن بیرون آمد و فرمود: همین که پایش را از مسجد بیرون گذاشت نفهمیدم کدام جانب از زمین خدا را گرفت و برفت، سپس خدمت امیرالمؤمنین بازگشتم و به او خبر دادم. فرمود: ای ابا محمد! او را می شناسی؟ گفتم: خدا و پیغمبرش و امیرالمؤمنین دانانترند. فرمود: او خضر علیه السلام است.

اصول کافی جلد ۲ صفحه ۴۶۸ روایت ۱

در صحیح بخاری چنین آمده است:

اکرمه روایت میکند:

گروهی از مشرکین را نزد علی آوردند و او دستور داد آنها را بسوزانند. خبر این عمل به ابن عباس رسید و او با شنیدن این خبر اظهار داشت، هرگاه من بجای علی میبودم دست به چنین کاری نمی‌زدم، زیرا پیامبر الله سوزانیدن افراد را منع کرده و در این راستا گفته است: «سوزانیدن کار الله است، شما هیچکس را با مجازات الله که آتش زدن آنهاست کیفر ندهید.» بنابر این هرگاه من بجای علی می بودم، دستور میدادم آنها را بوسیله ای بغیر از سوزانیدن به قتل برسانند. از این پس هر مسلمانی که از اسلام بازگشت کرد، او را بکشید.

صحیح بخاری ۹:۵۷ برگ ۴۵

بخشش های علی

زید پسر علی، از پدرش علی بن حسین نقل می کند که گفت: رسول خدا، روزی بیرون رفت و نماز صبح را خواند و آنگاه فرمود: ای مردمان کدامیک از شما حاضر است به نزد سه نفری که به لات و عزی قسم خورده اند مرا بکشند، رفته و از من دفاع نمایید که قسم به خدای کعبه، آنها به دروغ قسم خورده اند. مردم سکوت کردند و کسی چیزی نگفت. پیامبر گفت: گمان میکنم علی بن ابیطالب، پیش شما نیست. عامر پسر قتاده گفت: او تب داشت و برای نماز نیامده است، اجازه دهید تا او را باخبر کنم. گفت: علی را با خبر کن! او علی را باخبر کرد و علی با عجله آمد، در حالی که پیراهنی بلند بر تن داشت که دو سوی آن را به گردنش بسته بود. آنگاه پرسید: ای فرستاده خدا! این چه خبری است؟ گفت: این خبر از طرف فرستاده خدای من است و اطلاع میدهد که کسانی برای کشتن من، به پا خاسته اند و به خداوند کعبه قسم دروغ خورده اند. علی گفت: من به پیشواز آنها میروم و هم اکنون لباس بر تن میکنم. رسول خدا فرمود: بگیر این لباس و زره و شمشیر را! او زره را به تن نمود و عمامه را به سر نهاد و شمشیر را به کمرش بست و با اسبش رفت و تا سه روز، خبری از او در دست نبود. و جبرئیل خبری از او نداده بود. فاطمه با حسنین آمد و گفت: شاید این دو کودک بی پدر شده اند. در این حال، اشک از چشمان پیامبر جاری شد و فرمود: ای مردم! هرکس که خبری از علی برای من بیاورد او را به بهشت بشارت میدهم. مردم به راه افتادند تا خبری بیاورند. چون پیامبر بسیار اندوهگین و غم زده بود، حتی پیر زنان نیز بیرون شتافتند و عامر پسر قتاده برگشت و مژده آورد و جبرئیل نیز خبر به پیامبر آورد. در این حال، علی با سه شتر و دو نفر اسیر و سه اسب، وارد شد و در دستش سری بود. پیامبر فرمود: ای ابوالحسن! آیا میخواهی کار تو را بازگو کنم؟ منافقان گفتند: تا لحظاتی پیش اندوهگین بود و اکنون میخواهد حالات او را باز گوید! پیامبر گفت تو خود کارت را بازگو کن، تا برای مردم حجت باشی. گفت: ای رسول خدا! چون به آن محل رسیدم، سه نفر شتر سوار را دیدم که فریاد زدند: کیستی؟ گفتم علی پسر ابوطالب، پسر عموی رسول خدا هستم. گفتند: ما برای خداوند فرستاده ای سراغ نداریم، و پیش ما، کشتن تو با کشتن او یکسان است. شخصی که اکنون کشته شده به من هجوم آورد و میان من و او، ضرباتی رد و بدل شد. بادی سرخ وزید که از آن، آواز شما را شنیدم که میگفتید: گریبان زره را برایش پاره کرده، بر رگ و شانه اش بکوب. پس به شانه او زدم و اتفاقی نیفتاد. بادی زرد وزید که میگفتید: زره از پایش افتاد، به پایش بزن! زدم و آن را قطع نمودم و سرش را گرفتم و کنار انداختم. این دو مرد گفتند: شنیده ایم محمد انسانی رحم پیشه و پر مهر است، پس در قتل ما تعجیل نکن و ما را به نزد او ببر که این رئیس ما، با هزار قهرمان برابر بود. پیامبر فرمود: یا علی! آواز اول که شنیدی از طرف جبرئیل بود، آواز دوم از طرف میکائیل بود. آنگاه فرمود یکی از این دو مرد را پیش من بیاور! او را آورد. پیامبر گفت: بگو «لا

اله الا الله» و به رسالت من شهادت بده! گفت: کندن کوه ابو قبیس، برای من، از اعتراف آسان تر است. گفت ای علی! او را ببر و گردنش را بزن. سپس فرمود: دومی را بیاور. به او هم گفت که بگو: «لا اله الا الله» و بر رسالت من گواهی بده! گفت: مرا به دوستم ملحق کن! فرمود: ای علی! او را نیز گردن بزن. علی او را کنار کشید و شمشیر کشید، تا گردنش را بزند که جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد! خداوند سلام می رساند و میگوید: او را نکش، زیرا در قبيله اش، انسانی است خوش اخلاق و بخشنده. پیامبر فرمود: یا علی! دست دار که فرستاده خدای من اطلاع میدهد این شخص خوش اخلاق و سخاوتمند است. مشرک گفت: این خبر را آیا فرستاده پروردگارت داده است؟ گفت: آری! گفت: سوگند به خدا من در برابر برادرم، هرگز مالک یک درهم نبوده ام و در جنگ هرگز رو ترش نکرده ام. من اکنون به خدا ایمان می آورم: شهادت میدهم که معبودی جز خدای یگانه نیست و تو نیز فرستاده او هستی. این از مواردی است که حسن اخلاقش و سخاوتش او را به بهشت انباشته از نعمت رساند.

امالی شیخ صدوق برگ ۱۶۹

عقبه پسر علقمه، از صادق جعفر بن محمد نقل میکند:

عرب بیابانگردی نزد پیامبر آمد و ادعا کرد که از بابت شتر، هفتاد درهم از او طلب دارد.

پیامبر به او گفت: آیا آن را از من نگرفتی؟

گفت: نه! گفت: من آن را به تو دادم. عرب گفت: من راضی هستم که شخصی میان ما و شما حکم کند.

پیامبر با او به نزد یکی از قریشیان آمد. قریشی به عرب گفت: به پیامبر خدا چه ادعای داری؟ گفت: هفتاد درهم پول یک شتر که به او فروخته ام. گفت: ای پیامبر خدا تو چه میگوئی؟ گفت: آن را پرداخت کرده ام. قریشی گفت: ای رسول خدا! شما بر طلب داشتن او اقرار نمودید، بنابر این باید دو نفر را به عنوان شاهد بیاورید، تا اثبات شود که پرداخته اید، یا اینکه هفتاد درهم به او بدهید.

پیامبر خشمناک برخاست و در حالی که عبایش را میکشید، گفت: به خدا قسم، نزد کسی خواهم رفت که با حکم خداوند میان ما حکم نماید. و همراه مرد عرب نزد علی آمد و علی از عرب پرسید چه ادعایی درباره رسول

خدا داری؟ گفت: از بابت فروختن شتری، هفتاد درهم طلب دارم. گفت: ای پیامبر خدا، شما چه میگوئید؟ گفت پولش را پرداخته‌ام. گفت: ای عرب! رسول خدا میگوید آن را پرداخت کرده است، آیا راست میگوید؟

گفت: نه، به من پرداخت نکرده است. علی، در دم شمشیر کشید و گردن او را زد پیامبر گفت: عرب را چرا کشتی؟ گفت: به خاطر اینکه شما را تکذیب نمود. و هرکس که شما را تکذیب کند، خون او خلال است و قتلش واجب. پیامبر گفت: یا علی! سوگند به خدائی که مرا به حق مبعوث نموده تو از حکم خدا خطا ننمودی، ولی دیگر چنین نکن!

امالی شیخ صدوق برگ ۱۶۴

در روایت است که علی با رسول خدا به مسافرت رفت و عایشه همراهش بود و تنها یک لحاف همراهش بود! و رسول خدا بین من و عایشه (یعنی علی و عایشه) خوابید! و هنگامی که شب برای نماز شب بر خاست من و عایشه در یک لحاف بودیم!

بحار الانوار جلد ۲ - ص ۴۰ دار احیاء التراث العربی - بیروت بحار الانوار ص ۲۹۷ ۳۱۴ جلد یک ص ۴۰ کتاب سلیم ابن قیس ص ۲۲۱

امتیاز امامت

سنّی‌ها که اکثریت مسلمانان را تشکیل می‌دهند به امامت بعنوان یک اصل در کنار توحید، نبوت و معاد باور ندارند. امامت باوری ویژه شیعیان و به معنای آن است که دوازده تن از باقیمانده‌گان او نیز از امتیازاتی الهی همچون خود محمد برخوردار بودند. آنها شاید با جبرئیل سخن نمی‌گفتند اما به باور بسیاری معصوم بودند و برگزیده از طرف خدا برای امامت مسلمانان. غیر از علی هیچیک از این امامان به حکومت نرسید. حکومت علی نیز دیری نپایید و او به دست یاران پیشین خود کشته شد.

به فرض اینکه خدایی وجود داشته باشد و محمد پیامبری راستین باشد، امامت حاصل نمی‌شود. اگر قرار است با عقل و خرد اصول دین را بپذیریم، امامت نیز باید در جای خود اثبات شود. نخستین پرسش جالب در این مورد این است که چرا اهل تسنن امامت را قبول ندارند؟ شاید پاسخ این باشد که در قرآن خبری از امامت نیست. اگر به قرآن توجه کنید مفاهیم یگانگی، پیامبری و زندگی پس از مرگ بخش وسیعی از آیات قرآن را در بر گرفته است. آیا اگر خدای مسلمانان میخواست امامت نیز جزو اصول دین باشد، منطقی نبود سه چهار کلمه صریح راجع به آن در قرآن بگوید؟ به آیه زیر در قرآن توجه کنید:

قرآن، سوره الأحزاب (۳۳) آیه ۵۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاطِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید (بدون کسب اجازه) وارد خانه پیامبر نشوید، مگر اینکه شما را برای صرف غذا اجازه ورود بدهد. در آن صورت نیز زودتر (از موعد مقرر) نروید تا منتظر طعام باشید و چون از شما دعوت بعمل آمد، بموقع حاضر شوید و پس از صرف غذا آنجا را ترک کنید و متفرق شوید و خودتان را با بحث و گفتگو سرگرم نسازید. این رفتار شما پیامبر را میرنجاند و او از شما شرم دارد ولی خدا را از اظهار سخن حق ابایی نیست. هر گاه از زنان پیامبر درخواست متاعی کردید، آن را از پس پرده بخواهید. این پرده و حجاب برای دل‌های

شما و دل‌های آنان پاکتر و بهتر است و شایسته شما نیست که پیامبر را برنجانید. پس از رحلت پیامبر نیز هیچ‌گاه نباید زنانش را به نکاح درآورید. مسلماً این کار در پیشگاه خدا گناه‌یست بسیار بزرگ (و نابخشودنی).

ببینید پروردگار جهان چگونه کار و زندگی خود را رها ساخته و با چه دقتی مسائلی سطحی و از جمله اینکه بعد از مردن محمد کسی با زنان زیبای او ازدواج نکند، پرداخته است، آیا امام علی و حسن و حسین و فاطمه و امام زمان آنقدر ارزش نداشتند که چهارتا کلمه راجع به آنان و اینکه آنها هم مثل پیامبرند و معصومند و باید به حرفشان گوش بدهید و مرگ و میلادشان را عزا و جشن بگیرید سخن میگفت؟ بسیاری از آیات قرآن تکراری هستند، یعنی خدا یک عبارت یا فهم را تنها تکرار می‌کند، اما امامت، آنگونه که شیعیان قبول دارند را هیچ‌کجا معرفی نمی‌کند و کسی را بدان دعوت نمی‌کند. شیعیان گاهی با تکاپوی بسیار آیاتی از قرآن را پیدا می‌کنند که با هزار و یک داستان و ترفند آنرا به اهل بیت و امامت ربط می‌دهند. اگر خدا چنین میخواست خوب خود زبان داشت و وحی می‌کرد و می‌گفت. اینها همگی نشان می‌دهند که چرا اهل تسنن درست می‌گویند و تشیع یک مکتب کاملاً ساختگی و افزون شده بر اسلام است.

اما حتی اگر امامت نیز حقانیت داشته باشد، هر کسی یک امام نیست. چنانکه برخی از امامان در تاریخ با برادرانشان در امامت رقابت داشتند و در تاریخ شیعه امام دروغین نیز دیده می‌شود. بنابر این تنها در صورتی می‌توان با خرد و عقل امامت را پذیرفت که امامت تک تک امامان به ما اثبات شده باشد. حال آیا واقعا میتوان با عقل به امامت باور داشت؟

وصی پیامبر، ارث یا پاداش خوش خدمتی؟

من در خردی پشت عرب را به خاک رسانیدم و شاخهای ربیعه و مضر را شکستم و شما از منزلت من در نزد رسول الله آگاه هستید، هم از جهت خویشاوندی و هم از جهت حرمت خاصی که برای من می‌شناخت. من خردسال بودم که مرا در کنار خود می‌نشاند و بر سینه خود می‌چسباند و در بستر خود می‌خوابانید و تن من به تن او می‌سایید و بوی خوش خود را به مشام من می‌رسانید. گاه چیزی را می‌جوید و در دهان من می‌نهاد. او هرگز نه دروغی را از من شنید و نه در رفتارم خطایی دید. از آن زمان که رسول الله از شیر باز گرفته شد.

خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه

ابو موسی ضریر (نابینا) گوید: موسی بن جعفر به من فرمود که: من به امام صادق علیه السلام گفتم: مگر امیرالمؤمنین کاتب وصیت و پیغمبر دیکته گو و جبرئیل و ملائکه مقربون شهود آن نبودند؟! حضرت مدتی سر بزیر انداخت و سپس فرمود: چنان بود که گفتم، ای ابوالحسن؛ ولی زمانی که وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در رسید، امر وصیت از جانب خدا در مکتوبی سر به مهر فرود آمد، آن مکتوب را جبرئیل همراه ملائکه امین خدای تبارک و تعالی فرود آورد. جبرئیل گفت: ای محمد! دستور ده هر که نزدت هست، جز وصیت یعنی علی بیرون روند، تا او مکتوب وصیت را از ما بگیرد و ما را گواه گیرد که تو آن را به او دادی و خودش ضامن و معتهد آن شود، پیغمبر به اخراج هر که در خانه بود، جز علی علیه السلام دستور داد و فاطمه در میان در و پرده بود. آنگاه جبرئیل گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: این همان مکتوب است که (در شب معراج) با تو پیمان کردم و بر تو شرط نمودم و خودم نسبت به آن بر تو شاهد بودم و فرشتگان خود را هم گواه گرفتم، در صورتی که شهادت خودم تنها کافی است ای محمد؛ بندهای استخوان پیغمبر به لرزه در آمد و گفت: ای جبرئیل! پروردگار من خودش سلام است (یعنی سلامتی از هر عیب) و سلام از جانب اوست و سلام به سوی او باز می‌گردد. خدای عزوجل راست فرموده و احسان کرده است، مکتوب را بده، جبرئیل آن را به او داد و دستور داد که به امیرالمؤمنین تسلیم کند و به او گفت: آن را بخوان، حضرت آن را کلمه به کلمه قرائت کرد. سپس پیغمبر فرمود: ای علی! این پیمانی است که پروردگار تبارک و تعالی با من کرده و امانت او شرط او بر من است، من رسانیدم و خیر خواهی کردم و ادا نمودم. علی علیه السلام گفت: (پدر و مادرم به فدایت) من در این رسانیدن و خیر خواهی و تصدیق آنچه گفتم گواه تو هستم و گوش و چشم و گوشت و خونم برای تو گواهی می‌دهد، جبرئیل علیه السلام گفت: من هم در این موضوع گواه شما هستم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! وصیت مرا گرفتی و آن را فهمیدی و وفا به مضامینش را برای خدا و من ضمانت کردی؟» علی

علیه‌السلام گفت: «آری پدر و مادرم بقرbant ، ضمانت آن بر من، و یاری من و توفیق دادنم را بر انجام آن بر خداست.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی؛ من می خواهم بر تو گواه گیرم که عمل کردن به این وصیت را روز قیامت به من خبر دهی.» علی علیه السلام گفت: «آری، گواه بگیر.» پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الان جبرئیل و میکائیل میان من و تو حاضرند و ملائکه مقربین همراه ایشانند. آنها را بر تو گواه میگیرم.» علی علیه السلام گفت: «آری گواه باشند، من هم پدر و مادرم به قربانت، ایشان را گواه می گیرم.» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را گواه گرفت. از جمله آنچه پیغمبر بر علی به دستور جبرئیل و فرمان خدای عزوجل شرط کرد، این بود که به او گفت: «ای علی! وفا می کنی به آنچه در این وصیت است. از دوست داشتن کسانی که خدا و رسولش را دوست دارند و بیزاری و دشمنی نسبت بکسانی که با خدا و رسولش دشمنی کنند، با شکیبائی و فرو خوردن خشم، در صورت از میان رفتن حقت و غصب کردن خمست و دریدن پرده احترامت. گفت: «آری حاضر، ای رسول خدا!» سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «سوگند به آنکه دانه را شکافت و انسان را آفرید که من از جبرئیل علیه السلام شنیدم که به پیغمبر صلی الله علیه و آله می گفت ای محمد! به علی بفهمان که پرده احترام او که همان احترام خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله است دریده می شود، و این وصیت با این شرط است که ریشش از خون تازه سرش رنگین شود. امیرالمؤمنین علیه السلام گوید: چون این جمله را از جبرئیل امین فهمیدم، فریادی زدم و به رو بر زمین افتادم و گفتم: آری قبول دارم و راضی هستم، اگر چه پرده احترام دریده شود و سنتها تعطیل شود و قرآن پاره شود و خانه کعبه خراب گردد و ریشم از خون تازه سرم رنگین شود؛ همواره شکیبائی کنم و بحساب خدا گذارم تا بر تو واردشوم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه و حسن و حسین را بخواند و چنانچه به امیرالمؤمنین اعلام فرمود، بآنها نیز اعلام کرد، ایشان هم مانند او جواب بدادند. سپس آن وصیت با چند مهر از طلا که آتش به آن نرسیده بود (ساخته دست بشر نبود) مهر شد و به امیرالمؤمنین علیه السلام تحویل داده شد. ابو موسی گوید: من بموسی بن جعفر عرض کردم: پدر و مادرم بقرbant ، نمی فرمائی در آن وصیت نامه چه نوشته بود؟ فرمود: سنت های خدا و سنتهای رسولش بود. عرض کردم: طغیان جستن و مخالفت آنها (که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله طغیان کردند) بر امیرالمؤمنین علیه السلام در آن وصیتنامه نوشته بود؟ فرمود: آری، بخدا، یک به یک و حرف بحرف، مگر نشنیده ای قول خدای عزوجل را که می فرماید:

ما خود هستیم که مردگان را زنده کنیم و اعمالی را که از پیش انجام داده اند با آثار ایشان بنویسم و همه چیز را در کتابی روشن آمارگیری کرده ایم - ۱۲ یاسین.»

(پس نوشته شدن همه چیز در وصیت نامه استبعادی ندارد) بخدا که پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمومنین و فاطمه علیهما السلام فرمود: مگر چنین نیست که آنچه را بشما وصیت کردم و دستور دادم فهمیدید و پذیرفتید؟ گفتند: چرا، و بر آنچه ما را ناراحت کند و بخشم آورد صبر کنیم و در نسخه صفوانی زیاده بر این است: این جمله سخن یکی از روات مرحوم کلینی است، زیرا کتاب کافی چند نسخه داشته و رواتش مختلفند، یکی همین صفوانی است که نامش محمد بن احمد بن عبدالله بن قضاة بن صفوان است که مردی مورد اعتماد و فقیه و فاضل بوده است. و دیگر از روات کافی محمد بن ابراهیم نعمانی و هارون بن موسی است. و میان نسخه های کافی اختلافی بوده و شیخ صدوق و شیخ مفید و امثال اینها نسخه های کافی را جمع کرده و مورد اختلاف را در کتابهای خود ذکر نموده اند و چون این خبر شریف در نسخه صفوانی اضافه ای را که اکنون ذکر میشود داشته و در نسخ دیگر نبوده، با این جمله به آن اشاره شد. و آن اضافه اینست: حریر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت کردم، با وجود احتیاجی که مردم به شما دارند چقدر عمر شما اهل بیت کوتاه و اجل شما خانواده بیکدیگر نزدیک است؟! فرمود: برای هر یک از ما صحیفه و مکتوبی است که آنچه در مدت عمرش راجع به برنامه کارش احتیاج دارد در آن نوشته است، چون او امر و دستوراتی که در آنست پایان یابد، امام می فهمد که اجل او رسیده است. سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد او آید و خبر مرگش را باو گوید و آنچه نزد خدا دارد، باو گزارش دهد، و امام حسین علیه السلام مکتوبی را که باو دادند، قرائت کرد، و خبر مرگش که در پیش داشت برایش تفسیر شد، ولی چیزهایی در آن مکتوب باقی بود که هنوز انجام نشده، او برای جنگ بیرون رفت، و چیزهاییکه باقی بود، این بود که ملائکه یاری کردن او را از خدا خواسته اند و خدا اجازه فرموده است. ملائکه مهیا و آماده جنگ گشته و در انتظار بودند تا آنحضرت شهیدشد، ملائکه فرود آمدند، در زمانیکه عمر آن حضرت تمام شده و شهید گشته بود. ملائکه گفتند: پروردگارا! تو بما اجازه فرود آمدن و اجازه یاریش را دادی، ولی ما فرود آمدیم و تو قبض روحش نمودی!! خدا بایشان وحی کرد: شما بر سر قبر او باشید تا او را ببینید که بیرون آمده است آنگاه یاریش کنید، اکنون گریه کنید بر او و بر از دست رفتن یاری او از شما. زیرا شما برای او و گریه بر او اختصاص یافته اید، پس آن ملائکه برای عزاداری اما حسین و برای افسوس از دست رفتن یاریش گریستند و چون بیرون آید یاور او باشند.

تمامی این رویا بافی های شیوخ شیعه و پیروان تاریخی آنها و حکام فعلی ایران نتیجه ای جز به ماورای طبیعت رساندن و فرانسائی جلوه دادن امامان و در راس آن علی، را ندارد. اینکه تمامی منافع و تضمین قدرت این حکام در رویا بافی و فانتزی سازی های مقدس است، تا بر مردمی غرق در خرافات و توهم حکومت کنند.

روشن است که عدل علی همچون علم امام صادق قلابی، پوشالین و ساخته دستگاه دینی تشیع است که همواره از امامان شیعه، این خدایگان ۱۲ گانه گول ساخته اند و در موردشان اغراق کرده اند. علی نه تنها انسان والایی نیست و لیاقت شاه مردان بودن را ندارد، بلکه انسانی بسیار فرومایه و دون بوده است و برای رسیدن به جامعه ای سالم و حقوق بشر باید این الگوهای اخلاقی مضر را به زباله دان تاریخ انداخت و طرحی نو ایجاد کرد. علی در دوران حیات خود نیز به دلیل خونریز بودن بسیار منفور بوده است. علاقه مندان به علی اگر در زمان خود او زندگی می کردند، احتمالاً همچون اعراب آن دوران، یکی از نزدیکان خود را بخاطر خشونت و ددمنشی علی از دست می دادند، ای کاش علاقه مندان به علی کمی عقل و انصاف داشتند تا چهره علی را در تاریخ می جستند نه در پای منابر و روضه خوانی ها.

پایان جلد اول

جلد دوم این کتاب به زودی از انتشارات آوای بوف منتشر خواهد شد.

<https://avayebuf.com/>

<https://avayebuf.com/2020/01/24/ali-ghatal-al-arab/>